



کمونیسم و سلاح! "نیروی دفاع از خود مردم"

مظفر محمدی

کمونیسم در جنبش انقلابی کردستان در چند دهه اخیر مهر خود را بر جامعه زده و مبارزه طبقاتی کارگر و آزادیخواهی و برابری طلبی را در موقعیتی قدرتمند و امیدبخش قرار داده است. در غیاب کمونیسم، کردستان دروازه عروج قوم پرستان، فدرالیست‌ها، باند سپاهی‌ها و انتقال به بخشهای دیگر ایران مثل قوم پرستان عرب و ترک و بلوچ و غیره خواهد بود. اما حضور قدرتمند و مؤثر کمونیسم اجتماعی در کردستان می‌تواند کردستان را به عنوان دروازه قدرت و تقویت مبارزه سراسری در ایران باز نگه دارد.

صفحه ۲



مردم متمدن گور داعشی‌های شیعی و سنی را یکجا میکنند!

وریا نقشبندی

داعش شیعه در قدرت، بیش از چهار دهه است که جهمی به معنای واقعی کلمه بر فضای جامعه ایران حاکم کرده است. تبدیل ارتجاعی‌ترین و ضد انسانی‌ترین عرف و رسومات قرون وسطایی به قانون اساسی یک کشور، تابلویی زنده‌ای را خلق کرده که تباهی و انحطاط را هر روز در این جامعه به تصویر میکشد. داعش جمهوری اسلامی به عنوان کاراکتر اصلی این صحنه، هر آنچه که حتی سزاوار موجودات چهار پا نیست، بر انسانهای این مملکت روا میدارد.

صفحه ۳



اتحاد "کرد" غیرممکن است! در حاشیه خبر تحویل یک پ کاکایی به ترکیه، توسط دولت اقلیم کردستان

محمد فتاحی

اخیرا صفحات فعالین ناسیونالیست کرد حاوی خبر تحویل یک فرد عضو پ ک ک، توسط دولت اقلیم کردستان به ترکیه بود، که گویا میت ترکیه آنرا اعلام کرده بوده است. به همین مناسبت بحثی در مورد علت نبود اتحاد "کورد" در منطقه، و معضل خیانت "کورد" به "کورد"، در جریان بود. نوشته زیر به همین مسائل می‌پردازد. بخش اول این نوشته علت غیبت اتحاد در میان "کورد" است. بخش دوم مقاله ای قدیمی در مورد مسئله "خیانت احزاب کورد" به مبارزه مردم است.

صفحه ۴

مطالب دیگر ...

- مردم عملکردهای حزب دمکرات را فراموش نکرده اند! محمد راستی (ص ۸)
- معیشت در ایران "مساله مرگ و زندگی"! مظفر محمدی (ص ۹)
- خودکشی‌ها "قربانیان شریعت اسلامی و مردسالاری"! (ص ۱۱)
- محل کار، محل زندگی! مظفر محمدی (ص ۱۲)
- زندگی و مبارزه مردم عراق در گروگان حشدالشعبی! نوشته از حسن حسن (ص ۱۸)
- قتل‌های ناموسی جنایت خاموش علیه زنان! آسو سهامی (ص ۲۱)

شرمتان باد!

اطلاعیه دفتر کردستان

بیش از ده ها شهر و شهرک و صدها روستا از شهرهای جنوب نفت خیز تا شرق و غرب ایران فاقد آب آشامیدنی سالم هستند. در استان کردستان، شهرهای سنندج، بانه، قروه، بیجار و کامیاران و ده ها روستای منطقه آب آشامیدنی سالم ندارند.

سال ها است در باره آب نوشیدنی شهر سنندج شک و ابهام وجود دارد. در سال های اخیر چند بار تانکرهای حمل مواد پتروشیمی به سد قشلاق سقوط کرده و آب را مسموم نموده است. کارشناسان از ته نشین شدن مواد شیمیایی در عمق سد و عبور از دریچه های خروج آب هشدار دادند ولی هر بار مسوولین دولتی بر آن سرپوش می گذارند.

آخرین گزارش از سنندج از ورود فاضلاب روستاهای اطراف سد به شبکه آب شهر خبر می دهد. بر اساس اعلام محیط زیست شهرستان سنندج، فاضلاب روستای دو هزار نفری "سارو قامیش" حدود ۱۰ لیتر در ثانیه بدون هیچ تصفیه ای وارد سد وحدت می شود. در حالی که این کار با ساماندهی فاضلاب روستاهای اطراف، بویژه روستای ۲۰۰۰ نفری "ساروقامیش" حل می شود!

مدت هاست مردم سنندج از کیفیت و طعم و بوی آب شکایت دارند. اما مسوولین استان از جمله مدیرعامل شرکت آب و فاضلاب شهری استان کردستان نیز همچنان موضوع را انکار می کند! آب سنندج حتی در شستن وسایل و ظروف مصرفی نیز قابل استفاده نیست. مردم نگرانند که احتمالا ماده ای به آب نوشیدنی شهر اضافه شده و از مسوولین استان می خواهند که ثابت کنند این شک و تردید درست نیست. مدیرعامل آب و فاضلاب "ابفا" کردستان هر بار با توجیهاتی بی اساس تلاش کرده از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند.

این وضعیت و از جمله جرم بسیار زیاد آب، سلامت مردم شهر را به خطر انداخته و ممکن است مسمومیت‌هایی در میان مردم ایجاد کند. از جمله مردمان زیادی دچار درد کلیه شده و پزشکان دلیل اصلی آن را وضعیت نامطلوب آب سنندج اعلام کرده‌اند. مردم نگران سلامتی خود و فرزندانشان هستند.

تغییر در بو و طعم بد آب نوشیدنی بانه و سنندج، قطعی مکرر آب در بعضی از شهرها و حتی اثبات آلودگی آب نوشیدنی شهر بیجار به نفت، تنها بخشی از مشکلاتی است که در این سال ها وجود داشته و

دارد.

زمانی که مردم به آب سالم دسترسی نداشته باشند، درگیر بیماری‌هایی می‌شوند که هزینه‌های جبران ناپذیری دارد.

استاندار کردستان تا وکیل مجلس و مسوولین آب و فاضلاب شهر حرف‌های ضد و نقیض می‌زنند. دولتمردان محلی حتی مشکل سلامت آب را به مردم اطلاع نمی‌دهند و یا ظفره رفته و از طریق رسانه‌های وابسته بر واقعیت سرپوش می‌گذارند.

مردم سنندج برای تامین آب نوشیدنی به سمت دستگاه‌های تصفیه، خرید آب معدنی و تهیه آب از چشمه‌ها روی می‌آورند و این کار هزینه بالایی به مردم تحمیل می‌کند.

روحانی، این روباه مکار، با هیجان احمقانه‌ای مژده می‌دهد که اجازه یافته است اسلحه بخرد. از شکوفایی اقتصاد حرف می‌زنند در حالی که مردم نان هیچ، حتی آب سالم برای نوشیدن ندارند. شرم‌تان باد! هر روز صدها نفر از کرونا می‌میرند، تنها در کردستان هر ماه ده‌ها نفر در تصادفات جاده‌های ناامن از بین می‌روند. تنها در ۶ ماه اول سال ۹۹ حدود ۱۵۰ کولبر کشته و زخمی شده‌اند. در حالیکه کولبری ننگ جامعه بشری است. هر ماه ده‌ها کارگر در حوادث کار جان خود را از دست می‌دهند. بسیاری کسانی که زیر بار معیشت بخور و نمیر کمرشان خم شده و به حیات خود خاتمه می‌دهند. زندان و شکنجه و اعدام‌ها را به این این لیست مصیبت بار اضافه کنید.

مردم!

آب آشامیدنی سالم ابتدایی‌ترین نیاز بشر است. ما برای نان، برای مزد، برای امنیت و آزادی و معیشت و حتی برای آب باید بجنگیم. در این مملکت برای هر چیز کوچک باید جنگید!

برای تامین و تضمین آب نوشیدنی سالم صدها هزار نفر، درب استانداری را از پاشنه در آورید. از کارشناسان انساندوست بخواهید مدام آب نوشیدنی شهر را آزمایش و صحت سلامت آن را تایید کنند. به دولتمردان فاسد و دروغگو اعتماد نکنید. این جانپان شرم نمی‌کنند، به صورت مسوولین این نظام جنایتکار که مخاطرات جان و سلامت خود و فرزندان را انکار می‌کنند، ظفره می‌روند و شانه بالا می‌اندازند، تف کنید! خود را آماده کنید و یکپارچه شوید تا خود نظارت و کنترل بر سلامتی و امنیت و تامین معیشت کامل و آب نوشیدنی سالم را برعهده بگیرید. نگذارید این جانپان با سلامت خود و فرزندان بازی کنند! دست روی دست نگذارید. زندگی در این جهنمی که برای ما ساخته‌اند را نباید تحمل کرد.

دفتر کردستان حزب حکمتیست (خط رسمی)

۲۵ مهر ۹۹ - ۱۶ اکتبر ۲۰۲۰

کمونیسم و سلاح!

کمونیسم در کردستان بدون پشتوانه کارگران شانس ندارد. ضد رژیم گری، ناسیونالیسم چپ و سنتی در کردستان یک مانع جدی بر سر راه مبارزه متشکل و متحد کارگران در کردستان است. کمونیسم ما در کردستان باید چپ اجتماعی و کمونیسم و کارگر و آزادیخواهی و برابری طلبی را حول خود متحد کند و نگذارد در سنت ناسیونالیسم چپ ادغام و استحاله پیدا کند.

کمونیسم ما در کردستان باید سنت تحزب کمونیستی، فعالیت اجتماعی محفوظ از آلودگی به ناسیونالیسم و قومگرایی و ضدرژیمی گری صرف را چنان پایه‌گذاری و تحکیم کند و گسترش دهد که در عمل الگوی چپ و کارگرو برابری زن و مرد باشد و عملکرد سیاست و سنتهای مخرب ناسیونالیستی را از جامعه بزدايد. ما باید این الگو را تقویت و گسترش دهیم. باید ناسیونالیسم چپ و راست را مدام زیر بمباران تبلیغاتی و فشار اجتماعی قرار داد و تضعیف و ناتوان از اعمال سیاست‌هایشان کرد.

باز داشتن بخشی از چپ تا کنونی متفرق، محفلیت، بی‌افق و آکسیونیست‌های فرقه‌ای و اسیر سنت‌های ناسیونالیسم چپ و برگرداندن سر آنها بطرف شیوه‌ها و راه حل‌های کمونیستی و کارگری و اجتماعی وظیفه‌ای است که برعهده ما افتاده است. ما تا کنون صبورانه و قاطعانه، بی‌خاصیتی روش و سنتهای چپ فرقه‌ای و آلوده به ناسیونالیسم و ضدرژیمی گری صرف را نقد و به درجه‌ای عقب نشان‌اندیم. بخشهایی از چپ در صفوف کارگران و آزادیخواهان را متوجه ناکارآمدی و بیهودگی این روش و سنت‌ها کردیم. اما هنوز الگوهای محکم تحزب کمونیستی، سازمانیابی و اتحاد طبقاتی، بر این سنتها و سیاستها و عملکردها تفوق و هژمونی لازم پیدا نکرده است. هر اندازه موفقیت در بیرون کشیدن فعالین کارگری و کمونیست زیر دست و پای این سنت‌ها، ما را به هدف نزدیک و نزدیک‌تر می‌کند. هر اندازه پیشروی کمونیسم ما و تبدیل شدن به اکثریت‌یوی قدرتمند، پایگاه اجتماعی متوهم به احزاب چپ کنونی را به صف جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی می‌کشاند. همسرنوشتی کارگران و مردم کردستان با طبقه کارگر و مردم در سراسر ایران تاریخی است. حکمتیست‌ها سخنگویان کمونیسم کارگر و رادیکالیسم اجتماعی برای آزادی و برابری و تبدیل کردستان به نقطه قدرت کمونیسم و کارگر در ایران هستند.

کمونیسم و سلاح

نیروی دفاع از خود مردم

علاوه بر ناسیونالیسم در پوشش کمونیسم و سنت و سیاست و عملکردش در جامعه، عنصر سلاح در دست ناسیونالیسم کرد و احزاب مسلح مافوق مردم مانع دیگر کمونیسم در کردستان است. اگر از سابقه تاریخی عنصر اسلحه در دست ناسیونالیسم کرد علیه مردم، علیه کارگر و علیه کمونیست‌ها در کردستان و حتی علیه همدیگر بگذریم، امروز حدکا مدعی نیروی مسلح کوه و شهر

"شاخ و شار" است. شکی نیست احزاب ناسیونالیست سلاح فراوانی در دسترس دارند. اما هم تجربه تاریخی و هم سیاست‌های امروز این حزب به عنوان اصلی‌ترین جناح ناسیونالیسم کرد، نشان داده و ثابت کرده است که این سلاح‌ها و نیروهای نظامی کوه و شهر در خدمت منفعت و امنیت و آزادی مردم کردستان قرار ندارد. اگر میلیشیای احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان عراق در خدمت منفعت و امنیت و رفاه و آسایش مردم بود، نیرو و امکانات تسلیحاتی و نظامی حدکا و متحدانش هم چنین می‌بود؛ که نبوده و نیست.

شعبه دیگر ناسیونالیسم کرد به نام حزب حیات آزاد کردستان "پژاک" است که شاخه سیاسی و فرمالیته‌ای به نام "کودار" برای همکاری با جمهوری اسلامی علم کرده است. پژاک و سلاح و نیروی نظامی‌اش هم نیروی دفاع از مردم در مبارزه علیه جمهوری اسلامی نیست. مبارزه مسلحانه پژاک تنها به عنوان گروه فشار بر جمهوری اسلامی برای پذیرفته شدن و ابزار فریب مردم کردستان است. پژاک تا همین امروز هم عامل ناامن کردن زندگی مردم، اخاذی و تهدید و ترور مخالفین خود است.

پشتوانه نیروی نظامی همه شعبات ناسیونالیسم کرد، نه نیروی اجتماعی مردم بلکه پول و سلاح آمریکا و شیوخ عرب است. این نیروها، سرباز سیاست‌های آمریکا و دول منطقه و در خدمت حل امپریالیستی مسأله کرد هستند.

احزاب ناسیونالیست مسلح علاوه بر اینکه امروز با جنگ‌های نیابتی‌شان مایه ناامن کردن فضای کردستان و باز گذاشتن دست جمهوری اسلامی برای سرکوب بیشتراند، پیش زمینه‌های یک جنگ و جدال داخلی بین خود این شعبات قومی بر سر تقسیم قدرت و ثروت در کردستان در آینده هم هستند. تجربه کردستان عراق این واقعیت را به ثبت رسانده و کسی نمی‌تواند منکر آن شود.

سلاح در دست مردم به عنوان قدرت دفاع از خود مردم، تنها راه جلوگیری از فجایع قابل پیش بینی کنونی و آتی در کردستان است. این قدرت را باید کمونیسم در کردستان سازمان دهد. کارگران و کمونیسم بی‌سلاح در کردستان، در حاشیه جنگ و جدال‌های خانمان‌سوز ناسیونالیسم کرد قرار خواهد گرفت و اولین قربانی خواهند بود. تسلیح مردم کی و چگونه اتفاق می‌افتد سؤالی است که امروز کمونیست‌ها و کارگران آگاه و صف آزادیخواهی و برابری طلبی باید به آن جواب عملی دهند.

شکی نیست در جریان قیام توده‌ای و از پایین، مردم با تصرف مراکز نظامی رژیم در حال سقوط، به سلاح دست پیدا می‌کنند. اما سازمان قدرت دفاع از خود مردم را نمی‌توان به روزهای قیام موکول کرد. چرا که احزاب ناسیونالیست کرد خود از پیش و هم‌اکنون مسلح‌اند و به سلاح و امکانات نظامی فراوانی دسترسی دارند. طرح تشکیل سپاه و پلیس ملی از جانب اعضای مرکز همکاری احزاب کردستانی نشان از تصمیم آن‌ها برای تصرف نظامی کردستان است. این یک مانع جدی در مقابل تسلیح مردم در روزهای تعیین تکلیف با جمهوری اسلامی است. این احزاب با همین

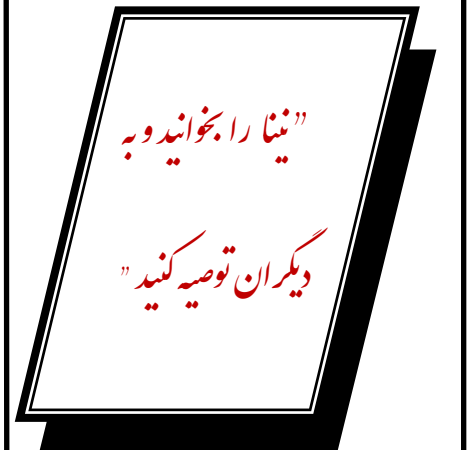
نیرو می‌توانند بر مراکز نظامی تسلط پیدا کنند و آن بخش از مردم را هم که به سلاح دست پیدا می‌کنند، خلع سلاح و یا بخشاً در خدمت خود قرار دهند. خارج از حوزه قدرت نظامی این احزاب، مردم حق نخواهند داشت سلاح داشته باشند. این مردم حتی اگر سلاح‌هایشان را نگه دارند اما بدون سازمان نظامی و رهبری خود، قدرت دفاع از خود را نخواهند داشت. مردم کردستان عراق اسلحه دارند ولی قدرت دفاع از خود را سازمان نداده و با وجود داشتن اسلحه، اما در واقع خلع سلاح‌اند.

زمانی اسلحه در دست مردم می‌تواند ابزار دفاع از خود در مقابل دشمنان رنگارنگ باشد که اهداف ناسیونالیسم کرد برای کسب قدرت و قبضه ثروت و احتمال سناریوی جنگ داخلی‌شان و ایجاد سناریوی سیاه... به باور مردم تبدیل شده باشد. این خودآگاهی اتفاقی است که باید تا حالا افتاده باشد و هر چه بیشتر در ابعاد اجتماعی و توده‌ای تحکیم و گسترش یابد. در نتیجه، با این باور و از همین حالا و از پیش، باید هسته‌های اولیه نیروی دفاع از خود مردم به وجود آید. کمونیم در کردستان باید سازمان دهنده این هسته‌ها و نیروی اولیه باشد.

اولین گام طرح اجتماعی مسأله است. آگاه کردن جامعه به مخاطرات کنونی و پیشروی جامعه است. مردم حق دارند مسلح شوند و مسلح بمانند. برای دفاع از آزادی‌های سیاسی و دموکراتیک، دفاع از شوراهای کارگری و مردمی در محل‌های کار و زندگی، خنثی کردن تعرض و زورگویی ملیشیشای احزاب کردی، هیچ راه و چاره ای جز نیروی مسلح مردم برای دفاع از خود، وجود ندارد!

حزب ما عامل سازماندهی صفی از کمونیست‌ها و انقلابیون بی‌اما و اگر برای رهبری مبارزات مردم، خودآگاهی مردم به مخاطرات، تدارک قدرت دفاع از خود مردم و تدارک سازماندهی هسته‌های مسلح در میان مردم است. پتانسیل نظامی حزب حکمتیست، سازمانده و پشتوانه نیروی عظیم قدرت دفاع از خود مردم است که باید تحکیم و در ابعاد اجتماعی گسترش یابد!

اکتبر ۲۰۲۰



مردم متمدن ...

در لابلای لحظه به لحظه از زندگی اکثریت مردم محروم و زحمتکش این جامعه مملو از بی‌عدالتی، تبعیض، تباهی، استیصال و ناامیدی ست. زنان به عنوان نیمی از جامعه هر روز قربانی بلاشروط این حاکمیت کثیف هستند. تهمی کردن سیستماتیک کرامت انسانی زنان، بوسیله اشاعه فرهنگ و قوانین متحجرانه اسلامی، جنگی ست که جمهوری اسلامی از همان روز به قدرت رسیدن به آن قسم یاد کرده است.

در این تابلو، داعش شیعی هر رنگی را آلوده به رنگ مرگ کرده است. در این تصویر نامقدس، جمهوری اسلامی بازیگران خود را دعوت به یک اتحاد مقدس علیه انسانیت به میدان می‌طلبد. از بورژوازی کراواتی و یقه بسته فارس، کرد، ترک، لر و عرب تا هر نیمچه آخوند شیعی و سنی در این "اتحاد مقدس" سوگند خورده اند.

چهار دهه از گار است که اکثریت جامعه ایران در این جدال مرگبار، می‌خواهد رنگ زندگی و سعادت را به این تابلو بزنند. در مبارزه ای روزمره علیه آداب و سنن داعش شیعه عزم خود را جزم تر کرده و زانو نزده است. در کردستان ایران، این جدال اما رنگ و بوی دیگری بخود گرفته. جمهوری اسلامی هیچگاه نتوانست در این نقطه از ایران، مشروعیت به خود ببخشد. کردستان از همان روزهای انقلاب یک نه بزرگ به قامت این چهل سال بر پیشانی جمهوری اسلامی کوبید.

در این میان اما این تنها جمهوری اسلامی نبود که متضرر شد بلکه جریانات و گروه‌های ارتجاعی قومی و مذهبی کردی نیز بودند که با طناب جمهوری اسلامی می‌خواستند بالا بروند و بجای نرسیدند. برای این جریانات تقابل با خواست ترقی خواهی و برابری طلبی اکثریت مردم کردستان و ادارشان کرد که بیشتر خود را در آغوش جمهوری اسلامی بیابند. این جریانات در فضای قطبی جمهوری اسلامی و مردم کردستان، سیاست دشمن دشمن من دوست من است را در پیش گرفتند و خود را بیشتر با حاکمیت نزدیک کردند.

این حجم از هجمه از سوی جمهوری اسلامی و مرتجعین قومی و مذهبی سنی به حقوق و کرامت انسانی این مردم، ابزاری شد در دست سلفی‌های کردستان که زیر چتر حاکمیت از یک سو و مبلغین مذهب تسنن در خود جامعه و احزاب ناسیونالیست و اسلامی کردی از سوی دیگر، خود را محق در این تبلیغات بدانند. سلفی‌های کردستان به خوبی می‌دانند که بدون جمهوری اسلامی کمترین شانس برای رشد و ادامه زیست خواهند داشت، به همین خاطر میبینیم که امروز با آسودگی خاطر اقدام به رعب و وحشت در جامعه میکنند. هم اینها و هم دیگر فرقه‌های مذهبی در کردستان می‌دانند که عر و تیز کردنشان علیه زنان و جوانان، علیه آزادیخواهی و برابری طلبی این مردم تنها و تنها با حمایت حاکمیت از بالا میسر است والا دودمانشان یک روزه به دست همین مردم به باد خواهد رفت.

کردستان و هشت مارس ها

در دوره ای که جمهوری اسلامی تمام توان خود را برای سرکوب جنبش آزادی و برابری خواهی زنان بکار گرفته بود و میرفت که عقب نشینی سنگینی را به این جنبش در بعد سراسری تحمیل کند، در تمام این سالها با این خیال که توانسته بودند بالاخره فضای سیاه اسلامی را بر جامعه زنان حاکم کنند، که توانسته اند قدم به قدم نیروهای مترقی و مدرن در جامعه را به عقب برانند، اسلامی‌های کردستان از این پیروزی جمهوری اسلامی در پوست خود نمی‌کنجند، ما شاهد یک رگه از این جنبش در کردستان و مشخصا در سنندج بودیم در هشت مارس سال ۱۳۷۹ رژه زنان و جوانان در خیابان فردوسی سنندج با پخش شکلات و شیرینی و تیریک گفتن روز جهانی زن به مردم و همچنین پرت کردن روسرهای خود به هوا، غلغله ای را دوباره در فضای جامعه و نه تنها کردستان بلکه کل ایران طنین انداز کرد. از همان تاریخ به بعد شاهد باشکوه ترین مراسمات هشت مارس در کردستان و ایران هستیم و خیال این پیروزی برای داعشیان شیعی و سنی را به سراب تبدیل کرد.

در آن دوره جامعه کردستان شاهد جنبش و جوش دوباره کمونیست‌ها در اشکال مختلف بود. جوانان از دختر و پسر در فعالیتهای مختلف حضور پیدا می‌کردند و جرات دیگری برای فریاد زدن خواست و حقوق انسانی خود پیدا کرده بودند. جرقه‌های آن تحرکات بعلاوه تفرع عمومی مردم از جمهوری اسلامی، سوراخ موش را برای اسلامی‌های کردستان دوباره تبدیل به عمارت کرده بود. مردم و جوانان کردستان نشان دادند که با هر عرض اندام دوباره ای میتوانند کل بساط تحجر و فرهنگ اسلامی را به لرزه درآورند.

اوضاع امروز

در این جدال و مچ اندازی با رژیم‌های که کل امکانات مملکت را جهت ادامه حیات خود به خدمت گرفته است، تنها یک درصد از قدرت پایین جامعه به رخ کشیده شد و این پایان ماجرا نبود و نخواهد بود تا زمانی که کل بساط جمهوری اسلامی برای همیشه برچیده شود. از آن دوره تا به امروز صحنه مبارزاتی مردم فراز و نشیب‌های مختلفی را به خود دیده است. از یک طرف وجود نحس جمهوری اسلامی در راس تمام بلاها و مصیبت‌های وارده به مردم و از طرف دیگر رشد و نمو فرقه‌های مذهبی سنی، چهره ای بیش از پیش کریه و مرگبار از جامعه را به تصویر کشیده است. شرایط کرونایی و از دست دادن عزیزان و بستگان، فقر و گرانی، محروم بودن از خدمات و حقوق شهروندی و دیگر تنگناهای اقتصادی و اجتماعی گلوی جامعه را گرفته و دارد خرد میکند. افزایش آمار قتل‌های ناموسی، خودکشی دختران و به فساد و تباهی کشیده شدن جوانان به اعتیاد و تن فروشی در این دوره، ورق دیگری به کارنامه جمهوری اسلامی اضافه کرده است. در بطن این اوضاع، ماشین تولید خرافه و تحجر گرایی از مکتب قرآنی‌ها گرفته تا آخوند و واعظین سنی مذهب در موازی با سیاست‌های سیستماتیک حاکمیت در ترویج تقوا پیشه کردن، رعایت حجاب و امر و به معروف و نهی از منکر، تبلیغات کثیف اسلامی علیه زنان و نقش و

جایگاه شان در جامعه، دعوت مردم برای بجا آوردن فرایض دینی و غیره، یک دقیقه از حرکت نه ایستاده است.

تقلیل دادن شرایط زندگی انسانها از سوی مرتجعین مذهبی کردستان به عبادت پیشه کردن و نوکری الله، اطاعت از فرامین اسلامی در رسیدن به سعادت اخروی، نه تنها دهن کجی به کرامت انسانی جامعه می باشد بلکه خود شریک جرم در بوجود آوردن منجلاب امروز است. اگر تا قبل از کرونا دستگاه طویل و عریض مذهب و خرافه پراکنی کماکان می توانست در تحمیق جامعه کارساز باشد، اما در دوره کرنا این تصویر در تمام دنیا شکست وقتی مردم دیدند غیر از توسل به علم و رعایت پروتکل های بهداشتی هیچ راه و نجات دهنده دیگری در کار نیست.

هجمه اسلامی ها

اگر جمهوری اسلامی نمیتواند با اشاعه شیعه گری مردم کردستان را به تمکین و اطاعت بکشاند، در عوض ملایان و مرتجعین کردستان را به خدمت گرفته که مبادا گرایش چپ و کمونیسم در جامعه بیشتر تقویت شود. به لطف احزاب ناسیونالیست کرد نیز که بارها اعلام کرده اند که مذهب را نمی توان از جامعه کردستان جدا کرد، مردم کردستان از هر گوشه ای توسط مذهبپون مورد حمله تبلیغاتی قرار میگیرند. در این میان گروههایی نقش اسلام سنی خوب و ملایم را بر عهده می گیرند و گروههایی نیز نقش اسلام سنی تندرو و افراطی را بر عهده گرفته و به قولی شمشیر را از رو بسته اند. تاکتیک به مرگ گرفتن و به تب رضایت دادن مسئله ای است که می تواند بخشی از سلسله سیاستهای اسلام گرایان باشد برای ماندن در صحنه زندگی و سیاست جامعه. سلفی های کردستان که عملا به آزار و اذیت و تهدید مردم مبادرت ورزیده اند و عموما نیز اقبال زیادی برای رشد در کردستان ندارند. اما تا زمانی که جمهوری اسلامی هست، سلفی ها نیز میتوانند باشند و عرصه زندگی را بر مردم تنگ تر کنند. از این رو گروههایی که مشی جهادی ندارند می خواهند آن خلاء ی باشند که بین جمهوری اسلامی و گروههای تندرو در جامعه را پر کنند.

چه باید کرد

همانطور که گفتیم شرط بقا و ماندن گروههای اسلامی در کردستان به حاکمیت جمهوری اسلامی گره خورده است، به بیان دیگر جمهوری اسلامی آن ظرفی بود که فرقه های مذهبی در کردستان از صوفی و طریقت گری گرفته تا مکتب قرآنی و آخوند سنی و سلفی را در بطن خود پرورش داد و به جان جامعه انداخت. مسئله ای که می بایست مورد توجه قرار داده شود این است که خود جمهوری اسلامی با کلی دستگاه و کبکبه اداری و امنیتی نتوانست مردم را به مساجد و تکایا بکشاند ولی آخوند سنی کرد در این عرصه جبران کننده خوبی بوده است. از این منظر افشا و ترد دست های دیگر جمهوری اسلامی به عنوان "مسلمان کرد و یا کرد مسلمان" که عموما علیه جمهوری اسلامی نیستند و الزاما با جمهوری اسلامی هم نیستند ولی زیر سایه جمهوری اسلامی به رشد

اتحاد "کرد" غیرممکن است!

محمد فتاحی

بخش اول:

علل عدم تمایل "کورد" به اتحاد

مقدمتا توضیحی در مورد کاربرد عبارت کردی "کورد" به جای کرد در مباحثات مشابه لازم است؛ استفاده ناسیونالیست های کرد از عبارت مذکور جهت اشاره نه به مردم کردستان که به مجموعه احزاب ناسیونالیست کرد در یک کشور یا چندین کشور است که موجودیت جنبش آنها را شامل میشود.

چرا احزاب کرد متحد نمی شوند، یا به زبان ناسیونالیست ها، چرا "کورد" متحد نمی شود؟ جواب این سوال را تا این تاریخ، کسی از ناسیونالیست های کرد نشنیده است. علت هم این است که کسی که سراغ این مشکل برود، بعداز رویت آن در تمام احزاب متعلق به جنبش کردایی، ناچار میشود از خصوصیات و ویژگی های رهبران و ناکارآمدی این و آن حزب بگذرد و اصل این جنبش را مورد مطالعه و ارزیابی قرار دهد. چنین شیوه ای برای یافتن حقیقت، خط قرمز آنهاست. برای ما که معرفی ماهیت این جنبش به کارگر و زحمتکش را داریم، ناچاریم از خط قرمز آنها عبور کنیم.

احزاب کرد در کشورهای منطقه، نمایندگان طبقه سرمایه دار ناراضی کرد هستند که به دنبال شریک شدن در حاکمیت، به همراه دول حاکم اند. اینها میخواهند همراه حاکمین فعلی کشورهای شان، در استثمار طبقه کارگر شریک شده و مانند بقیه سرمایه داران، میدانی برای کسب سود و جaro کردن پول پیدا کنند؛ نمونه ای که در عراق امروز می بینیم. نتیجتا مبارزه این احزاب، مبارزه بخشی از بورژوازی کشور مربوطه است. برای مثال، طبقه سرمایه دار کرد در کردستان ایران، بخش انتگره طبقه سرمایه دار حاکم بر کشور ایران است. نتیجتا در معامله و بند و بست خویش با دولت حاکم، بطور اتوماتیک ناچار است سیاست و تاکتیک متناسب با شرایط سیاسی اقتصادی این کشور اتخاذ کند. به همین ترتیب بورژوازی کرد در کردستان عراق، به سیاست و تاکتیک ویژه شرایط سیاسی اقتصادی آن کشور نیازمند است. به این دلیل ساده که استراتژی رسیدن به قدرت در کشور عراق، و نه ایران، مد نظر است. بورژوازی کرد، برای رسیدن به هدف، به فشار سیاسی اقتصادی به حاکمین کشور مربوطه نیازمند است. این فشار از دو طریق ممکن است؛ یکی اتکا به قدرت های منطقه ای و اختلافات منطقه ای برای فشار به حاکمین کشور محل زیست خود، و دیگری فشار مستقیم جنبش و زور سیاسی نظامی خود. در اولی، باید از طرف دولت و قدرت معینی به بازی گرفته شود تا در متن آن بازی، از حاکمین کشور مربوطه اش امتیاز بگیرد. نمونه این، پروژه "راسان" توسط حزب مصطفی هجری بود که در معامله با عربستان قرار بود نقش حوثی های یمن در کردستان ایران را به نفع عربستان، علیه جمهوری اسامی بازی کند. نمونه دوم جنبش مصطفی بارزانی بود، با حمایت شاه ایران، در دوره جنگ سرد، که بسیار قدرتمند شد. اما

و ارتزاق می پردازند و وظیفه ایست که بر دوش مردم آگاه و انسانهای مترقی جامعه قرار دارد. نباید منتظر بود که حساب این فرقه ها مانند سلفی ها را بعد از جمهوری اسلامی تسویه کرد بلکه وظیفه ایجاب میکند برای دفاع از حرمت و کرامت جامعه، برای خشکاندن یک سر از سرهای افعی مذهب باید از همین امروز دست بکار شد و آنها را از محل زیست و کار خود منزوی کرد. امنیت خود و خانواده ها را با طرد کردن این جانوران اسلامی تضمین کنید. اجازه ندهید سلفی ها با ایجاد رعب و وحشت در جامعه، یک فضای ناامن برای زنان و کودکان بوجود بیاورند. بختک جمهوری اسلامی کم نیست که باید شاهد مرتجعین سنی نیز در محل زندگی و کوچه و خیابانها شهر بود. بی شک پاک کردن چهره شهرها از این جانوران، زندگی را به مراتب قابل تحملتر خواهد کرد. جمهوری اسلامی با هراس متولد شد و امروز نیز با اینکه تا دندان مسلح است ولی ترس از پایین جامعه و پیشروی های مردم در عقب راندن قوانین ارتجاعی همیشه بخشی از تلاش مبارزه همه دورانها بوده. بنابراین تعیین تکلیف کردن با چند دسته و گروه اسلامی، اگر آسان نباشد ولی سخت هم نیست. جامعه کردستان بارها نشان داده است که بتانسیل دستیابی به یک زندگی مدرن با معیارهای عمیق انسانی را داراست. کردستان همیشه دست همیاری و همسر نوشتی با دیگر محرومان ایران را در اشکال مختلف دراز کرده است و در برابر مرتجعانه ترین اقدامات حکومتی و غیرحکومتی سنگر متحدانه ای بسته است. این بار نیز اجازه ندهید داعش های کرد سنی، کاری که جمهوری اسلامی بیش از ۴۰ سال آرزویش را میکند، به جامعه تحمیل کند. از همین امروز باید گور اسلام گرایی و تحجر و عقب مانده گی را برایشان کنند. در فردای پس از جمهوری اسلامی کارهای به مراتب عظیم تری در پیش رو داریم.

۲۰۲۰-۱۰-۲۵

طبقه کارگر، برحلاف کلیه

طبقات فرودست در تاریخ

پیشین جامعه بشری،

نمیتواند آزاد شود بی آنکه

کل بشریت را آزاد کند.

از: یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست

کارگری - حکمتیست

طبیعی بود که حمایت شاه برای منافع خویش بود، و آن جنبش را در دوران قدرت خویش با صدام حسین معامله کرد.

در هر دو نمونه، این احزاب و پروژه های شان، به قیمت خدمات به دولت حامی بود. در مورد مصطفی هجری، لازم بود خون پیشمرگان خود را پیشکش سعودی ها کند و با پ ک ک هم که متحد جمهوری اسلامی است، شاخ به شاخ شود. در مورد دومی هم، ترور و کشتار مخالفین شاه در کردستان عراق، یکی از شرط های حمایت شاه بود.

نتیجه همین دو نمونه این میشود که نا اتحاد بارزانی با جنبش سلیمان معینی ممکن بود، نه وحدت حزب مصطفی هجری با پ ک ک. نه فقط این بلکه دشمنی اینها با رقبای ناسیونالیست کرد، جزو ضروریات دریافت حمایت از دو قدرت منطقه ای، یعنی دول ایران و عربستان بود.

به شهادت تاریخ، این تنها مسیری است که تا به امروز، ناسیونالیسم کرد پیموده است.

فاکتور دیگری که مانع اتحاد "کورد" میشود، دوران حاضر است که دنیا در پروسه تقسیم مجدد بین قدرت های جهانی و به طبع آن رقابت های منطقه ای برای گرفتن سهم بیشتر است. در بطن این شرایط ناسیونالیست های کرد در هر کشوری، طبق منافع خود، جانبداری از یکی از قدرتهای جهانی و منطقه ای را گزیده اند. نتیجتاً احزاب ناسیونالیست کرد در کشورهای مختلف، با بلوک های رقیب اشتراک منافع دارند؛ برای پ ک ک، تا اطلاع ثانوی، به صرفه است، با جمهوری اسلامی باشد. برای بارزانی به صرفه است در رکاب ترکیه حرکت کند، چون بورژوازی کرد در منطقه او از رابطه و معامله با ترکیه است که حساب بانکی اش تقویت میشود. حزب خانواده جلال طالبانی و احتمالاً سرمایه دار سلیمانیه ای هم فکر میکنند در کنار جمهوری اسلامی، امکان دسترسی شان به پول و قدرت، بیشتر است. این یعنی تا زمانی که رقابت های منطقه ای در جریان اند، عین همین رقابت ها و دوستی و دشمنی ها وارد رابطه احزاب ناسیونالیست کرد هم میشود. این یعنی با وجود وابستگی جنبش کرد به وجود چنین رقابت هایی، میان "کورد" و "کورد"، اتحاد بی اتحاد!

راه چاره ای البته شاید ممکن باشد؛ پایان رقابت های منطقه ای که در متن آنها رقابت و خصومت در خانواده "کورد" ضروری میشود.

اما این راه حال، برای "کورد"، ویرانگر است! به این دلیل ساده که اگر بین همه طرف های رقیب منطقه ای تخاصم به پایان برسد، آنوقت خانه "کورد" از پایه ویران، و "شورش و جنبش و انقلاب کورد" تا اطلاع ثانوی، تعطیل میشود. به این دلیل ساده که شکاف منطقه ای و یا جهانی، تنها محل زیست اینهاست. بدون دخالت و حضور دول رقیب در شکل دهی به یک حرکت "کورد"، تولد جنبش ناسیونالیستی از دل یک اعتراض توده ای مستقل، جزو داده های غیر ممکن است. پول و اسلحه و امکانات تدارکاتی تحویل گرفته شده از دول متخاصم، تنها سنگ بنای خانه "کورد" است.

متوجه میشویم اگر جنگ و رقابت های منطقه

ای برای زندگی مردم چیزی جز کشتار و فقر و ناامنی ندارد، برای "کورد"، شروع هر جنگ و کشمکش و بحرانی بین دول منطقه، منبع رزق و نان و حساب بانکی های مالا مال از پول برای مسئولین است.

با همه اینها، سماجت ما نیز هم عرض سماجت ناسیونالیست های موئمن برای دستیابی به فرمولی برای "اتحاد کورد" است. حالا که دنیای واقعی راهی برای وحدت "کورد" به ما نشان نمیدهد، به دنیای ذهن پناه ببریم؛ بیائید فرض بگیریم یک روزی تمام احزاب ناسیونالیست کرد، از هر طریقی، دولت های مستقل کرد در منطقه شده و جزو دول منطقه شده اند؛ یعنی دقیقاً مانند عرب، کورد هم صاحب دول متعدد شده باشد. آیا در آن شرایط، "اتحاد کورد" و تشکیل یک دولت واحد کرد ممکن است؟ کسی که به این فرضیه بی پایه عقیده دارد، میتواند از خود سوال کند که اگر چنین چیزی ممکن است، چرا از میان دهها دولت عرب، کسی حتی در خلوت خویش به اتحاد دنیای عرب در یک کشور واحد فکر نمی کند؟ چرا کسی در کشورهای متعدد انگلیسی زبان و یا فرانسوی زبان و یا پرتغالی و اسپانیایی زبان، به فکر وحدت کشورهای دارای زبان واحد، نمیرود؟ در غیبت خرافه و جهالت ملی میتوان پذیرفت که طبقه حاکمه در تک تک این کشورها منافع ویژه ای را تعقیب میکند که در حالت اتحاد با بورژوازی کشور دیگری، احتمالاً امکان پذیر نیست.

اگر میان ناسیونالیست های عرب و انگلیسی و فرانسوی و پرتغالی و اسپانیایی زبان، چیزی به اسم ضرورت وحدت ملی بین اینها متصور نیست، چرا بین کرد زبانان کشورهای متعدد، هنوز بحث اتحاد کرد، میتواند جایگاهی در ذهن ناسیونالیست کرد داشته باشد؟ این بحث برای بعد!

ادامه این نوشته، یک مقاله چهار سال قبل است که به مقوله خیانت در خانواده کرد، یا به زبان آنها "مالی کورد" پرداخته است؛

داستان "خیانت" در جنبش ناسیونالیسم کرد

محمد فتاحی

این یادداشت به تشابه عینی عملکرد ناسیونالیسم کرد در ایران و عراق و ترکیه می پردازد، و در متن آن به داستان "خیانت" در جنبش های کردی می پردازد.

آهنگ بسیار محزون "کرد خائینو" (کرد خائن) است. زبان کردی کورمانجی، شاخه ای از زبان کردی) با صدای "کاویس آغا" متعلق به نیمه اول قرن پیش است که ناسیونالیسم کرد در بدو شکل گیری در منطقه است. خارج از سیاست و تئوری و شناخت امروز از این جنبش، طنین آهنگ های این چنینی در متن شکست و عقب نشینی های جنبش کردایتی آنها در دوران مدرن این جامعه، یک نشان حاشا ناپذیر در وجود مولفه تولید خیانت در این جنبش با هر حزب و سازمانی در تمام تاریخ خود و در تمام کشورهای منطقه است. نتیجتاً اطلاق خائن به یکی و شورشگر و غیرخائن به

دیگری، یک بی انصافی در حق شکست خوردگان این جنبش و یا حامی یان آن است.

از تک تک روشنفکران و قلم بدستان و الیت اهل مطالعه این جنبش علت ریشه ای وجود عنصر خیانت در سرتاسر تاریخ جنبش شان را سوال کنید. بی جوابی صد در صدشان به این سوال ظاهراً مهم در جنبش شان، دیدنی است. آنها هم که در مقاطع ناامیدی به سیم آخر میزنند، به این نتیجه میرسند که کرد همیشه به خود خیانت میکند! اصرار کنید چرا؟ پاسخ میگیرید که از تاریخ درس نمی گیرید! سوال کنید چرا در تمام کشورها، در تمام احزاب و در تمام دوره های تاریخی؟ سوال تان بی پاسخ است.

بگذارید سراغ مفهوم خیانت برویم؛

خیانت یعنی پشت کردن به منافع هم طبقه ای ها و خودی هایی که همگی منافع مشترک و واحدی دارند. اگر این تعریف و یا مشابهش را می پذیریم، سراغ پاسخ این سوال برویم که جنبش یا حزب ناسیونالیستی به کدام خودی خیانت کرده است؟ ناسیونالیسم کرد مانند همه ناسیونالیست های دنیا، خود را جنبش همه مردم معرفی میکند. این حقه بازی یکی از سرچشمه های پیدایش تئوری خیانت در حق مردم است. شما در نظر بگیرید مثلاً در میان آنها که توهمی به جمهوری اسلامی ندارند، کسی مدعی خیانت خمینی به مردم نیست. همانطوریکه در مثلاً عراق و ترکیه فرد بی توهم به دولت بحث خیانت آنرا به منافع سیاسی طبقاتی خود طرح نمی کند. مشکل آنجا پیدا میشود که کسی یا کسانی و یا مردمی احساس کنند که فلان دولت و یا حزب با او هم منفعت و از این زاویه به او و اهداف سیاسی او خیانت کرده است. در جنبش ناسیونالیستی مشکل فقط ادعاهای ناسیونالیست ها مبنی بر نمایندگی تمام مردم نیست. مشکل دیگر مردمی اند که به دلایل متعدد، همانطوریکه تسلیم باور به خدایان میشوند، توسط ناسیونالیسم هم دقیقاً مانند مذهب تحمیق میگردند و صاحب عقیده ای خواهند شد که طبق آن کارگر و سرمایه دار کرد زبان منفعت مشترکی دارند. با چنین عقیده عهد عتیقی معلوم نمی شود که اگر منافع کارگر و زحمتکش کرد عراقی با امثال مام جلال و کاک مسعود و بقیه میلیارد ردهای کرد یکی است، چرا در حالیکه در سایه دولت اینها یک طرف مرتب دلار جارو میکند، طرف دیگر بعداز نزدیک به سه دهه حکومت اینها، هنوز برای تامین آب آشامیدنی و ابتدایی ترین نیازهای زندگی شهری باید بجنگد؟ عین این مسئله در هر نقطه ای از این کره خاکی صدق میکند. همه جای این دنیا منافع اقتصادی و سیاسی دو طبقه سرمایه دار و کارگر منافع متضادی اند و پیشروی هرکدام از این طبقات به معنی عقب نشینی طرف دیگر است. هر جایی در این دنیا وقتی دستمزد کارگر پرداخت نمیشود، این جیب سرمایه دار است که پرتز میشود. سرمایه دار در امر عدم پرداخت دستمزد کارگر به سادگی به پول و دارایی و ثروت خود اندوخته و از نان کارگر و خانواده اش زده است. رابطه این دو طرف رابطه دو دشمن طبقاتی در مقابل هم است. نتیجتاً ادعای ناسیونالیسم کرد به معنای ایدئولوژی طبقه بورژوا، در امر هم منفعتی کارگر و سرمایه دار

کرد، یک ادعای بی پایه، عوامفریبانه و حقه بازانه است. این دو طبقه به جز دشمنی به منافع هم، مطلقاً هیچ منفعت مشترکی ندارند. نتیجتاً بورژوا و ناسیونالیسم کرد در معامله و بند و بست خود با دولت های معین، به کارگر و مردمان زحمتکش خیانتی نکرده و یکراست سراغ منافع سیاسی و طبقاتی و جنبشی خود رفته است. اگر در این وسط سر کارگر و مردمان ستمدیده کلاهی رفته است، مشکل عقاید ملی آنهاست که به آن گرویده اند.

اگر از این زاویه به تاریخ گذشته بنگریم، تمام آنچه که "خیانت" عنوان میشود، به سادگی پاسخ دارند؛ بگذارید تاریخ حساب کنیم؛ حزب مسعود بارزانی که همان حزب دمکرات کردستان عراق است، در سال ۱۳۵۸ که کمونیست ها و آزادیخواهان را در کردستان ایران تهدید به قتل میکرد، مشغول خیانت به کسی نبود، چون اولاً همانطوریکه امروز هر ژورنالیست و روشنفکر مخالفی را به قتل میرساند و از جنبش خود در مقابل دیگران دفاع میکند، آنروز هم با تهدید آنها هدف بستن دهان شان را داشت تا ماهیتش برای بقیه مردم روشن نشود، در ثانی در مقابلش هم حمایت بیشتر جمهوری اسلامی از جنبش خود را می خرید. همانطوریکه با کشتن امثال سلیمان معینی در سال ۱۳۴۷ و تحویل جنازه اش به شاه ایران، حمایت شاه از جنبش خویش رامیخرد. یا همکاری همین حزب با جمهوری اسلامی در جریان حمله این رژیم به کردستان در جریان جنگ سالهای دهه شصت شمسی در ایران، حمایت این رژیم از جنبش خود را میخرد. پیوستن نوبتی این حزب و حزب جلال طالبانی به رژیم صدام حسین برای جلب همکاری آن در کشمکش و رقابت این دو نیرو، حمایت آنها از جنبش های خود می خریدند. در این میان، فقط دو طرف دعوا همدیگر را به خیانت متهم میکردند، وگرنه تا جایی که به منافع مردم مربوط میشود، اینها منافع مردم را نمایندگی نکرده اند تا به آنها خیانت کرده باشند. در دوره اخیر هم که هرکدام از این دو نیرو به قطبی در کشمکش های منطقه ای تعلق دارند، هرکدام منافع جنبشی خود را در بند و بست با یک قطب پی میگیرند و مشغول تقویت جنبش خود در مقابل دیگری اند و بس. زمانی هم که کشمکشی جدی در منطقه غایب است، تقلاهای اینها متوجه بند و بست و معامله با دولت مرکزی است.

علت ضرورت حمایت دولت های منطقه ای برای ناسیونالیسم کرد در ماهیت اهداف آنهاست. ناسیونالیسم کرد یک جنبش برای سهیم کردن بورژوازی کرد در قدرت سیاسی حاکم در هر کشوری است. برای رسیدن به این هدف، از آنجائیکه به فشار به دولت مربوطه نیاز دارند، مبارزه خود را به کشمکش دول رقیب گره میزنند تا از این طریق دولت و حاکمیت کشور مربوطه را ناچار به شریک کردن خود در قدرت کنند.

این مسئله در همه کردستان ها صادق است؛ به

پ ک ک نگاه کنیم؛ پ ک ک زمانی در کنار سوریه و در شکاف این دولت با دولت ترکیه زیست میکرد. کشمکش دولت های ارمنستان و یونان هم به نوبت محل زیست سیاسی پ ک ک بوده اند. در دوره سالهای اخیر هم طبق رهنمودهای عبدالله اوجلان، کمپ شیعه یا جمهوری اسلامی و دول سوریه و عراق محل اطراق پ ک ک بوده است تا با اتکا به رقابت منطقه ای جمهوری اسلامی و ترکیه کسب امتیاز کنند.

دوره ای هم اختلاف روسیه و ترکیه پناهگاه پ ک ک شد و بعداز سرنگونی هوپیمای روسی توسط ترکیه، به تشویق روسیه در عرض یک هفته شیر شدند و اعلام کردند که جنگی سرتاسری علیه دولت اردوغان سازمان خواهند داد و طبق رهنمودهای روسیه فشار نظامی اش به ترکیه را افزایش داد و "قیام" در منطقه جزیره را سازمان داد تا از آن طریق از نیروی مردمان ستمدیده هم برای فشار نظامی بر ترکیه استفاده کند، که با معامله ترکیه و روسیه و معذرتخواهی اردوغان قضیه خوابید و قضیه جنگ سرتاسری علیه دولت پوچ شد و حاصل این بازی تنها ویرانی بخشی از شهرک جزیره و کشتار و آوارگی مردمان بی دفاع آنجا بود. قبل از این "قهرمانی های" پ ک ک، همه به یاد دارند که مقطعی هم مذاکره با دولت ترکیه در جریان بود، که در طول آن مدت کردستان این کشور در متن اعتراضات سراسری ترکیه، به پمن نفوذ سیاسی پ ک ک، ساکت ترین و تسلیم شده ترین بخش جامعه ترکیه در مقابل دولت اردوغان بود. شانس پ ک ک در آن مقطع در این واقعیت نهفته بود که در ترکیه نیروی رقیب ناسیونالیستی در مقال پ ک ک وجود نداشت تا افساگری علیه داستان این "خیانت" را رواج دهد.

کردستان ایران هم در کل دوره گذشته محل رشادت های این چنینی ناسیونالیست های کرد بوده است؛ کوشش برای بند و بست با رژیم اسلامی بویژه در دوره سالهای اولیه به قدرت رسیدن خمینی و جنبش اسلامی آن، هدف اصلی حزب سنتی ناسیونالیسم کرد یعنی حزب دمکرات کردستان بود. اینها در مقطع مذاکرات اولیه با رژیم اسلامی از ترس فشار مردم به شرکت در "هیات نمایندگی خلق کرد" با شرکت کومه له و سازمان فدایی تن دادند ولی در تمام طول مذاکره اینها مشغول مذاکره مخفیانه با رژیم اسلامی برای بند و بست بودند. در این راه به هر خواست و خفتی تن دادند تا حمایت رژیم را جلب و در قدرت محلی در کردستان جناح کردی این رژیم شوند، که برایشان میسر نشد. در تمام آن دوره، یک پای تبلیغات شان متهم کردن کومه له به جنگ افروزی در مقابل دولت امام خمینی بود. مصاحبه های اعضای کمیته مرکزی این حزب در روزنامه های تحت تسلط اسلامیون علیه کومه له یک پای رشادت های اینها در آن دوره بود. توده ای های درون این حزب، امثال کریم حسامی در معرفی کومه له به سبک حزب توده، در این کار، پیشروان

"کرد" بودند. هدف شان از این کار مطمئن کردن رژیم از دشمنی اینها با کمونیست ها و رسیدن به حساب شان، در صورت قبول شرکت شان در قدرت بود. داستان اسکورت نیروهای ارتش به پادگان مهاباد برای تقویت پادگان و آمادگی رژیم برای حمله بعد از مذاکرات را همه میدانند، که با افساگری و مخالفت کومه له روبرو شد. حمله جوانان به تشوق کومه له به ستون ارتش اسکورت شده رژیم در ورودی شهر، در هفدهم دیماه ۱۳۵۹ و خلع سلاح بخشی از آن و فراری دادن بقیه ستون به عقب و به طرف ارومیه، دروازه همکاری های علنی نظامی دمکرات با جمهوری اسلامی را بست. دمکرات مثل حزب برادر آن روزهایش، حزب توده، تنها زمانی از این تقلائی کردانه دست کشید که مورد قبول رژیم اسلامی واقع نشد. مشابه چنین تقلاهایی را سازمان زحمتکشان عبدالله مهتدی هم سالهای بعداز دوم خرداد به خرج داد و به جایی نرسید. داستان قهرمانی اینها برای ملاقات یک اطلاعاتی دست چندم در آن دوره توسط محافل خودشان مرتب به بیرون درج میکرد. در تمام نزدیک به چهار دهه گذشته، ناسیونالیست های کرد یک پای شان فشار به جمهوری اسلامی از طریق پادویی برای دول رقیب این رژیم و یک پای شان در رفت و آمد برای قبول مذاکره مخفی توسط داعش های حاکم بر ایران بوده است. عبدالرحمان قاسملو به عنوان قهرمان ملی اینها، سرش را در همین راه مقدس معامله مخفیانه با جنایتکاران فدا کرد و منت را هم گذاشتند بر مردمی که گویا قبول این پستی ها در راه تامین حقوق مردم بوده است!

وقتی هم از بی میلی رژیم اسلامی برای پذیرش خویش مطمئن بوده اند، شغل شان ظاهر شدن در کنار جانی ترین های جهان و منطقه برای بازی داده شدن و فشار به جمهوری اسلامی برای گرفتن امتیاز بوده است. تمام "قهرمانی های" اینها برای "ملت کرد" در سایه بی توجهی حکومت اسلامی به پذیرش شان بوده وگرنه امروز به عنوان مقامات کرد داعش های ایران مشغول جار و کردن میلیاردری به سبک برادران خود در سلیمانیه و اربیل می بودند.

داستان خیانت دولت ها

سرتاسر جهان را بگردید، هیچ نیروی سیاسی از هیچ جنبشی را این چنین عقیم پیدا نمی کنید. هر زمان اینها زیر بغل دولت و قدرتی، جنبشی را فراهم کرده اند، آخر سر شکست شان را هم به پای همان دولت های حامی نوشته اند. به قاضی محمد شوروی خیانت کرد و شکست خورد، به ملا مصطفی بارزانی شاه ایران خیانت کرد و شکست خورد، این دفعه هم به حساب مسعود بارزانی همه دنیا به او خیانت کرد و شکست خورد. معلوم نیست کدامین روز اینها مسئولیت شکست های خود را به عهده میگیرند. این یعنی نیرویی که پیشروی های اینها را ممکن میکنند باید خود همان نیروها پاسخگو باشند! روزی شاه ایران پیشروی اینها را ممکن کرد و آخر سر هم او مسئول شناخته شد. حالا هم که امریکا

زنده باد انقلاب کارگری

پیشروی اینها را در سال نود و یک میلادی ممکن کرد، باید پاسخگوی خیانت هایش به "کرد" باشد!

با این حساب، فردا که بر سر پ ک ک که در قطب جمهوری اسلامی و هلال شیعه در منطقه است، و ناسیونالیست های کرد ایرانی و ناسیونالیسم بارزانی که در جبهه عربستان و اسرائیل حضور دارند، اگر معامله ای بین دو قطب علیه کل اینها شکل گرفت، لاید از امروز جمهوری اسلامی و عربستان و اسرائیل مسئول محسوب میشوند!

البته این فهرمانان کردایتی در اربیل و سلیمانیه در دولت داری و حکومت داری هم به همین اندازه زرنگ و رشید و کارآمدند؛ دستمزد و حقوق نمی پردازند و مدعی میشوند دولت مرکزی در بغداد مسئول است. امنیت را تامین نمی کنند و هر از گاهی جنازه روشنفر و انسان شرافتمند مخالف اینها گوشه ای پیدا میشود، میگویند نمیدانند کار کیست. زنان را به اتهامات ناموسی پشت سر هم کشتار میکنند، در مقابل خود را به کوچه علی چپ میزنند. یعداز بیست و شش سال حاکمیت معلوم نیست مسئول تامین آب آشامیدنی مردم به عنوان اولین و ابتدایی ترین عنصر خدمات شهری کیست. برق نیست و مسئول معلوم نیست. پول میلیاردری نفت هر ماهه در حساب بانکی های شان ذخیره میشود و ادعا میکنند نمیدانند کجا میرود. سرمایه داران و میلیاردرهای هم طبقه شان روز به روز چاق تر تشریف دارند، سر ماه هم میگویند برای پرداخت ماهانه معلمان چیزی دم دست نیست. در فساد اداری جزو بدترین های جهان امروزند، اما از نظر آنها معلوم نیست چه کسی مسئول است. یا این داده ها، به این حاکمیت واقعا چه باید گفت؟

خلاصه کنم؛ ناسیونالیسم کرد تاریخا و در تمام مناطقی که حضور داشته است، عین همین ها بوده که در سلیمانیه و اربیل مشغول کردایتی و جارو کردن پول و ثروت های جامعه اند. تفاوت اینجاست که امروز با وجود سوسیال مدیا و حضور دوربین و تلویزیون در پایتخت های اینها در سلیمانیه و اربیل، و افشاگری های اینها علیه همدیگر، موجودیت اینها تمام قدر نمایان است.

خطاب من به کارگر اما؛

امید کارگر کرد زبان به این نوع نیروها نه از روی عشق شان به دولت مستقر در اربیل و فلان شهر، که از روی نیازشان به یک زندگی مرفه و شادتر و آزادتر است که گویا دولت "خودی" با خود می آورد. امروز کارگر در کردستان میتواند حساب کند در بیست و شش سال گذشته حاکمیت دولت کردی در کردستان عراق، چه اتفاقی برای جامعه افتاده است. از روی همین کپی از دولت کردی میتواند حساب کند که در آینده هم زیر سایه دولت ناسیونالیستی کرد در هر جای جهان آسمان همین رنگ خواهد بود. اصلا میتواند حساب کند ناسیونالیسم ایرانی و دولت خودی ایرانی چه گلی به سر کارگر فارس زبان زده است تا نوع کردی اش بزند؟ دولت ترک برای کارگر ترک چه غلطی کرده است تا نوع کردی این ناسیونالیسم بکند؟ دولت عرب در عراق برای کارگر عرب چه دارد، دولت عرب سوریه برای مردم چه دارد،

تا دولت کرد در کردستان داشته باشد؛ این کدامین جهالت است که به کسی میفهماند که دولت ناسیونالیست خودی با بقیه ناسیونالیست های دنیا تفاوت دارد؛ چگونه کارگر نمی تواند درک کند که در حکومت مستقل و خیلی با قدرت و با ابهت کردی هم اوضاع او همانند کارگر ترک و عرب و فارس زیر چکمه های دول عرب و ترک و فارس است؟

چه زمان میشود فهمید و پذیرفت که رهایی از فقر و بردگی بر شانه ناسیونالیسم از هر نوع آن فریب و توهم کشنده است. چه وقت میشود فهمید که مقابله با فقر و محرومیت و مقابله با استبداد و تامین زندگی بهتر در گرو بریدن کامل از افکار و خرافات ناسیونالیستی از هر نوع آن است؟ نه در حاکمیت هیتلر آلمانی و تسخیر بخشی از جهان و نه در حاکمیت ناسیونالیسم ایرانی و تسخیر بخشی از خاورمیانه و نه در حاکمیت بارزانی و طالبانی و سرمایه های عظیمی که کسب کردند و نه در فردای حاکمیت ناسیونالیسم کرد در ایران سهم کارگر کرد زبان به جز سربازی و جان دادن در راه قدرت گیری آنها چیزی جز همان زندگی همین امروزش نیست. تمام رشادت ناسیونالیسم ایجاد تفرقه در صفوف کارگر به اسم کرد و فارس و ترک و عرب و عجم است و بس.

آنها در این انشقاقات و با وجود این شکافهای قومی و ملی نیرو میگیرند و با ایجاد این شکاف و تفرقه ملی صفوف ناسیونالیست های مقابل را هم قدرتمند میکنند. یک نگاه به حاکمیت جنایتکارانه دولت فاشیست و الترا ناسیونالیست و مذهبی اسرائیل به همه ما نشان میدهد که سرکوبگری آن چه کمکی به ناسیونالیسم فلسطین و حماس کرده و توده میلیونی فلسطینی را زیر چتر آنها برده است. جنگ حزب دمکرات کردستان و دارودسته ملاحسنی ارومیه در شهر نرده چه خدمتی به ناسیونالیسم کرد و جریان اولترا ارتجاعی شیعه و ترک با ایجاد دشمنی میان مردم محروم کرد. در تمام دنیا نقش ناسیونالیست ها تا جایی که به کارگر و انسان زحمتکش میرسد، چیزی جز کاشت تخم نفاق و نفرت قومی و ملی نیست، همانطوریکه نقش مذهب ایجاد کینه و نفرت به مردمان منتسب به مذاهب مختلف است.

کارگر باید متوجه شود که افکار و عقاید ناسیونالیستی همچون مذهب، برای طبقه سرمایه دار پول آور است. برای کارگر اما به عنوان طبقه ای که تحت استثماران و دولت آنهاست، هیچ راهی جز خلاصی از دست اینها و جارو کردن عقاید عهد عتیقی اینها از دور و بر خویش و از جامعه نیست.

۴ نوامبر ۲۰۱۷

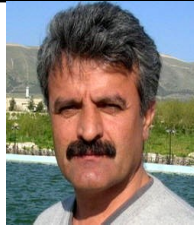
جنبش تهی دستان و گرسنگان را باید سازمان داد.

در این روزهای سخت و دردناک ، کارگران و مردم زحمتکش محلات شهرها، تنها به یک امر فکر می کنند که چگونه جمع شویم، متحد شویم. دولت و بورژوازی با زبان خوش قیمت ها را پایین نمی آورد، دستمزد کارگران را افزایش نمیدهد، حقوقهای معوقه را نمی پردازد و به میلیونها زن و جوان بیکار بیمه بیکاری نمیدهد. باید منابع ثروت و داراییهای انبار شده و احتکار شده را نشانه گرفت. دولت و بورژوازی سفره مردم را نشانه گرفته است، ما هم منابع ذخیره شده و انبار شده شان را نشانه می گیریم. کارگران آگاه و سوسیالیست، فعالین کمونیست و معتمدان شرافتمند مردم محلات می توانند نیروی عظیم اجتماعی جان به لب رسیده را جمع کنند؛ متحد کنند و اموال غارت شده و نان سفره مردم را که گرو گرفته شده پس بگیرند. جواب تعرض ضد انسانی را باید با تعرض انقلابی داد. راه دلسوزانه و انسانی جلوگیری از حمله قمه کشان و باتوم به دستان و گاز اشک آور و تیراندازی به تجمعات اعتراضی و دستگیری و شکنجه مردم معترض این است که یک تعرض سازمان یافته را به انجام رساند. دشمنان کودکان و زنان و مردان گرسنه، از جنبش سازمان یافته ی کارگران و مردم وحشت زده شده و تسلیم خواهند شد.

این راه را برای تعرضات و اجتماعات و اعتصابات موثر و موفق هموار خواهد کرد. جنبش تهی دستان و گرسنگان را باید سازمان داد.

مردم عملکردهای حزب دمکرات را فراموش نکرده اند!

محمد راستی



کمونیست دارد کارگران را بمنافع خود آگاه کرده و متشکلشان میکنند، زنان را آگاه و مسلح برای دفاع از آزادی و برابری تشویق میکند، دارد در مورد مذهب روشنگری میکند و خلاصه کارهایی که در جهت دفاع از حق و حقوق کارگران و زحمتکشانشان، تلاش برای آزادی و برابری، تلاش برای افشای مذهب و عقب ماندگی و غیره را به ضرر خود دانسته و در مقابلش ایستاده و میایستند.

حدکاحال اگر این ها را فراموش کرده، اما مردم این عملکردهای ضد آزادی و برابری و دفاع از ستمگران و شیخ و رهبران عقب ماندگی را فراموش نکرده اند. این زخم ها آنقدر بر اندام جامعه متمدن و بشریت انساندوست عمیق است که هیچکدام از این عملکردهای حزب دمکرات را نمی توان به دست فراموشی سپرد. حدکا از همان روز اول مقابله با قدرت شورانی مردم و جایگزینی با قدرت حزبی خود و استقرار پارلمان بالای سر مردم را در برنامه خود داشته است.

مردم کردستان به این عملکردهای ناسیونالیسم کرد آگاهند و هیچ وقت فراموش نکرده و نخواهند کرد.

اکتبر ۲۰۲۰ - مهر ۱۳۹۹

دولت و بورژوازی با دامن زدن به تورم و گرانی و گرسنگی دادن مردم، جامعه را به طرف سقوط ارزشهای انسانی و مرگ و میر در نتیجه این شرایط سوق میدهد. برای دفاع از سلامت جامعه و خاتمه دادن به فقر و فلاکت و گرسنگی توده های کارگر و زحمتکش مستقیماً و با ابتکارات توده ای به میدان می آیند. شعار مافیای اقتصادی افشا باید گردد، شعار طبقه کارگر و مردم نیست. شعار به بیراهه بردن مبارزه و اعتراض مردم و تبدیل مردم گرسنه به سیاهی لشکر دولت است. این ریاکاری را باید افشا کرد. دولت، خامنه ای و بیت رهبری، بورژواهای متعفن شورای نگهبان و مجلس خبرگان و ژنرالهای سپاه پاسداران، بزرگترین مافیای اقتصادی ایران اند.

کارگران بود محل او را شناسایی و این رفیق عزیز یار و یاور کارگران را ترور کرد.

- جنگی را به کومه کونیست تحمیل کرد که بیشترین و بهترین رفقایمان را از ما گرفتند اما در نهایت شکست سختی را متحمل شد. حزب دمکرات که آغازگر جنگ بود در تقابل باخواست مردم که صلح بود ایستاد که با تلاش ما این خواست مردم تنها در آرزو نماند، با تیز بینی رهبری و فدائیکاری پیشمرگان و دسته های سازمانده، مردم تومارهایی در روستاهای مختلف با اسم و مشخصات و امضاء خود نوشته و با استفاده از امکانات مختلف به رادیو و رهبری هردو جریان سیاسی فرستادند، که در آن به روشنی خواستار قطع هرچه زودتر جنگ شده بودند. نهایتاً شکست سیاسی و نظامی حزب دمکرات توسط کمونیستها در تاریخ جنبش انقلابی مردم کردستان به ثبت رسید.

رهبران و سیاستمداران این حزب آگاهانه سیاست و خطی را انتخاب کرده و پیگیرانه و بدون تزلزل برای بعمل درآوردن آن جهت ها از هیچ کوششی کم نیاورده اند، حدکا نه تنها به خواستهای مردم و یا نظرات احزاب کنار دستیانشان و شخصیتهای هم حزبیانشان و حتا نسبت بجان خود هم آنقدر بی توجه بوده یا بهتر بگویم آنقدر شیفته سهمی از قدرت خود بوده اند که جان خود را نیز در این تلاشهای سازشکارانه دادند. نه تنها قاسمulo شخص اول شان، بلکه شرافکنندی هم در نوبت دوم در این راه جان باخت.

با وجود این تلفات، حزب دمکرات هنوز پیام مذاکره با دولت می دهد همچنانچه چند روزی پیش از موشک باران مقراتشان در کردستان عراق نگذشته بود که منجر به جانباختن ۳۹ نفر از رهبری و کادرهایشان شد، حزب دمکرات همچنان خواهان مذاکره با ج-ا بوده است.

ج-ا با فرمان خمینی جنایتکار نیروهای تا دندان مسلحش را برای سرکوب مردم کردستان روانه کرد

این گوشه هایی از سیاستهای حدکا بوده وهم اکنون نیز ادامه دارد.

حدکا در دشمنی با کمونیسم و کارگر کم نیاورده است. رهبران این حزب تشخیص دادند که سازمان پیکار کمونیست است و دارد مردم را در جهت منافعشان آگاه میکند، که کوملهء

تاریخ تاسیس حزب دمکرات (۱۳۲۴) مربوط به سالهای قبل از قیام است یعنی از لحاظ تاریخی حزبی قدیمی و دارای سنت و روشهای بخصوص خودش میباشد. همین قدیمی بودن برای این حزب پایه ای شده که به آن تکیه کرده و ادعای رهبری جنبش کردستان را داشته و همواره خواب این رهبری را دیده و از هیچ تلاشی کوتاهی نکرده است. از همان دوران اوایل قیام که ستونهای نظامی سرکوبگر ج-ا را تا مستقر شدن در پادگان مهلباد (از ترس هجوم و خلع سلاح کردنشان از طرف مردم) اسکورت کرده و اولین شخص رهبری این حزب دکتر عبدالرحمان قاسمulo با عجله و بدون توجه به قدرت و آگاهی مردم و تشکلهای مختلف برای دست بوسی نزد امام خمینی رفته و به او و حکومت مستبدش لیبیک گفت و رسمیت بخشید. بدون هیچ جواب و محلی از طرف ج-ا این حزب پیگیرانه و مرتب خوش خدمتی هایش را به اشکال گوناگون نسبت به رژیم ادامه و مرتب در جنبش انقلابی مردم کردستان کار شکنی و انواع اتهام را نثار انقلابیون کرد. این حزب مقرر کمونیستهای سازمان انقلابی پیکار مستقر در شهر بوکان را با انواع سلاح های سبک و سنگین مورد حمله قرار داد.

با این عملیات شنیع و ضد آزادی و بشری خود تعدادی از اعضای این سازمان جانباختند و برگی دیگر از خوش رقصی های خود را به رژیم ضد انقلاب ورق زد و برگ سیاه دیگری در کارنامه ضد آزادی و این حزب نا دمکرات ثبت شد. از اینگونه عملیتهای ضد آزادی و ضد کارگری بسیاری را میشود بیان کرد اما من تنها به چند نمونه اکتفا میکنم:

- در روستای حمامیان در منطقه بوکان مردم آزادانه برای پیشبرد امورات خود شورا تشکیل داده بودند حزب دمکرات ایران آنها را دستگیر و زندانی میکند که چرا بدون اجازه حزب این کار را کرده اند.

- در همان منطقه بوکان کارگران کوره خانه های آجرپزی که برای اضافه دستمزد دست به اعتصاب زده بودند، حزب دمکرات با پشتیبانی از صاحب کورمیزخانه ها کارگران را دستگیر و با تهدید و ارباب از هیچ تلاشی برای در هم شکستن اعتصاب کارگران کوتاهی نکرد.

- مورد دیگر رفیق عزیزمان سلیمان محمدی مروج سازمانده که در کوره پزخانه ها مشغول فعالیت تبلیغ و ترویج و سازماندهی در میان

معیشت در ایران "مساله مرگ و زندگی"

مظفر محمدی

در مورد مساله معیشت، آمارها و ادعاهای دولت روحانی در باره رشد اقتصادی و واقعیتهای که در جامعه می گذرد را هم خود دولتش می فهمد و هم مردم ایران که این ادعاها و چک کشیدنیهای بی محل را باید به آشغالاندانی ریخت

معیشت و معنای عملی آن

معیشت در سنت و عرف جوامع قدیم و تا امروز هم در میان بخش اعظم زحمتکشان ایران یعنی :

تامین نیازهای ضروری و حیاتی زندگی. و این معنا عملاً برای اقشار گوناگون زحمتکشان باز معنای مشخص دارد. مثلاً برای کارگران شاغل و مزدبگیران، بیکاران و کارگران فصلی و ساختمان و غیره، هر بخش یک معیار و معنای معین دارد .

برای کارگران شاغل معیشت یعنی آن نیازمندیهایی که به اصطلاح دستش به دهنش برسد! اصطلاحاً گفته می شود، "ای دستانم به دهنمان می رسد و زندگی میگذرد".

این زندگی عبارت است از نان خشک و حداقلی از خوراکی های ارزان یعنی تخم مرغ، لبنیات، سبزی، حبوبات، سیب زمینی، گوجه (گوشت و میوه بطور استثنایی و نه قاعده و نیاز)، سرپناهی برای زیستن در محلات حاشیه شهرها، سالی یا حتی چند سال یک دست لباس و کفش، پرداخت هزینه های آب و برق و بهداشت، دارو (تازه گفته می شود که بیمه درمانی در ایران هنوز بد نیست)، سوخت، حمل و نقل شهری...، به اضافه هزینه تحصیل مدارس و دانشگاه برای فرزندان زحمتکشان اگر دولتی باشد و در شهر خودت باشد...

برای تامین این ها اگر کارگر شاغل باشی و بخصوص اگر سرپناهی از خودت داشته باشی و کرایه ندهی از عهده اش بر میایی. و این یعنی بخور و نمیر و زندگی چند طبقه زیر خط فقر. تازه برای کارگری که شغلی دارد و اگر حقوقش را به موقع بدهند.

معیشت برای بیکاران معنی دستم به دهنم برسد نیست. معیشت یعنی لقمه نانی برای زنده ماندن. یعنی بخور و نمیر.

بحیبی آل اسحاق، کارشناس اقتصادی در گفتگو با خبرنگار تسنیم در رابطه با چیزی که او چالش های اقتصادی کشور می نامد میگوید: 8 میلیون بیکار در جامعه وجود دارد که حدود 5 میلیون نفر آنها فارغ التحصیلان دانشگاهی هستند. و میگوید آمار بیکاری بیشتر از این تعداد است چرا که در آمارهای دولتی، آن دسته از افرادی که در هفته تنها چند ساعت کار می کنند شاغل محسوب می شوند.

خودشان میگویند در حالی حقوق بگیران کشور این روزها دغدغه معیشت دارند، این سوال مطرح می شود که بیکاران کشور که ارقامی ده

میلیون نفر را شامل می شود، و از هیچگونه حقوق ثابت ماهانه هم برخوردار نیستند و بخش زیادی از آنها هم غیر از خود، سرپرست خانواده هستند، چگونه امرار معاش می کنند؟

بخش عمده ای از این جمعیت بیکار هم جوانان تحصیل کرده هستند که در سن ازدواج هستند، ولی هیچ منبع درآمدی برای گذراندن امورات زندگی روزمره ندارند، چه برسد به اینکه بخواهند هزینه های مربوط به ازدواج و یا مسکن را تامین کنند.

آمار بانک مرکزی میگوید: در بیش از ۲۶ درصد خانوارهای ایرانی هیچ فرد شاغلی وجود ندارد.

در حال حاضر ۶۰/۵ درصد از کل خانوارهای ایرانی دارای یک نفر شاغل هستند.

با چنین وضعیتی در شرایطی که حتی حداقل بگیران جامعه قدرت تامین معیشت خود را ندارند و در تامین معاش مشکل دارند، این سوال مطرح می شود که بیکاران هزینه های خود را چگونه تامین می کنند؟

من فکر می کنم هنوز کسی جواب این سوال را نداده است. یک خبر نگار خارجی که مدتی در تهران زندگی کرده است میگوید: هنوز پس از شش سال سکونت در این کلان شهر، نمی دانم تهرانی ها از کجا پول در می آورند! بسیاری افراد در نگاه اول به نظر می آید که هیچ درآمدی ندارند. خیلی ها هم درآمدشان ۳۰۰ یورو بیشتر نیست. با علم بر این که تورم در ایران بالاتر از ۲۵ درصد است، نظام همگانی پرداخت هزینه خرید خانه با اقساط وجود ندارد و کمک هزینه هایی که دولت به بیکاران می دهد، درصد بسیار نازلی از کارگران بیکار را در بر می گیرد، این پدیده که ساکنان تهران باز هم دستشان به دهانشان می رسد، یک راز عجیب است.

بیکاران چگونه امرار معاش می کنند؟

بخشی از بیکاران فارغ التحصیل های دانشگاه اند. خودشان میگویند ۵ میلیون.

تحصیل کرده های خانواده های متوسط و به بالا به کنار. بقیه در خانواده هایشان می مانند و از سفره پدر یا مادر شاغل یا بازنشسته یا کارگر فصلی شان نان می خورند. اگر باشد پول تو جیبی سیگار و چای یا قهوه ای هم میگیرند. یا کارگر فصلی اند و سالی چند هفته و ماه کار می کنند. بعضی ها ولو با تحصیلات دانشگاهی از سر ناچاری کولبر و کارگر فصلی هم شده اند. ولی بقیه که صاحب خانوارند و سرپرست خانواده و بیکار، چکار می کنند و زندگی را چطور میگذرانند؟

به منابع "درآمد" نگاهی بیندازیم:

- یک منبع درآمد ثابت، پارانیه ی ۴۵۰۰۰ تومانی است. یعنی یک خانواده کارگر بیکار با ۳ فرزند که ۵ نفر میشود حدود ۳۰۰ هزار تومان.

- برای کارگر بیکار و فصلی و دستفروش علاوه بر پارانیه، درآمدهایی از شغل های موقتی و کاذب، کار کودکان، دستفروشی و دوره گردی و خرده فروشی، (دستفروش هم

کارگر بیکار است)، کار روزی چند ساعت زنان و دختران در خانه های ثروتمندان، فرش بافی و خیاطی در خانه. انجام بعضی سفارشات کاری شرکت ها در خانه، تهیه و تولید مشروبات الکلی خانگی، تن فروشی، دزدی، جیب بری، زورگیری، خرید و فروش کالاهای قاچاق و مواد مخدر، صدقه گرفتن از ته مانده سفره ثروتمندان همسایه، گشتن در آشغالاندانی ها و جمع آوری کارتن و شیشه و نایلون و غیره برای فروش، فروش وسایل خانه و قرض از دکاندارها... و لیستی از این کارها که شنیدنش سرسام آور است. در همین رابطه آمار قوه قضاییه میگوید بیش از ۱۵ میلیون پرونده مجرمین دارند. منظورش پرونده های اختلاس امثال رحیمی و بابک زنجانی و ... نیست. پرونده همین بخش کارگران و زحمتکشان بیکار و یا با درآمد ناچیز و خانواده و فرزندان شان است. انسان های گرسنه ای که در نظام جمهوری اسلامی ارادل و اوباش نامیده می شوند!

- یا گاهی کمک از صندوق قرض الحسنه، کمیته امداد، بهزیستی، و نهادهای خیریه مساجد و زیارتگاه ها و غذاهای نذری و غیره کمک های ناچیزی حاصل می شود.

- همچنین در اکثر محلات و در میان خانواده های دوست و آشنا صندوق هایی دایر کرده اند که هر نفر یا خانوار از ۱۰ تا ۵۰ هزار تومان ماهانه به صندوق میدهند تا هر وقت کسی نیاز داشت کمک بلاعوض یا وام بگیرد. این کمک یا وام برای نان روزانه و هزینه درمانی که از عهدهش بر نمی آید تا حتی جهیزیه دخترانی که ازدواج می کنند و یا خرج کفن و دفن مردگان شان.

- و این ها هستند منابع تامین زندگی کارگران بیکار و اکثر کارگران فصلی...

"دوستی که در سوپرمارکتی کوچک یک محله سنجند کار میکند می گفت، دفاتر لیست بدهکارها اینقدر زیاد شده که خودم توش کم می شوم. کارگر بیکار و خانواده اش میانند و مقداری خوراکی میخرند و پولش قرض است. هر وقت داشته باشند کمی از بدهی شان را می پردازند و من هم چاره ای ندارم و خیلی وقت ها هم از وضع و حال شان خجالت می کشم. میگفت، مرد بیکار خانه، خودش روش نمیشود بیاید و خانم و بچه هایش را میفرستد. یک روز یکی از این ها از جلو مغازه ام رد شد رفتم از پشت گردنش را گرفتم و ازش گله کردم آخر دوست عزیز سلامی علیکی. گفت خجالت می کشد و من هم به او گفتم تو چرا باید خجالت بکشی. اون بالایبها باید خجالت بکشند و به او گفتم اگر گاهی خودت هم نیایی دیگر چیزی به شما نمی فروشم. فکر هیچی نکن... با لبخندی تلخ و شیرین بر لبانش رفت."

معیشت برای اقلیت سرمایه داران و تجار و صاحبان املاک و بانک دارها و مدیران دولتی و شرکت ها و وزرا و قضات دادگاه های شرعی و آخوندهای کلید دار امامزاده ها و غیره هم معنی خودش را دارد. بزرگ ترین ویلاهای دنیا را در محلات بالای شهر و در شمال ایران دارند. بالاترین مدل های ماشین را نه یکی بلکه هر عضو خانواده و آقازاده دارند.

خرافات مذهبی و تخدیر فکری و روانی کارگران

بعد فرهنگی و سنت ها و تخدیر مذهب و در جاهایی ناسیونالیسم و غیره بعنوان مانع جدی بر سر راه مبارزه و زیاده خواهی کارگران عمل می کند. ادیان و مذاهب هم معنی و تعریف خودش را از معیشت و گذران یا بقول خودشان اخلاق معیشت و زندگی دارد

آخوند محله، مدام به گوش مردم می خواند که پیغمبر خدا چگونه زندگی کرد. علی چه گفت. خدا در مورد قناعت چه میگوید. پول و ثروت مثل چرک دست است. می گویند پیغمبر گفته است کسکه در طلب روزی به اعتدال و زیبایی عمل کنید. زیرا رزق شما در هر حال به شما می رسد.

میگویند یک بابایی، امام جعفر صادق را می بیند خسته و کوفته بیل میزند و عرق میریزد. به او می گوید، فدایت شوم! اجازه بدهید من به جای شما کار کنم. حضرت فرمودند، "نه. من دوست دارم که مرد برای تأمین معیشت خود در گرمای آفتاب اذیت شود." یا "عقل معاش باید داشته باشی." "خرج یک روزت را ده روزه بخور." "دارا و ندار باید به داده و نداده خدا شکر گزار باشند." "به داده خدا قانع باشیم." "روزی ما دست اوست اون بالا." "اقتصاد مقاومتی آقا هم یعنی این!" و از این مزخرفات!

"رفیق از تهران می گفت، یک روز جمعه تو کوچه مون اخونده و نمازگزاران از مسجد بیرون اومند و اخونده طبق معمول به چیزی به من پرورد و گفت برادر جان چرا نمیای مسجد؟ منم رفتم جلو و گفتم به یه شرط میام. که من چند دقیقه چیزایی میگم و سوالاتی از تو اگر این مردم گفتند حق با شما حاج اقا است من میام مسجد آگه نه تو باید بیای با من کار کنی و من ماهی یک میلیون تومان بهت میدم و باش زندگی کن. ملا خنده ای کرد و گفت ول کن تو کافری با تو بحث نمی کنم."

حتی برای توجیه اینکه معیشت مساله ای فردی است و به زرنگی و تنبلی و عقل معاش ادما بستگی دارد، روانشناسان را به کمک آوردند. یک روانشناس میگوید، بلحاظ روانشناسی باید کسانی را که در زمینه معیشت مشکل دارند و نمیتوانند خودشان را جمع و جور کنند باید مورد مشاوره روانشناسی قرار گیرند!

یا در بعد سیاسی این که بخشی از مردم جمهوری اسلامی را مطلوب می دانند و می گویند مساله امنیت کشور مهم است و از قدرت اسلام حرف می زنند و با بعضی ها فکر می کنند مساله اختلاس و دزدی و غیره هست و وضعیت کنونی تقصیر آنها است نه دولت!!

همه این فضا و تبلیغات و بمباران خرافات، فرهنگ و اخلاقیاتی است که در میان طبقه کارگر نفوذ دارد و تاثیر می گذارد. این تبلیغات زیاده خواهی و تجمل طلبی و استاندارد زندگی طبقات متوسط را تحت تاثیر قرار نمی دهد. حتی این ذهنیت نسبت به طبقه کارگر، بجز دولت و دستگاه های تبلیغاتی و مذهبی، در میان افشار متوسط و به بالا هم وجود دارد. با چاشنی

ای از ترحم مذهبی رقیق نه انساندوستی .

تبلیغ و توجیهات سیاسی

هر حرفی در باره اوضاع اقتصادی اگر این سیاست در بیاید که جمهوری اسلامی نمیتواند وضع معیشت کارگران و بیکاران را یعنی دستمزد متناسب با تورم، بیمه بیکاری و غیره را بهبود ببخشد آب پاکی روی دست کارگر ریختیم. در حالیکه دولت می تواند اما نمی خواهد رفاه را برای کارگران و مردم زحمتکش تامین کند. هیچ سرمایه داری نمیخواهد از سود سرمایه اش به نفع دستمزد بالای کارگر و بیمه بیکاری به بیکاران ببرد. نمیخواهند، مگر این که با زور گرفت. سهم کار و مزد و بیمه را باید به زور قدرت متحد طبقه کارگر گرفت و این ممکن است.

در مورد یارانه بسیار گفته شده است. دولتی ها می گویند گداپروری است. درحالی که از طرفی افسار سرمایه گسیخته شده تا کار را هر چه ارزان تر کند و کالا را هر چه گرانتر بفروشد از این طرف آمدند چندرقازی به نام یارانه دادند. هنوز هم خیلی ها میگویند باید یارانه را قطع کرد. می گویند این هزینه گزافی است بر دوش دولت. ولی هنوز می ترسند یارانه را قطع کنند. یارانه در شرایط فلاکت کنونی سوپاپ اطمینانی است که از مرگ و میر و گرسنگی و عصبان کارگران و زحمتکشان کم می کند. بالاخره یک روزی این یارانه را هم از گردن باز میکنند و آن روز بدتری از امروز برای کارگران و زحمتکشان ایران خواهد بود.

یارانه گدایی نیست. سوبسید باید بیشتر از یارانه نقدی باشد. باید تعاونی های مصرف کالاها و نیازمندیهای خوراکی ارزان کارگران شاغل و بیکار را فراهم کند. باید هزینه های بهداشت و درمان و معالجات پزشکی و بیمارستان ها حمل و نقل کاهش پیدا کند. مجانی پیشکش شان! باید محلات کارگری بخرج دولت برای کارگران ساخته شود. حاشیه نشینی و کرایه نشینی کم کارگرا می شکند. سوبسیدها باید گسترش پیدا کنند...

میزان فقر و گرانی و تورم بحدی ترسناک شده که حفظ شغل و یا حتی چند ماه کار برای یک کارگر فصلی نعمتی شده است که باید با چنگ و دندان نگاه داشت.

مساله خصوصی سازی از آنجا برای کارگران ترسناک شده که به محض اینکه شرکتی و بنگاهی و یا پروژه ای به سرمایه داران خصوصی واگذار می شود، اولین کاری که سرمایه دار جدید می کند، به اصطلاح تعدیل است. یعنی با اخراج بخشی از کارگران و استخدام کارگر کم تر و فشار کار بیشتر ولو ساعت کار افزایش پیدا نکند، بخشی از کارگران را به خاک سیاه می نشانند. همچنین از آنجا که سرمایه دار جدید با کارخانه و کارگاه و وسایل کار قدیمی و فرسوده رویرو است مدام مدرن سازی و تعمیر و یا تغییراتش را بر کارگران سرشکن می کند. به این بهانه

که کارخانه سود نمی دهد. ظرفیت تولید پایین است. رقابت نمیتواند بکند و ... ۶ ماه و یک سال دستمزد کارگر را نمیدهند و یا قسطی می دهند...

به این دلایل این بخش کارگری مدام در جدال و کشمکش اند و خصوصی سازی را یک بدبختی برای خود می دانند و آن را نه از زاویه کارکرد سرمایه و خصوصیت آن و روندهایش بلکه در عمل و تاثیرش بر زندگی روزمره خود نگاه می کنند.

چگونه می توان مراکز بزرگ صنعتی را به حرکت در آورد که به کم قناعت نکنند و تسلیم نباشند و به اصطلاح دست به کلاه خود نگیرند. چگونه می توان معیشت را با استاندارد یک زندگی نه کاملاً مرغه هم به امر مبارزه دایمی این بخش تبدیل کرد؟ و کارگران دستمزد چند برابر زیر خط فقر را نپذیرند.

در این شرایط مساله دستمزدها به تناسب تورم نه با معیار بخور و نمیر، مهم ترین و اصلی ترین اولویت مبارزه کارگران مراکز بزرگ صنعتی است.

علیه بیکاری و برای بیمه بیکاری و تامین معیشت نه فقط برای زنده ماندن مثل گرفتن یارانه ها، بلکه برای زندگی کردن در شان انسان. و برای اجتناب از کار کودکان و بازماندن از تحصیل، برای اینکه دختران و زنان خانواده های بیکار به تن فروشی بعنوان یک شغل برای امرار معاش نیفتند. برای این که اعضای بدن را نفروشد. برای اینکه حرمت و شخصیت و روان و انسانیت شان تحقیر و خرد نشود. برای اینکه از یاس و درماندگی خود را نکشند و بچه هایشان را نکشند.

این یک عرصه بسیار حیاتی و مهم و انسان محور در جامعه ایران است.

اعتیاد و فحشا و یاس و خودکشی و فروش اعضای بدن و تحقیر مدام این بخش کارگری و خانواده هایشان، نتیجه بیکاری و نچرخیدن چرخه ی گذران زندگی است.

دستمزد کارگر اندازه وزیر و وکیل و مدیران دوایر و شرکت ها یک توقع بجا است اما در موقعیت کنونی که کارگران دارند اصلاً قابل تصور نیست. امروزه حفظ شغل و بدست آوردن شغلی بهر قیمت امر مرگ و زندگی کارگر است.

"رفیقی از تهران که یک شرکت کوچک دارد با برادرش و ۵۰-۶۰ نفر کارگر. می گفت میخواستیم چند کارگر دیگر استخدام کنیم و روزی کارگری بهم زنگ زد و حرف زدیم وسط حرف گفت گوشو میدم دخترم باش حرف بزن. گفتم لازم نیست فردا بیا و قطع کردم و نشستم به دل سیر گریه کردم. خودمو جای اون گذاشتم که برای پیدا کردن کار از حرمت دخترم باید مایه بذارم..."

نه قومی نه مذهبی زنده باد هویت انسانی

خودکشی ها

"قربانیان شریعت اسلامی و مردسالاری"

در نیمه سال ۹۹ ده ها مورد خودکشی در کردستان گزارش شده است. زنان و دختران جوان بیشترین قربانیان را تشکیل می دهند. از جمله در اواخر شهریور و اوایل مهر ماه، دو دختر نوجوان «رژوان شریفی» و «بهاره توریوری» در سنندج اقدام به خودکشی کرده و متأسفانه جان خود را از دست دادند.

جمهوری اسلامی و قوانین ضد زن آن بانی و باعث خودکشی زنان و دختران جوان است. بعلاوه، قوانین شریعت اسلامی دست مردان را برای آزار زنان و دختران و یا کشتن شان با دستان مردسالاری در خانواده ها باز گذاشته است. ضدیت با زن و مردسالاری از ارکان شریعت اسلامی است. جمهوری اسلامی بیش از چهار دهه است که زنان را به اسارت کشیده و تبعیض جنسی تا حد آبارتاید جنسی را به نیمی از انسان های جامعه تحمیل کرده است. زنان و دختران جوان از همان آغاز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی تا کنون با چنگ و دندان از آزادی و حرمت انسانی و برابری دفاع کرده و چه بسا توان پرداخته اند.

هر چند رژیم مذهبی هنوز دو دستی به قوانین پوسیده ی مذهبی چسبیده است اما تجارب مبارزاتی و پیشرفتهای جنبش برابری زن و مرد، یکی از ارکان نظام یعنی مذهب و تبعیض جنسی را به لرزه در آورده است.

جنبش زنان همچون دیگر جنبش های طبقاتی و اجتماعی به زنان و مردان سوسیالیست و اتحاد آن ها نیاز دارد. رهایی زن در گرو رهایی طبقه کارگر و کل جامعه است. حضور زنان در کنار کارگران و زحمتکشان برای آزادی و برابری نشان این حقیقت است.

زنان سوسیالیست و برابری طلب نقطه امید و اتکای زنان و دختران جوانی است که با حضورشان در جامعه، در محلات شهرها و در میان زنان و دختران جوان امید به زندگی و مبارزه را در آن ها زنده نگه می دارند. نباید گذاشت هیچ زن و دختری در تنهایی خود در چنگال ناامیدی و ناتوانی در مقابله با فشارهای مذهبی نهادهای متحجر نظام و فرهنگ تحمیل شده مردسالاری در خانواده ها رها شوند. برابری کامل زن و مرد و برگشتن اراده و حرمت به همه ی زنان و دختران افقی روشن دارد. زنان سوسیالیست می بایست مبشر این آزادی و برابری در میان وسیع ترین توده ی زنان و دختران جوان شوند.

مصرف و بازار و پول و غیره را فوت آب باشه. اگر میخوای رقابت کنی و سد ببندی باید مزدتو بخوای اونقدر که زندگیبت بخوبی بچرخه.

این گام اوله. این قدرت را کارگر پیدا کرد هر کاری دیگری از دستش بر میاد. این اولین خشت انقلاب کارگریه. گرفتن سهم بیشتر از حاصل کار تا بتونی زندگی کنی، گرسنه نباشی، مطالعه کنی، تفریح کنی، و حال و دل متحد شدن و سازمان دادن خود را داشته باشی. حول مبارزه و اتحاد کارگری سازمان هم درست میشه. رهبران اعتراض و مبارزه و اضافه کردن نان به سفره کارگر امروز سازمان دهندگان فردای طبقه کارگر در اتحادهای معین و حزب کمونیستی کارگیشونن.

طبقه کارگری که به این حد از آگاهی طبقاتی و قدرت مبارزاتی رسید اونوقت مبارزه علیه هر گونه تبعیض و نابرابری و کار کودک و فحشا و اعتیاد و هر خرافات و مانع دیگری می تواند بایستد. می تواند در فضای سیاسی جامعه تاثیر بگذارد. می تواند در سیاست نقش ایفا کند. در رای دادن و ندادن توازن قوای جامعه را برهم زند. دولتی را مجبور به استعفا کند. می تواند انقلاب کارگری کند.

الان هر چه بگی چرا دستمزد و پول بیمه من را می بری لبنان و سوریه و عراق و یمن خرج می کنی به ریش ما میخنده. میگه عموجان تو نمیفهمی اگر من در منطقه قدرت نشم اینجا چطور میتونم تو را مهار کنم. باید این قدرتشو همینجا تو ایران، تو کارخانه، تو محله به خطر انداخت. و رویش را کم کرد.

من فکر می کنم حول این مسایل همیشه نقشه ها و راه حل های گوناگونی را ترسیم کرد و پاش رفت و این نشد دیگری.

این ها فقط گوشه هایی از یک جدال بسیار حیاتی کمونیسم و کارگر در ایران از زاویه معیشت است.

اکتبر ۲۰۲۰

*این یادداشت خلاصه ی بحثی قدیمی تر در یک سمینار است

مبارزه برای معیشت و علیه تورم و گرانی و گرسنگی و فلاکت برای بخشی از جامعه یعنی طبقه کارگر و حول و حوش های ان است. همگانی نیست. کل طبقات و اقشار اجتماعی نیست. طبقه کارگر با کارگر شاغل و بیکار و فصلی و دستفروش و تن فروش و... در این صف تنها است.

معنای معیشت برای کارگر شاغل یعنی دستمزد متناسب با تورم و نیازهای خانواده. این پایه و اساس است. همیشگی است. فصلی و سالی یک بار نیست. یا سالی یک بار هم شد باید تا ته رفت و کوتاه نیامد و ابزار این مبارزه را ساخت. سازمان این مبارزه را ساخت.

تمام کردن این کار و سازمان دادنش و تا ته رفتنش کار دایمی ما است. هفتگی و فصلی نیست. روزمره است. همانطوریکه بازار هر روز تا روز بعد تغییر می کنه و سرمایه دار هر روز کاهش دادن نرخ کار کارگر، فشار بر کارگر، پایین آوردن نرخ تولید، افزایش قیمت کالا... را در دستور دارد. ببینید سواری پراید از ۶ میلیون میشه بالای ۱۰۰ میلیون. گوشت از ۶ هزار تومان کیلویی میشه بالای ۱۰۰ هزار تومان. اونوقت دستمزد کارگر ۱۴ تا ۲۱ درصد افزایش دارد. این مبارزه همیشگی و تعطیل ناپذیره. میشه حولش تشکل ساخت، متحد کرد، مجمع عمومی گرفت، اعتصاب سازمان داد. کمونیسم سازمان داد. کمونیسم را ابزار مبارزه کرد و خیلی کارای ریز و درشت دیگر که کار حزب ما و کمونیست های طبقه کارگر است.

کارگر نمیتونه بازار را کنترل کنه. قیمت ها را مهار بزنه. اما میتونه زندگیشو کنترل کنه. دستمزدش را کنترل کنه. بیمه ها و سوسپدها و تعاونی ها و صندوق ها و مجمع ها و غیره را کنترل کنه. نمیشه قیمت ها تازی وار بدونند و کارگر هم لاکپشتی دنبالش. نمیشه. نمی رسه. گلگی از بازار نمیشه کرد. میگن بازاریهای فلان فلان شده امشب میخوابی فردا پا میشی قیمت ها دو برابر شده. عجب حریصن اینا.

وقتی میگیم کمونیسم ابزار مبارزه کارگر بشه، یکیش اینه که خصلت سرمایه و سود و تولید و

تبلیغ فرهنگ متمدنانه و بالا و آماده کردن جامعه برای

مقابله با کرونا بویژه با مجبور کردن دولت به اقدامات

فوری و گسترده و هماهنگ و همه جانبه از قرنطینه تا

تامین مایمتاج مردم در شرایط بحرانی کنونی، یک وجه

بسیار میاتی و کارساز فعالین و دلسوزان و انساندوستان

و کمیته ها و گروه های امداد رسانی و تبلیغ و توجیه

مردم در ابعاد وسیع است.

محل کار، محل زندگی

"محلات زندگی، همانند محل کار، یک سنگر اجتماعی اتحاد و مبارزه زحمتکشان"

مصاحبه کمونیست با مظفر محمدی

این مصاحبه در کمونیست شماره ۲۴۹ به تاریخ ژوئن ۲۰۲۰ (تیرماه ۹۹) منتشر شده است. بدلیل اهمیت موضوع در اینجا بازنشر می گردد. توجه) کمونیست ها و همه ی فعالین و رهبران کارگری و مردمی را به مطالعه آن جلب می کنیم!

ماه ۹۸ بر متن این وضعیت اجتماعی و فقر و گرسنگی داشتیم و این کل معادلات اجتماعی را بهم ریخته است. در واشنگتن و بیروت و بغداد و پاریس هم به همین صورت است. حتی جنبش های مثل جنبش زنان، جنبش خلاصی فرهنگی جوانان و جنبش دانشجویی که سه موضوع مهم اجتماعی در ایران اند، امروز تحت تأثیر مساله ی فوریت و حیاتی شدن معیشت جامعه و جنبش و خیزش گرسنگان قرار گرفته اند. امروزه اکثریت عظیم زنان، جوانان و دانشجویان بدوا و قبل از این که زن یا جوان یا دانشجو باشند بخشی از ۷۰ درصد مردم زیر خط فقر را تشکیل داده و به آن تعلق دارند. در نتیجه فقر و گرسنگی و فلاکت به اولویت همه ی جنبش های اجتماعی تبدیل شده است. امروزه هر صدایی که انعکاس این درد جامعه باشد، به مسائلی جواب بدهد، گوش شنوا دارد. سمپاتی ایجاد می کند و سرها را به طرف خود بر می گرداند.

امروزه مبارزه و مقابله با فقر و گرسنگی و مساله معیشت در شهرها و محلات بخصوص محلات فقیر نشین حاشیه شهرها متمرکز است. در نتیجه، کار محله ای، فعالیت در محلات زندگی گرسنگان، اتحاد و سازمان محله ای مردم و همدردی و بهم پیوستگی و همبستگی انسانی به اشکال مختلف، به یکی از اولویتهای حزب ما و کمونیست های جامعه و مردم خواهان رفاه و خوشبختی تبدیل شده است.

جامعه ایران آستان حوادث و انفجارات اجتماعی است. اتفاقاتی غافلگیر کننده و البته قابل پیش بینی در ایران افتاده و خواهد افتاد. کمونیست ها برای رویارویی با این تحولات، باید امروز در صحنه جامعه پیشگام خواستهای معیشت و رفاه مردم باشند و ابزارهای اتحاد و جمع کردن و بسیج مردم را بسازند. شعار پیشروان طبقه کارگر، "نان، رفاه، آزادی و اداره شورایی جامعه، امروز شعاری سراسری برای همه ی بیکاران و گرسنگان و محرومان زن و مرد و جوان است.

فعالیتهای اجتماعی از قبیل کمیته های محلات، نهادها و کانون های دفاع از معیشت، حق کودک، حق زن، دفاع از آزادیهای سیاسی، محیط زیست، آزادی زندانی سیاسی و از این قبیل، ابزارهای این اتحاد و بسیج توده های مردم برای تحقق این خواستهاست. شوراهای مردمی محلات در دل این فعل و انفعالات از پیشی، سر بر می آورند. محلات و کار محله ای زیربنای تحولی اجتماعی و توده ای برای آموزش و دخالت مردم برای مبارزه علیه فقر و نداری و گرسنگی و نجات از زندگی فلاکتبار کنونی است.

کمونیست ها و رهبران کارگری و مردمی،

موضوعی بسیار مهم در تحولات اجتماعی این دوره تبدیل شده است.

شرایط امروز جوامع بشری نه تنها در ایران بلکه در جهان تغییرات جدی و مهمی کرده است. و به تبع آن کار کمونیستی در این دوره با دورههای گذشته با پیچیدگی ها و سوالات جدید و پاسخ های جدید مواجه است. در جوامع بشری امروز بویژه در ایران، گسترش فقر و بیکاری و گرسنگی و بی مسکنی، مرز مبارزات اقتصادی و سیاسی کارگران و جنبش های اجتماعی حول مسایل معین و یا مبارزات صنفی را در نور دیده و بسیار گسترده تر شده است.

در ایران ۷۰ درصد مردم زیر خط فقر زندگی می کنند و این شامل بیکاران، دستفروشان، کارگران فصلی، زنان خانه دار، کودکان کار، معتادان، تن فروشان، بی مسکن ها و... می شود که هیچ منبع درآمدی ندارند و امروز تا فردا زندگی را می گذرانند.

این که این بخش های جامعه هم اجزای طبقه کارگرند، شکی نیست. اما بی شکلی، پراکندگی و گستردگی صفوف این بخش جامعه و بویژه در محلات زندگی این مردم و در شهرها، خصلت و شیوه های مبارزه متفاوتی را به ما نشان می دهد. کارگر بیکار یا فصلی یا زن خانه دار و کودک کار و معتاد و دستفروش و بی مسکن... نمیتواند همانند کارگران متشکل در یک کارخانه و شرکت و زیر یک سقف، مجمع عمومی بگیرد، اعتصاب کند خصوصیت و خصلت مبارزه در این بخش عظیم فقرا و محرومان جامعه کاملا متفاوت است و این نشان داده شده است.

محلات فقیر نشین و حاشیه ی شهرها مملو از این بخش فقرا و گرسنگان و آلودگی نشین ها است. در شهرهای کشورهای پیشرفته مثل اروپا و امریکا هم همین است. ۸۰ درصد ساکنین محله هارلم نیویورک را سیاهپوستان بیکار، فقیر، گرسنه، دزد (نه به معنای مجرم) ، معتادان و تن فروشان و... تشکیل می دهند. محلات حاشیه پاریس هم همین داستان است.

امروزه در ایران موضوع و مشغله ی اصلی و فوری توده های چند ده میلیونی و خانواده هایشان، معیشت است. فقر و گرسنگی و نداری و بی نانی و بی دارویی است. بیماری کرونا بر ابعاد این گرسنگی افزوده است. جنبش های اجتماعی امروز حول این محور می چرخند. حول محور معیشت و گذران زندگی و تلاش برای زنده ماندن.

ما دو خیزش بزرگ اجتماعی دیماه ۹۶ و ابان

کمونیست: به عنوان اولین سوال، جایگاه کار در محلات و اهمیت آن در سیر تحولات سیاسی برای کمونیستها عموما و برای حزب حکمتیست مشخصا در چیست؟ چرا سازماندهی محلی مردم و اهمیت آن بکرات مورد تاکید حزب قرار میگیرد؟

مظفر محمدی: برای جواب به این سوال باید از شرکت و حمایت خانواده های کارگران و بخش هایی از مردم یک شهر از مبارزات کارگران فراتر رفت. شرکت و حضور خانواده ها شانه به شانه ی کارگران در اعتصاب و تجمع و اعتراضات، پدیده و یا بهتر است بگویم یک ضرورت و نیاز واقعی همسرنوشتی طبقاتی است. و حمایت مردمان یک شهر از مبارزات کارگران هم باز پاسخ به نیازی مادی و واقعی رابطه کارگران با مردم شهر است. وقتی در یک مرکز چند هزار نفری کارگری مانند هفت تپه، کارگران حقوق معوقه دارند و یا اخراج و بیکاری با خطر ورشکستگی شرکت تهدیدشان می کند، این بخش عظیم جمعیت کارگری یک شهر که با خانواده هایشان حدود ده هزار نفر است، قدرت خرید خود را از دست می دهند و اولین و فوری ترین تأثیر آن بر بازار شهر است. بخصوص بخش پایین تر جامعه از قبیل خرده فروش ها، دستفروش ها و فروشندگان کالاهای ضروری از نداری و تنگدستی کارگران و خانواده هایشان آسیب می بینند.

کار کمونیستی در این بخش کارگری در ایران بنا به سنت و تجارب تاریخی سر راست تر است. اشکال مبارزه، تجمع و اعتراض و اعتصاب کارگری است. اشکال سازمانیابی طبقه سندیکا و شورا و مجامع عمومی است. کمیته های کمونیستی کارخانه سنگ بنای حزب کمونیستی طبقه کارگراست. این خصوصیت مبارزه طبقاتی سنت و تاریخ و تجارب خود را دارد. این بخش طبقه با درجه ای از اتحاد و تشکل و حزب در شرایط اعتلای انقلابی می تواند با یک اعتصاب سراسری کار رژیم را یکسره کند.

مسایل دیگری هم هستند از قبیل تخریب محیط زیست، مساله ی ریزگردها و هوای آلوده از جنوب تا تهران که نفس انسان ها را بریده است. یا روستاهای زیادی در خوزستان که الونک های گلی شان بر چاه های طلای سیاه برپا است هنوز آب آشامیدنی سالم ندارند و حوادث طبیعی مثل زلزله و سیل و کرونا و مصیبت های دیگر... همه ی این ها مسایل جداگانه ای هستند که جنبش ها و اعتراضات معین خود را می طلبند.

اما امروز محلات شهرها حتی فارغ از مبارزات کارگری و روی پای خود به

رهبر مبارزات و فعالیت‌های محله ای و محل زندگی اند. اگر کارگران کمونیست و پیشرو می توانند کارخانه را بجنبانند، محلات زندگی را هم می توانند با فعالیت نقشه مند محله ای متمرکز و فشرده و شبانه روز، با استفاده از شیوه های گوناگون، کنترل و هدایت کنند. محلات، محل زندگی کارگرانی است که از کارخانه به خانه بر میگردند، محل زندگی زنان و پدران و مادران بازنشسته، دانشجویان، دانش آموزان، معلمان، بیکاران، دستفروشان و کل گرسنگان است. محله تنها محل خورد و خوراک و خواب انسان هایی نیست که تن خسته شان را زیر سقف و دیوارهای جدا از هم می کشانند.

برای حزب کمونیست کار محله ای موضوع تازه ای نیست. ما همواره بر موضوع محلات تاکید کردیم. به این عنوان که کارگران و جوانان و آزادیخواهان، محلات را به یک کانون زندگی که نفس کشیدن در آن راحت تر است، تبدیل کنند. محلاتی که در آن کسی نتواند زنان و دختران را امر و نهی کند، کسی بخود اجازه ندهد روی زن و دختری دست بلند کند. جاسوسی و همکاری با رژیم ننگ است، همدلی و همبستگی وجود دارد. کسی در محله گرسنه نخواهد، مریضی بدون دارو نماند و... به این معنا محله بصورت دو فاکتو توسط آزادیخواهان و ساکنین محله کنترل شود. امروز این مساله بسیار بیشتر از پیش اهمیت دارد. امروز در شرایط فقر و فلاکت و گرسنگی، در نقشه ای سیاسی و اجتماعی ما محله ساکت نیست. محله یعنی محل زندگی همانند محل کار، یک سنگر اجتماعی برای دفاع از زندگی است که باید فتح شود!

در همه ی شهرها، پاتوق ها و قهوه خانه ها و چهار راه هایی که کارگران بیکار منتظر کاری برای همان یک روز هستند، خیل گسترده ی دستفروش ها که در خیابان فریاد می زنند، کودکان کار و معتادان و تن فروشانی که در شهرها پرسه می زنند، زنان و مادرانی که در خانواده ها، بچه هایشان را با وعده ی نان احتمالی شب که شاید برسد ساکت نگه می دارند و ناله ی بیماران بدون علاج و دارو را با بغضی در گلو فرو می خورند... محلات، این خیل عظیم زحمتکشان و محرومان را در خود جمع می کند و کنار هم می چیند. فاصله ی هر مجتمع خانه و آپارتمان تنها یک کوچه یا خیابان های باریک است. محلات، جای دید و بازدیدها، جشن ها و سوگواری ها، دیدار مریضان، تشکیل صندوق های حمایت از همدیگر و کلاه هایی است که هر روز برای سلام و به احترام هم برداشته می شوند.

فریاد نارضایتی و خشم و بیداد گرسنگان را قبل از این که به خیابان سرازیر شود در خانه های مردم و محلات زندگی باید شنید و خودآگاه و متحد و صاحب رهبری و سازمان کرد. شعور و رویای خوشبختی مردم گرسنه را باید جدی گرفت و آن را به نیرویی همدل و همبسته و روی پای خود و اعتماد و باور بخود برای رفاه و آزادی تبدیل کرد.

خوشه های خشم و گاهی استیصال و ناامیدی در چشمان مردم فقیر و گرسنه موج می زند. این خوشه هارا چه کسانی درو می کنند. چه کسانی صلاحیت دارتر، دلسوزتر، آگاه تر و داناتر از

کمونیست ها است که در این صحنه های اجتماعی محله ای و محلات شهر، مردم را به اتحاد و همبستگی و چاره جویی دعوت و خشم شان را سازمان می دهند. حجم خشم و نفرت و فشار گرسنگی بحدی است که تاب و تحمل را از مردم گرفته است. فرصت برای خودآگاهی و سازماندهی و صاحب رهبری کردن این خشم و اعتراضات و خیزش ها بسیار کم است. این کاری است که همین امروز باید بشود وگرنه خشمی که به طوفان تبدیل شود غیر قابل کنترل است. عصیان و شورش را نمی توان در روزها و ساعات طغیان اجتماعی هدایت و رهبری و سازماندهی کرد.

در میان مردم و محلات زندگی شان گرایشات فکری و سیاسی و مذهبی و حتی قومی در کنار هم قرار دارند. انگیزه ی قوی زندگی کردن و بی نیاز بودن و فشار سنگین و کمر شکن فقر و گرسنگی، این تفاوت های گرایشات را تضعیف و همبستگی و اتحاد را تقویت کرده است. بسیج و سازماندهی این نیاز حیاتی کار آژیتاتورهای توده ای و رهبران مردمی و انساندوستانی است که به مثابه چسب درونی، تفرقه و شکاف های تمایل شده به مردم را کنار زده و همدلی و هم سرنوشتی را تحکیم کند.

بورژوازی حاکم و همکارانش، محلات را با مدارس مذهبی، مساجد و نهادهای علنی و مخفی بسیج و جاسوس تندبه است، رژیم حاکم با ابزارهای تحمیق و فریب و تهدید تلاش کرده است محلات شهرها، این قلعه ی اتحاد و همبستگی مردم را تصرف کند. این سنگر را باید از او گرفت.

در آخر می خواهم با اشاره به یک نمونه از گفتار کوتاه یک انسان شریف در یکی از مساجد محله ی یک شهر، بگویم که چگونه می توان حتی خاکریز سنگر مسجد را که توپخانه ی سنگین تبلیغاتی علیه مردم گرسنه است را بهم ریخت. فرهنگی بازنشسته ای در یکی از مساجد یک شهر بعد از خطبه ی ملا، دست بلند می کند و خطاب به مردم می گوید: "ایا ما مردمانی که اینجا جمع شدیم برای این است که ملا به ما درس ناموس و کنترل همسران و دخترانمان را بدهد؟ آیا مشکل جامعه ما این است؟ چند نفر از ما بر سر سفره خالی نهار و شام خانواده هایمان بر میگردیم؟ و خطاب به ملا میگوید: شکم گرسنه دین و ایمان ندارد. از دلایل گرسنگی مردم بگو. دست از سر بچه های ما بردارید؟..."

این یک آژیتاتور محلی و یک رهبر اجتماعی گرسنگان است و می تواند باشد. جامعه مملو از این انسان ها است. ولو نماز گزار سنی شیعه یا کرد و ترک و فارس باشد. اولویت ۷۰ درصد مردم ایران از کارخانه تا محلات شهرها، امروز نان است. کمونیست ها به این رهبران و آژیتاتورهای محلی متکی هستند و خود پرشورترین آژیتاتور و مبلغ مردم علیه گرسنگی و برای رفاه و خوشبختی و اتحاد و همبستگی هستند. و از این راه است که مردم در محلات زندگی و در شهرها صاحب رهبر و مبلغ و سازماندهنگان خود می شوند.

کمونیست: شما به نکات مختلف و متنوعی اشاره دارید، از تمرکز بخشهای مختلف طبقه کارگر و خانواده های آنها تا اقتدار محروم و... که در محلات زندگی میکنند. از فضا و اوضاع کنونی و نارضایتی عمومی و نفرت مردم تا ضرورت متحد کردن آنها حول مسائل مختلف که در راس آن بحث معیشت را کرده اید. همزمان از کنترل دو فاکتوی محل سخن میگوئید. اینها مسائل مهم و متنوعی هستند. اجازه بدهید کمونیست فرضی در محله ای کارگر نشین را در نظر بگیریم. از کجا باید شروع کرد؟ چگونه و با چه اقدامات و فعالیتی میتواند شروعی جدی و کاری پایدار و ماندنی و قابل گسترش را پایه بگذارد؟

مظفر محمدی: این سوال بدو و بطور کلی یک جواب دارد. و آن این است که بپذیریم کمونیسم جنبش اجتماعی طبقه کارگر و محرومان جامعه است. پس یک کمونیست قبل از هر چیز و بیشتر از هر کسی یک انسان اجتماعی و پر رابطه است. ایزوله نیست. کسی نیست که مدام حرص ذهن کنجکاو و شکاکش را با خواندن و مطالعه ارضا می کند. (مطالعه جای خود دارد بشرطی که به درد کاری بخورد و ابزار عملی اجتماعی باشد). کمونیست کسی نیست که هم و غم اش گذراندن در محافل خودی ها و همفکرهایش است. کسی نیست که در زیر زمین خانه اش مشغول ساختن کوکتل مولوتف یا چاپ یک شعار و شبنامه است که شب ها مخفیانه به درون خانه های مردم بیندازد. کمونیست ها با عمامه و لباس مخصوص سلفی ها و یا آرم چه گوارا بر کلاه یا کوبیدن مدرک و دانشنامه و القاب دکتر، مهندس بر سینه شان شناخته نمی شوند. کمونیست ها، کارگران، روشنفکران و دردمندانی هستند که موضوع دایمی کارشان جامعه است.

محله یکی از جاهایی است که اگر از یک کمونیست پرسیده شود در محله تان با چند کارگر شاغل و بیکار و دستفروش و دوره گرد و تن فروش و کودک کار و خانواده هایشان ارتباط دارید و می شناسید بگوید؛ خیلی زیاد. بپرسند با چند نفر و چند خانواده ارتباط و آمد و رفت دارید و دوست هستید، بگوید، خیلی. این روابط اجتماعی در ابعاد هر چه وسیع تر بخصوص در میان کارگران و خانواده هایشان فی النفسه، اولین وسیله و امکان برای کار کمونیستی است. کمونیست ایزوله، عیوس، سر بزیر، کم حرف و... فقط انسان شریفی نیست و کسی نیست که همه میگویند آدم خوبی است و آزارش به مورچه نمی رسد.

کسی است که مدام سوال دارد، جواب دارد، آدم ها را به حرف می آورد. انگشت روی دردهایشان می گذارد، علت دردها را می گوید، امید، اعتماد بنفس و آگاهی می دهد، انسان مایوس و بی تفاوت، انسان امیدوار و معترض می سازد. قفل اذهان تخدیر شده و تسلیم به سرنوشت بدون اختیار را می شکند و دریچه ی دنیای بزرگ تر و انسان آزاد و قابل احترام و شایسته ی زندگی مرفه را برویش می گشاید. انسان ها را از تنهایی و فضای تنگی که در آن گرفتارند به دنیای بزرگ و اجتماعی راهنمایی می کند. کسی است که هر که تنه اش به تنه او می خورد دیگر احساس تنهایی نمی کند، احساس قدرت می کند. کمونیست ها زمانی به عقاید و

افکار عقیمانده و مذهبی و یا قومی کارگران و محرومان برمی خورند، برآشفته نمی شوند، سرزنش نمی کنند، صاحبان کارگر و زحمتکش این باورهای خرافی را مقصر نمی دانند. آن را یک بیماری می دانند که فقرا و محرومان را به آن مبتلا کرده اند و او بمانند یک پزشک آگاه، درمانش را دارد.

معمولا چپ ها در یک حلقه ی دور باطل با هم در ارتباطند. از زمانی جوان هستند تا پیر می شوند در همین حلقه ی بسته می مانند و با هم حشر و نشر دارند. در بیرون این حلقه ی محفلی و غیر اجتماعی، جامعه راه خود را می رود. تا چشم باز کردی، خیزش های دیمه و آبان ماه از اعماق جامعه بیرون می زند و حلقه ی بسته ی چپ، غافلگیر و آچمز می شود. پادشاهی می رود که این انفجار در جامعه ای اتفاق افتاد که او و همفکران یا رقبایش در آن زندگی کرده اند. فریادهای در گلو خفته ی همسایگانش را نشنیده، دردها و رنج هایشان را نشناخته، ظرفیت و پتانسیل اعتراضشان را نشناخته، ناگهان همان انسان های به ظاهر تسلیم و اسیر خرافات، تبدیل به انسان هایی می شوند که در مقابل گلوله سینه سپر کرده و نان و آزادی و خوشبختی می خواهند، از گرسنگی و تحقیر بیزارند. از ریخته شدنشان به مثابه زباله به حاشیه ی شهرها و بحساب نیابردن، جانشان به لب رسیده. از زاغه نشینی و آلودگی نشینی و در معرض آسیب های اجتماعی به تنگ آمده اند. و همه ی این ها که به این ترتیب بیرون می زند و رعد و برق در آسمان بی ابر نبودند و نیستند، موضوع کار کمونیستی در محلات شهرها است. اگر کمونیست ها این ابرها و خوشه های خشم گرسنگان و کارگران و زحمتکشانشان را نبینند غافلگیر می شوند و مردم عاصی و شورشی، بدون سازمان و بدون رهبر در خیابان ها را می گردند.

محلات کارگر نشین و حاشیه ی شهرها در هر شهری معلوم است. محلات شهرها اسم دارند. به محلاتی شمال شهر یا بالای شهر گفته می شود و محلاتی هم پایین شهر یا حاشیه شهر. از دروازه غار و قیام دشت و احمد اباد تهران تا اسلام اباد کرج، آخماقیه و عباسی و یوسف آباد تبریز. خواجه ربیع مشهد، عباس آباد و زور اباد و نابی سر سندیج، سنگ سفید و مجید اباد همدان. شیر اباد و کریم اباد زاهدان، شاقالو و امین آباد قم و صدها و هزاران محله کارگر و زحمتکش نشین شهرهای کوچک و بزرگ ایران. حدود نیم میلیون نفر در مناطق ۱۸ گانه حاشیه نشین تبریز زندگی می کنند. استان خوزستان پس از استان خراسان رضوی در رتبه دوم تعداد حاشیه نشین ها قرار دارد. تعداد ساکنان مناطق حاشیه نشین در خوزستان بیش از ۸۵۰ هزار نفر است. نصف جمعیت حاشیه نشین خوزستان در اهواز سکونت دارند؛ در همه ی شهرهای بزرگ و کوچک، کارگران و زحمتکشانشان در خانه های ناامن و بدون استاندارد منازل مسکولی دنیای امروز زندگی می کنند.

برای نمازگزاران و حتی بسیجی های محله نباید فهم این مساله سخت باشد که چرا ما اقلیتی به نام وزیر و وکیل و مدیران شرکت ها و ثروتمندان و سرداران بسیج و سپاه و دولتی ها در کاخ سعد اباد، کاخ رهبری، ویلاها و کاخ

های لواسان تهران و محلات قرق شده ی ویلاو کاخ نشین دیگر شهرها زندگی می کنند و مادر حلبی آباد ها و زاغه نشین و آلودگی نشین هستیم. چرا؟ چرا استاندارد مسکن و تغذیه و بهداشت و تفریح ما در حد آن ها نیست. این تبعیض و نابرابری از کجا آمده است؟ این ها را مردمان حاشیه نشین بیش از یکصد شهر ایران در خیزش آبان ماه فریاد زدند و اگر زورشان بیشتر بود، کاخ های سرمایه داران و حکام شان را بر سرشان خراب می کردند.

کار کمونیستی جز این نیست. کمونیست ها نیامده اند در محله کمپین آزادی بوسه راه بیندازند یا دین کسی را از او بگیرند. آمده اند بگویند زن و مرد و کودک با هر پوششی که دوست دارند و با هر عقیده و باوری که دارند، حق دارند آزاد و برابر زندگی کنند. کمونیسم چیزی جز این نیست. هیچ انسان کارگر و زحمتکشی پیدا نمی کنید آزادی و رفاه و خوشبختی و برابری نخواهد. این یک نیاز طبیعی انسان زحمتکش است. کار کمونیست ها این است که باور به این تغییر و راه رسیدن به برابری را صبورانه و با حوصله و مدام و خستگی ناپذیر از کارخانه تا محله نشان دهند. مخاطبین کمونیست ها ساکنین یک محله است نه هر تک نفر جداگانه.

بنابر این، اولاً بر مبنای روابط اجتماعی و انسانی و دلسوزانه و انساندوستانه ی گسترده در محلات، دوماً با کار آگاهگرانه ی خستگی ناپذیر، می توان ابزارهای دخالت مردم در امور زندگی و مسایل و گرفتاریهایشان را ساخت. کار در محلات پیچیدگیهای اجتماعی خود را دارد. فعالیت کمونیستی در کارخانه و محل دائمی تمرکز کارگران آسان تر و سر راست تر است.

پس سوماً و همزمان، ساختن به معنای سازماندهی، کار دیگر کمونیست ها است. در محلات یک سری مسایل دائمی و پایدار وجود دارد. اکثریت محلات کارگر و زحمتکش نشین حاشیه ی شهرها مسکن و منازل برای زندگی و سلامت خانواده امن نیست. امکانات رفاهی ندارد. مهد کودک و پارک کودکان و امکانات ورزشی جوانان را ندارد. محلات مراکز بهداشت و بیمارستان نزدیک و خدمات پزشکی رایگان برای فقرا و گرسنگان و محرومان مریض ندارد.

در محلات کارگر و فقیر نشین، بخش زیادی از خانواده های بیکاران، دستفروشان، کارگرهای فصلی و موقت کار، بازنشستگان، سالمندان، کودکان کار و ... شب ها گرسنه می خوابند. مریض هایشان بی دارو هستند. بچه هایشان بجای مدرسه به دوره گردی مشغول اند تا نانی به سفره خانواده بیاورند. زنان سرپرست خانواده با کار دستی خیاطی، قالیبافی و قطعه کاری برای شرکت ها و کار در منازل ثروتمندان، به شدت استثمار و تحقیر می شوند، دختران جوان حتی تحصیل کرده، مورد سو استفاده، تجاوز و هتک حرمت از جانب پولداران و مدیران شرکت ها و مردان خانواده ی ثروتمندان قرار می گیرند. و همه ی این مصیبت ها به معیشت این خیل عظیم گرسنگان مربوط است.

به تبع این شرایط فلاکتبار در محلات حاشیه شهرها، زنان در معرض خشونت خانوادگی، اذیت و آزار از جانب مردان متعصب و آلوده به خرافات مذهبی و مردسالارانه و عاصی از بدبختی هایشان قرار می گیرند. جوانان پسر و دختر این محلات در معرض آسیب های اعتیاد، تن فروشی، دزدی و زورگیری و غیره قرار دارند.

سرمایه داران و حکام شان دو بار زحمتکشانشان و محرومان را می کشند. یک بار از گرسنگی و بیماری و یک بار از طریق آسیب هایی که مدام و گاه تا حد مرگ و خودکشی و زن کشی تهدیدشان می کند.

کار کمونیستی یعنی جنگیدن با همه ی این مصیبت ها. یعنی متحد کردن کارگران و زحمتکشانشان علیه همه ی این درد و رنج های گرسنگی و آسیب های ناشی از آن.

عرصه های کار کمونیستی در محلات بسیار گسترده است. برای کمونیست ها انتخاب هر عرصه بنا به موقعیت اجتماعی و گستردگی روابط و نفوذ کلام شان حتی گاهی بسیار فراتر از توان و انرژی و زمان است. اما بالاخره از جایی شروع می شود. از قبیل کار در میان زنان خانواده های کارگر و زحمتکش، در میان جوانان شان، در میان معتادان و آسیب دیدگان، بر سر معیشت و نان سفره ی گرسنگان، بر سر بهداشت و درمان بیماران، مسکن و رفاهیات و غیره.

محلات شهرها محل دید و بازدیدها، دیدار و عیادت از بیماران همدیگر، حضور در شادی ها و عزاهای همدیگر، حضور در پاتوق های محله، پاتوق های کارگران و بیکاران، آرایشگاه های زنانه و مردانه و غیره است. این شرایط و روابط را می توان بسیار گسترده تر و سازمان یافته تر کرد. گذاشتن کلاس های مجانی سواد آموزی برای کودکان کار، کلاس های تقویتی برای کودکان نیازمند، تیم های ورزشی جوانان، گروه های پیاده روی و کوهنوردی زنان و مردان، کمک به جوانان معتاد به ترک اعتیاد، کتابخانه محله، پاتوق های مردم محله، قهوه خانه محله، صندوق همیاری مردم محله فراتر از صندوق های فامیلی و دوستان، کمیته های مردمی محلات، کمک پزشکی و پرستاران محله به بیماران بطور رایگان، و ده ها موضوع و مساله دیگر اجتماعی ابزارهای کمک به مردم محلات برای کم درد کردن مصیبت های معیشتی و اجتماعی و فرهنگی تا برقراری اتحاد پایدار بین انسان ها حول منفعت مشترک طبقاتی شان است.

دوستی تعریف می کرد که ثروتمندان محله سرمایه ای گذاشتند و حتی دست در جیب ندارها کردند و یک مسجد ساختند. این در حالی بود که دیوار مدرسه محله یک جا ترک برداشته و جای دیگر فرو ریخته و آموزش و پرورش هم بیخیال بود. یک روز در جمع اهالی محله گفتم می بینید دیوار مدرسه فرو ریخته آیا سلامت و امنیت فرزندانان کم تر از ساختن مسجد اهمیت دارد؟ آستین بالا بزنید و این مدرسه را تعمیر کنیم یا با هم برویم و بخوایم دولت فورا این کار را بکند. یک هفته بعد مدرسه تعمیر شد. این آدم فردا روز مورد اعتماد و قابل احترام برای اهالی محله است.

کمونیست‌ها می‌بینند که کار محله‌ای سنتا محل تاخت و تاز اسلامیت‌های فرصت طلب با سوء استفاده از شرایط فلاکت‌ناز زندگی مردم بوده است. برای تبلیغات مذهبی و خرافات و جلب و جذب زنان و مردان و جوانان و حتی کودکان به سازمان‌ها و فرقه‌های ارتجاعی از بسیج اسلامیون دولتی تا سلفی‌ها و غیره با استفاده از ابزار مدارس مذهبی و مساجد و خیریه‌ها و تحقیر گرسنگان با آش نذری و گوشت توزیعی در مراسم‌های رمضان و قربان و غیره.

محله، این سنگر انسان‌های زحمتکش و محروم را باید از مرتجعین ضد کارگر و ضد زن و ضد برابری انسان‌ها و نوکران سرمایه‌داران باز پس گرفت. کمونیست‌ها خیرین و مصلحین جامعه نیستند. طبقه کارگر و زحمتکش‌ان و گرسنگان باید به ریشه‌ی فقر و استثمار و گرسنگی دست ببرند و خواهان برابری باشند. خواهان استفاده‌ی برابر انسان‌ها از نعمات جامعه و رفع تبعیض و ستم و نابرابری... و این تنها کار کمونیست‌ها است نه هیچ جریان بورژوازی و مذهبی و قومی و محافظان نظام سرمایه‌داری و تبعیض و نابرابری...

در بخش اول صحبتیم گفتم، حضور کمونیست‌ها در یک محله یعنی آن محله سالم و امن تر و نفس کشیدن در آن راحت تر است. ساکنانش دل مرده، مایوس و فقط عاصی نیستند. آگاهند، متحدند، اعتماد بنفس دارند، حرمت و کرامت انسانی‌شان محفوظ است. امیدوارند و مبارزند. و به این اعتبار، محله و محل زندگی، همانند محل کار، یک سنگر اجتماعی برای دفاع از زندگی است که باید فتح شود!

در اینجا تاکید می‌کنم که روی بحث من تنها کمونیست‌های حکمتیست. خط رسمی، نیست. این واقعیت باید پذیرفته شده و به داده‌ی کمونیست‌ها تبدیل شود که تفاوت گرایش‌های فکری و سیاسی در میان کمونیست‌ها و چپ‌های اجتماعی، مطلقاً نباید مانع فعالیت متحد و مشترک و سازمان‌یافته‌شان بر سر منفعت طبقاتی و اجتماعی کارگران و زحمتکش‌ان و گرسنگان باشد. همانطوریکه تفاوت گرایش‌های فکری و مذهبی و قومی و جنسیتی در میان کارگران و خیل عظیم انسان‌های محروم و ندار، نمی‌تواند و نباید مانع اتحاد و همبستگی و همدلی‌شان بر سر منفعت مشترک طبقاتی و خوشبختی و رفاه و سلامت و امنیت خود و خانواده‌هایشان باشد.

تحت حزب کمونیستی کارگران و کمونیست‌های جامعه موضوع حیاتی و مهم دیگر است که می‌توان جداگانه به آن پرداخت. در اینجا تنها می‌گویم که کارگران کمونیست و کمونیست‌های جامعه در نبود حزب کمونیستی و کارگری یعنی بدون اتحاد و سازمان یافتگی خود در کمیته‌های کمونیستی از کارخانه تا محلات شهرها، پیروزی در انجام وظایف کمونیستی و کارگزاریشان اگر نگویم ناممکن اما بسیار سخت و طاقت فرسا خواهد بود. به همین دلیل واقعی، کمونیست‌هایی که به این کمونیسم و فعالیت کمونیستی در محل کار و محلات زندگی حول منفعت مشترک طبقاتی، تعلق دارند و به پیروزی کمونیسم و کارگر و زحمتکش‌ان بر سرمایه‌داران و حکام‌شان باور دارند را به حزب حکمتیست - خط رسمی فرا می‌

خوانم.

کمونیست: من بعداً به سازمان و حزب و جایگاه آن از جمله در کار محلات برواوم گفتم. اما قبل از آن می‌خواهم در مورد تجربه سازمانیابی توده‌ای در محلات و مشخصاً در شهر سنندج در سالهای ۵۸ و ۵۹ و چگونگی شکل‌گیری آن بپرسم. شما در بسیاری از فعالیتهای آن دوره از تشکل معلمین تا تحصن در سطح شهر و تا سازماندهی مردم محل در "بنکه‌ها" و ... نقش داشتید. میدانم تفاوت‌های زیادی میان آن دوه و اکنون هست، اما آن تجربه چگونه و در جواب به چه نیازی روی میز شماها آمد؟ از کجا شروع کردید و نهایتاً به کجا رسید، فعالیتهای بنکه‌ها چه بودند و چه جایگاه و نقشی در مبارزات آن دوره داشتند؟

مظفر محمدی: سازمان و نهادهای توده‌ای و از جمله فعالیت‌های محله‌ای در آن زمان به دو دوره تقسیم می‌شود.

دوره اول، سالهای قبل از انقلاب ۵۷ و علیه رژیم شاه و **دوره دوم،** آغاز حاکمیت جدید جمهوری اسلامی.

در سالهای آخر حکومت سلطنتی، به دلیل مهاجرت روستاییان بی‌زمین و کم‌زمین به شهرهای بزرگ، مبارزات مردم در حاشیه‌ی شهرها متمرکز بود. مهاجرین در حاشیه شهرهای بزرگ به ساختن منازل و سرپناه پرداختند که معمولاً مجوز شهرداری نداشت و زمین‌های حاشیه شهرها یا توسط مردم تصرف و یا از جانب دلالانی بدون سند رسمی فروخته می‌شدند. ماموران شهرداری به تخریب این خانه‌ها می‌پرداختند و مردم هم تا پای جان در مقابل بولدورهای شهرداری و تهدیدات ماموران انتظامی مقاومت می‌کردند. مقاومت‌های فردی کم‌کم گسترده‌تر شده و به مبارزه محله‌ای تبدیل شد. در آن دوران چپ‌ها و کمونیست‌ها عملاً در محلات و در میان زحمتکش‌ان فقیر حضور داشتند و از مبارزاتشان حمایت می‌کردند. اما این فعالیت‌ها به ایجاد تشکل یا نهادهای محله‌ای منجر نشد. اساساً تجربه این کار وجود نداشت. این مبارزات به شکل همبستگی و همسرنوشتی ساکنین این محلات بود که در هر محله‌ی شهرداری برای تخریب یک خانه، کل محله بسیج می‌شد. زنان در این مبارزات نقش جدی داشتند. کم‌کم این اعتراضات از دفاع از منازل ساخته شده به خواستهای آب و برق و اسفالت و تامین فاضلاب محله و غیره تبدیل شد. در مجموع مبارزات محله‌ای در آن دوران نقش مهمی در گسترش و تشدید اعتراضات مردم به رژیم شاه و علیه سرکوب و برای آزادی داشت.

همچنین در دوره‌ی قبل از قیام یکی از کانون‌های مبارزه و اعتراض، کانون معلمان سنندج و کانون‌های مشابه در دیگر شهرهای کردستان بود. این کانون را ما در سنندج بهمراهی تعدادی از معلمان مبارز تاسیس کردیم (در این دوره من در هنرستان صنعتی سنندج معلم بودم) که اساساً علیه دخالت و فشار سازمان اطلاعات و امنیت رژیم شاه "ساواک" در جامعه و حضور ماموران امنیتی در آموزش و پرورش و مدارس بود. فعالین کانون در تظاهرات‌های ضد رژیم سلطنت و

تعیین سمت و سو و سازماندهی آن نقش مهمی داشتند.

دوره دوم بعد از قیام بهمن ۵۷ است. رژیم جدید با سرعت و شدت تمام تلاش کرد شائبه‌های انقلابی را از جامعه زدوده و خواستهای رفاهی و آزادیخواهانه‌ی کارگران و زحمتکش‌ان را سرکوب کند. اما در کردستان اولین تلاش‌هایش شکست خورده و متعاقباً بسیار دیرتر از بقیه‌ی ایران موفق به شکست انقلاب و سرکوب مبارزه‌ی مردم شد.

در این دوره بجز کانون معلمان، شورای دانش‌آموزان و شورای زنان، جمعیت‌های دفاع از آزادی و انقلاب در شهرهای بزرگ کردستان "سنندج؛ سقز، مهاباد..." از چپ‌ها و انقلابیون و مبارزین شهر تشکیل شدند. جمعیت‌ها هم در سازماندهی مبارزه و مقاومت علیه تهدیدها و تلاش‌های سرکوبگرانه‌ی رژیم جدید نقش اصلی داشتند. درحالی‌که رژیم جدید جمهوری اسلامی در سراسر ایران به انحلال شوراهای کارگران و حمله به سازمان‌های چپ و انقلابی مشغول بود، در کردستان توان چنین کاری را نداشت. این جدال و مقاومت به شکل یک جنبش توده‌ای و مسلحانه‌ی انقلابی علیه جمهوری اسلامی، سال‌ها طول کشید که جای بحث اینجاست.

اما موضوعی که به سوال شما بیشتر مربوط است، فعالیت‌های محله‌ای به شکل بنکه‌های محلات در آن دوره است.

زمانی که کردستان محل کشمکش نیروهای انقلابی و دولت جدید بود و هنوز جمهوری اسلامی در کردستان مستقر نشده بود، امور جامعه با اتکا به فعالیتهای کانون معلمان، جمعیت‌های دمکراتیک شهرها و فعالین جریانات چپ و کمونیست، اداره می‌شد. اولین حمله رژیم در 28 مرداد 58 در نتیجه مقاومت توده‌ای مردم و بی‌ریشه‌ی دولت جدید در کردستان دفع شد. و از آن به بعد احزاب سیاسی چپ و راست از طرفی کمونیست‌ها و از طرف دیگر ناسیونالیست‌ها هر کدام به روش خود نوعی از حاکمیت مردم را نمایندگی کردند. در این مدت شکلی ابتدایی از دخالت مستقیم مردم محلات در اداره امور محله به نام "بنکه‌های محلات" بویژه در شهر سنندج وجود آمد. جوانان محلات بصورت خودجوش و تا حدودی سازمان‌یافته به نوعی کنترل و از جمله امنیت محلات را برعهده داشتند. بنکه، (دفتر یا پاتوق) جوانان و داوطلبین محله بود که با تشکیل گروه‌های کاری تدارکاتی، امنیتی، پزشکی، اجتماعی، آموزشی، سیاسی... وظایف خود را انجام می‌دادند. بخشی از این وظایف عبارت بودند از:

تامین امنیت محله با نگهداری‌های شبانه‌روزی. آموزش نظامی جوانان برای دفاع در مقابل تعرض احتمالی دشمن و بقایای ضد انقلابی که می‌خواستند فضای شهر و محله را ناامن کنند.

کنترل قیمت‌ها و کمک به توزیع نیازمندیهای خوراک و بهداشت و درمان مردم در همکاری با شرکت نفت، شهرداری، استانداری و ادارات غله و قند و شکر و شرکت‌های تعاونی...

بخشی از نیازمندیهای مردم از مصادره انبارهای دولتی و احتکار شده‌ی تامین و بین مردم محلات فقیر نشین به شیوه عادلانه توزیع می‌

کمک به ترک اعتیاد و اسکان معتادین در آسایشگاه ها برای ترک اعتیاد با نظارت گروه پزشکی و پرستاران.

دایر کردن کتابخانه ی محله.

دایر کردن کلاس های سواد آموزی برای بی سوادان با همکاری کانون معلمان و شوراهای دانش آموزان و زنان.

تبلیغ در راستای دفاع از خواسته های انقلاب در میان مردم و تشویق به مقاومت در برابر تهدیدات رژیم جدید علیه مردم این شهر.

علیرغم تلاش برای ایجاد مرکزیت هدایت کننده بنکه های محلات سنج، اما این تجربه ی خام هیچ وقت به ایجاد شوراهای مردمی محلات و دخالت توده ای مردم در اداره ی امور محله و شهر تبدیل نشد. این سنت در سطح داوطلبان محله و فعالین سیاسی جریانات مختلف باقی ماند. در حالی که اساس کار محله ای و محلات شهرها، گذاشتن پایه های دخالت توده ای زنان و مردان و جوانان محله در امور جامعه و نطفه ی سازمانهای توده ای "شوراهای کارگری و مردمی" و بویژه در کردستان آزاد آن زمان برقراری حاکمیت کارگران و مردم، اداره سیاسی و اقتصادی جامعه و تصویب و اجرای قوانین از ادیخواهانه و برابری طلبانه بود.

کردستان در این مدت دوره ی برزخ را می گذراند. از طرفی حاکمیت مرکزی جدید که در سراسر ایران داشت مستقر می شد، توسط مردم کردستان پذیرفته نشد و از طرف دیگر در کردستان مردم و احزاب و جریانات سیاسی برنامه ای برای اداره ی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه نداشتند. این دوره برزخ تا زمان حمله ی دوم رژیم به کردستان یعنی بهار ۵۹ ادامه داشت. در واقع کردستان آزاد در مدت یک سال می توانست نوعی از حاکمیت مردمی توسط شوراهای کارگران و مردم با قوانین دمکراتیک و مترقی برقرار کند. اگر مردم صاحب قدرت از پایین خود، قوانین معین و مصوب شوراهای کارگری و مردمی می شدند و در ابعاد چند صد هزار نفری در مقابل رژیم از دستاوردها و از قوانین آزاد و برابر و مصوب خود دفاع و مقاومت می کردند. در چنین شرایطی تصرف نظامی کردستان برای رژیم بسیار سخت و چه بسا غیر ممکن می شد.

کمونیست: شما به تجربه سالهای بعد از قیام و نقش بنکه ها و سازمان و نهادهای توده ای آن دوره و همزمان بی برنامه ای و بی نقشه ای چپ و نیروهای سیاسی اشاره کردید. اما در همین دوران اخیر و در اعتراضات کارگری و مردم زحمتکش در محلات و شهرها ما با یک پدیده روبرو هستیم. مبارزه ای شروع میشود و مستقل از مدت زمان و نتیجه آن بلاخره روزی تمام میشود. مردم محل حول مطالبه هایی جمع و متحد میشوند و فردا و بعد از اتمام اعتراض به کار و زندگی خود برخوانند گشت. ما به عنوان کمونیست آماده کردن طبقه کارگر برای انقلاب کارگری را هدف خود میگذاریم و یک پای سازماندهی این انقلاب محلات کارگری و زحمتکش نشین است. ما چگونه به یک صف

پایدار متحد در دل این مبارزات شکل میدهم که هم در مبارزات روزمره نقش ایفا کند و هم نیروی ساختمانی را بسازیم که کار ادامه دار و اتحادی پایدارتر و قابل اتکا را در کل مسیر تامین کند؟

مظفر محمدی: ببینید ما امروز در شرایط متفاوتی هستیم. بیش از یک سال مقاومت شهر و روستا در مقابل رژیم جدید، جلوگیری از استقرار دولت جدید در کردستان و در واقع کردستان آزاد، از بهمن 57 تا بهار 59، فرصتی بوجود آورده بود تا مردم کردستان بتوانند بنای یک حاکمیت آزاد و برابر را بگذارند و نوعی از اداره جامعه را تمرین و تجربه کنند که برای سراسر ایران به یک الگو تبدیل شود. گفتم این اتفاق نیفتاد و این فرصت از دست رفت که شاید بشود جداگانه در این مورد گفت.

اما امروز، نه امروز بلکه از همان اوایل حاکمیت جمهوری اسلامی تا کنون بیش از ۴۰ سال است مبارزات و اعتراضات و جنبش های اجتماعی و خیزش های توده ای در جریان است. این مبارزات نه در شرایط کردستان آزاد آن زمان، بلکه در سایه حاکمیتی به شدت سرکوبگر و جنایتکار و ضد انسان و ضد زن و ضد آزادی و رفاه و حتی شادی مردم، اتفاق افتاده است. در نتیجه خصلت مبارزه و تاکتیک ها و شیوه ها و اشکال سازماندهی در این دوره متفاوت است.

طبقه کارگر و مردم زحمتکش و یک جامعه ای که ۷۰ درصد ساکنینش زیر خط فقر زندگی می کنند، زنان نصف انسان ها با تبعیض جنسی و آزار قوانین شریعت و اسلامی دست و پنجه نرم می کنند، جوانان وسیعا با ارتجاع و دخالت حتی در خصوصی ترین امور زندگی مثل رابطه ی عاطفی، نوع پوشش، رقص و موزیک و شادی شان در افتاده اند... این شرایط باعث شده است تا نوعی از همبستگی و وحدت برای تغییر جدی و اساسی در جامعه بوجود آید.

در دل این شرایط و مبارزات کارگری و زنان و جوانان و اعتراضات و خیزش های توده ای میلیونی گرسنگان، سازماندهی این مبارزات به دستور کمونیست ها آمده است. در جامعه امروز ایران، مساله ی سازمانیابی و متشکل شدن و متحد شدن به نوعی سنت رایج و نهادهای تبدیل شده است. از جمله، در صفوف طبقه کارگر، مجامع عمومی، شورا و سندیکای مستقل، در میان بخشهای مختلف زحمتکش کانون های معلمان و پرستاران و بازنشستگان، انجمن های دانشجویی، جمعیت های دفاع از حقوق کودکان، نهادهای دفاع از محیط زیست، کمپین های جمع آوری کمک به مصیبت زدگان سیل و زلزله و اخیرا کرونا، گروه های هنری و فرهنگی و روشنفکری و ورزشی جوانان و غیره وسیعا سازمان یافته اند. کمونیست ها در همه ی این عرصه ها حضور دارند و بعضا عامل این اتحاد و سازمانیابی ها هستند. در هر کدام و هر جا کمونیست ها غایب باشند، مبارزه در آن عرصه به نوعی می لنگد، بی افق یا افقش محدود است، رادیکال نیست و حتی ادامه کاریش تامین و تضمین نیست. در غیاب کمونیسم و کمونیست ها بعضا تشکل ها و

مبارزاتشان به مسیرهای دیگری می افتد، جریانات راست و ارتجاعی از قبیل صنفی گری، محدودنگری، ملی گرایی و غیره رشد می کنند و افق پیروزی را کور می سازند.

اما در پاسخ سوال شما بطور مشخص باید بگویم که کار محله ای و فعل و انفعال در محلات زندگی کارگران و زحمتکشان در سنت مبارزاتی کل این دوران تا کنون صاحب سنت و روش ها و الگوهای معین، نیست و حتی کم تر در نقشه ی کار کمونیست ها قرار گرفته است.

کار کمونیستی اساسا بر دو پایه ی محل های کار و محلات زندگی کارگران و زحمتکشان استوار است. فعالیت در یکی و فراموش کردن دیگری مثل ایستادن روی یک پا است. بی توجهی به محلات زندگی مردم، محروم کردن زحمتکشان از استفاده از نیروی عظیمی است که در محلات کارگر و زحمتکش نشین شهرها مستقر است. کارگر همزمان با کارخانه و محل کار، عضوی از یک خانواده کارگری در محله است. بیکاران، دستفروشان، زنان، جوانان اعضای خانواده های کارگری و زحمتکش محلات زندگی خود هستند. گویا کارگر در کارخانه متحد است و تنها نیست ولی وقتی به محله بر میگردد فقط عضوی از خانواده و در محله تنها و غریبه است!

کار محله ای تاریخا در قرق سنت مذهبیون سنی و شیعی و سلفی و در گذشته های دورتر قبیله و عشیره بوده است در سنت این فرقه ها هر محله پاتوق خود به نام مسجد محله را دارد. آخوند و ملا یا کنخدای خود را دارد. امروزه هم محلات اسم دارند، رسم دارند، همزمان با مسجد و ماما و دعانویس و رمال و آخوند و ملا، محله کارگر دارد، دستفروش، بیکار، زن خانه دار، زن سرپرست خانواده، کودک کار، بازنشسته، سالمند مریض، تن فروش، جاسوس و لات و قلدر و قمه کش محله دارد. بقالی و قصابی و بازار خود را دارد. از خانه که بیرون می روید تا به خیابان برسید باید به ده ها و صدها نفر سلام کنی یا جواب سلام را بدهی ... در محله کسی غریبه نیست.

شکم سیرهای محلات بالای شهر و آپارتمان نشین های مجتمع های مسکونی، افتخارشان این است که کسی به کسی کاری ندارد، کسی را نمی شناسید. سلام و علیک نمی کنید و این فضیلت و تمدن و مدرنیسم نامیده می شود. در این محلات بالا شهری، کسی به کسی کاری ندارد! کسی از کوچه و خیابانهایش با سرفه های خشک مریضی سل رد نمی شود، مردمان ژنده پوش و کفش پاره، منظره ی محله را خراب نمی کنند... سوپرمارکت محله به کسی قرض نمی دهد، اگر چند تومان کسری داشته باشی باید کالای خوراکی که برای مریضت میخواهی پس بدهی. دوربین های مدار بسته ی سوپر مارکت تو را می پابند مبادا دزدی کنی. در این محلات کسی برای آخوند و ملا تره خرد نمی کند. مساجدشان خالی است. اما در محلات فقیر نشین ما این مفتخوران مثل خوره ی جان و روان مردم می لولند.

محلات مورد نظر کمونیست ها اساسا محلات کارگر و زحمت کش نشین است. کسانی که اسامی شان در دفتر بقال و قصاب و میوه فروش محله ردیف و ثبت است. به همدیگر کمک می

کنند، قرض می دهند، اگر چیزی کم داری از همسایه امانت میگیری و ... به این اعتبار در محله کسی تنها و غریب نیست. در محلات زحمتکش نشین بقال و قصاب و صاحب نانواپیش، آدم های شریفی اند. نانی را از کسی را بخاطر کم آوردن پولش پس نمی گیرند. قرض می دهند تا هر وقت داشتی بپردازی. در اعیاد و عروسی و عزا همه اهالی محله حتی بدون این که از نزدیک همدیگر را بشناسند شریک اند. هنوز هم اگر کسی به محله ای وارد شود همسایه ها برایش هدیه و شیرینی می برند.

در سنت کمونیستی و کارگری این محلات کتابخانه خود را دارد. قهوه خانه و پاتوق کارگری خود را دارد، پاتوق جوانان محله را دارد. گروه ورزشی و کوهنوردی و هنری خود را دارد. محافل کتابخوانی دارد. محله تعاونی، صندوق مرکز بهداشت و درمان ... دارد

در سنت کار کمونیستی هیچ کارگر و زحمتکش و نداری نیست که شناخته نشود، فراموش شود، گرسنه بخوابد، تنها گذاشته شود، هیچ بیمار کودک و پیر و جوان محله نیست که بدون عیادت دوست یا دوستانی در رختخواب تنها بماند یا از بی دارویی رنج ببرد... اگر در محله و چند کوچه و خیابان انطرف تر پزشکی یا پرستاری هست، سراغش می روند و کمک می گیرند. کمونیست ها در محله دوستان مردم اند. بهترین دوستان مردم زحمتکش و ندارو تنگدست.

اگر محلات و محل های زندگی کارگران و زحمتکشان را اینطور ببینیم ، انوقت متوجه می شویم که محله منبع عظیم انسان هایی است که به همدیگر نیازمندند. اگر کمونیست ها در محلات شهرها در میان مردم با این چهره و تصویر انسانی شناخته شوند، مردم برای داروی بچه مریض شان سراغ دکانویس محله نمی روند، برای تسلاي دردهایشان به خرافات مذهبی متوسل نمی شوند. بدون گشودن دربی از ازادخواهی و انساندوستی و باورهای متکی به دانش و آگاهی نمی توانی دربی را ببندی. درب ارتجاع فکری و خرافات مذهبی و تسلیم و رضا به سرنوشت را.

من از کسانی شنیدم که خود را کمونیست می نامند و می گویند من کار خبریه نمی کنم. انساندوستی در این تفکر، گویا کار خیر کردن است. این ها انساندوستی کمونیستی را با کارخیریه مذهبیون بصورت آش نذری و دعای خیر و ... یکی می گیرند. در حالی که مذهبیون و ثروتمندان اگر به فقرا و بینوایان خیری می کنند در عوض عزت و حرمت و شخصیت و اعتماد به نفس اش را می گیرند. تحقیرش می کنند. احساس همسرنوشتی و برابری و عواطف انسانی نسبت به همسر و دختر و خواهرش را از او می گیرند. بین زن و مرد دیواری از تنفر و شک و تردید و خشونت و تحقیر می سازند. فقر و بینوایی را تقدیس می کنند و در عوض وعده ی خوشبختی بعد از مرگ را به او می دهند. این کار خیریه آنها است.

انساندوستی کمونیستی، میسر آزاد منشی و برابری خواهی انسان و مشوق اختیار و اراده ی انسان برای ساختن زندگی مرفه و آزاد و

خوشبخت برای خود و خانواده و جامعه اش با دستان خود است. برای رسیدن به این هدف باید بدوا انساندوست بود. کسانی که خود را کمونیست می نامند ولی در محله کسی آنها را نمی شناسد و فقط در محافل خود مغز همدیگر را می خورند، تازه اگر محفلی هم داشته باشند، خود تنها ترین کسان محله هستند. مردم عادی تنها نیستند. معمولا این تیپ کمونیست ها مردم عادی را نادان، عقیمانده و فقیر بدبخت می دانند که لیاقت رفاقت و دوستی و حتی معاشرت ندارند. وقتی همین انسانهای به زعم آنها نادان و عقیمانده خیزش دی ۹۶ و ایان ۹۸ را می سازند که با دستان خالی و سینه سپر کرده به جنگ ظلم و ستم و بی عدالتی و فقر می روند هنوز دوهزاریشان نمی افتد. یا نهایتا می گویند شورش خودبخودی است و فایده ندارد. وقتی می پرسید چرا ؟ می گویند کمونیسمش کم است!! ولی نمی فهمند که این عین کمونیسم است. کمونیسم عصیان و شورش و اعتراض و قیام علیه ستم و نابرابری است. کمونیسم جنبش اجتماعی کارگران، محرومان و بی نوایان است. غیر از این نیست.

کارگران کمونیست، مردمان کمونیست در صف مقدم اعتصاب کارگری، اعتراض توده ای، شورش و عصیان و قیام گرسنگان اند. نه بخاطر ایدئولوژی مقدس شان، بخاطر انساندوستی و حق انسان ، آزادی و برابری انسان، عزت انسان، حرمت انسان، نان و رفاه انسان و رهایی انسان. و این انسان ها کسانی بیشتر از زحمتکشان محله ما نیستند. وقتی جوانی دختر یا پسر یا معلمی یا زحمتکشی با صورت خونالود از اعتراض خیابان به محله بر میگردد اولین کس یا کسانی سراغش می روند پزشک کمونیست محله، پرستار کمونیست محله، کارگر کمونیست محله است که زخم هایش را پانسمان و دستش را می فشارند و برای مبارزه ی فردا با هم، به او اعتماد به نفس و جسارت بیشتر و عزم و اراده ی بیشتر می بخشند.

یک سازمانده اعتصاب کارگران محل کارش یک سازمانده خوب محله زندگیشم هست. محله یک کانون گرم دوستی و رفاقت و همدلی و همکاری و تعاون و دور هم بودن است. در محله ای که کمونیست ها حضور دارند و زندگی می کنند، کسی احساس تنهایی و بی کسی نمی کند.

در جریان شیوع بیماری کرونا، این بخش انساندوست ها و کمونیست های محله آستین بالا می زنند تا از زندگی مردم دفاع کنند. از جان شان دفاع کنند. این اقدام انساندوستانه، باعث می شود مردم محله بجنبند و برای دفاع از جانشان کنار هم بایستند و هر کاری از دستشان بر آید انجام دهند.

اما در نهایت همه ی این کارها ، انساندوستی ها، حضور در میان مردم، در دسترس مردم قرار داشتن، در کنارشان زیستن، به خاطر رضای خدا نیست. بخاطر کمک به انسان هایی است که احساس کنند و بیاموزند به خود، به همسایه و همسرنوشت و همکار خود نیاز دارند. به اتحاد نیاز دارند. به همسرنوشتی و رفاقت برای رهایی از فقر و بینوایی و استثمار و تبعیض و ستم نیاز دارند. به

خوشبختی و ساختن آن با دستان خود باور دارند. به رهبران خود نیاز دارند. و کمونیست ها باید این نقش را، نقش رهبری را برعهده بگیرند. جایگاه رهبران و انسان های مورد احترام و اعتماد کارگران و زحمتکشان و مردم را برسمیت بشناسند و آنها را ارتقا دهند. یا خود رهبر شوند یا رهبران کارگران و زحمتکشان را با خود داشته باشند. همه ی آن خصلت و رفتار و نقش انساندوستانه و رفاقت و دوستی و همدردی و حضور و در دسترس بودن باید به این نتیجه برسد که نه در طولانی مدت بلکه در دل هر تحرک و اعتراض و مطالبه ای طیفی از کارگران و زحمتکشان کمونیست و سوسیالیست بار بیایند. صاحب ایده و فکر و افق آزادیخواهانه و برابری طلبانه شوند. و این نمی شود مگر این که کمونیست ها همه ی آن خصوصیات که گفتیم را داشته باشند.

نهایتا در دل این تغییر و تحول و فعل و انفعالات اجتماعی مداوم و شبانه روز، طیف کارگران و زحمتکشان سوسیالیست و کمونیست، به نیاز به اتحادی عالی تر و پایدارتر یعنی تحزب کمونیستی پی خواهند برد. و این تنها راه تضمین ارتقای جامعه به سطحی است که در هر تحرک و اعتراض و تجمعی صاحب رهبری است، صاحب سازمان و صاحب افق و ارمان سیاسی روشن و کمونیستی است.

امروز جامعه ایران نیازمند تشویق و ترویج مردم به مبارزه نیست. جامعه از اعماق و در دل طبقه کارگر و زحمتکشان و بینوایان و گرسنگان در اشتیاق مبارزه برای آزادی و رفاه و خوشبختی می جوشد. جامعه به ساختن و سازمان دادن این جوشش و نیاز و اشتیاق به آزادی و برابری و رفاه نیاز دارد. کمونیست ها بهترین دوستان و رهبران و سازماندهندگان این جوش و خروش اجتماعی اند. کمونیست هایی که خود بدوا متحزب اند و کارگران و زحمتکشان را صاحب سیاست و شیوه ی مبارزه و سازمان و اتحاد خود و صاحب حزب سیاسی خود می کنند.

طبقه کارگر، برملاف کلیه

طبقات فرودست در تاریخ

پیشین جامعه بشری،

نمیتواند آزاد شود بی آنکه

کل بشریت را آزاد کند.

از: یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست

کارگری - حکمتیست

زندگی و مبارزه مردم عراق در گروگان حشدالشعبی

نوشته ای از: حسن حسن (پژوهشگر عرب)

نوشته بی که ترجمه فارسی آن را در زیر می خوانید از سوی حسن حسن از Center For Global Policy در چهارم ماه اکتبر ۲۰۲۰ در تارنمای Newslines منتشر شده است.

مطالب این مقاله بر اساس تحقیقاتی است که هشام الهاشمی در مورد شبه نظامیان شیعه حشدالشعبی در عراق انجام داده بود. هشام الهاشمی، در تحقیق و بررسی خود به کالبدشکافی کم نظیری از نیروهای شیعه طرفدار جمهوری اسلامی در عراق دست زد و به دلیل زیر ذربین قرار دادن آن ها و شناخت روابط پیچیده این گروه و روشنگری هایش، سرانجام با همدستی نیروهای سپاه پاسداران و عصاب اهل حق و کتائب حزب الله، در مقابل خانه خود در ماه ژوئن ۲۰۲۰ به قتل رسید. (خلاصه و منتخبی از این نوشته، بدلیل روشنگری در مورد نیروهای نیابتی جمهوری اسلامی در عراق و عملکرد آن ها، در نرینا منتشر می شود).

زندگی و مبارزه مردم عراق در گروگان حشدالشعبی

هشام الهاشمی چندی بود که دل نگران بود. این محقق برجسته عراقی در هفته های گذشته بارها تهدید به مرگ شده بود. تهدیدها تنها از جانب افراطیون سنی داعشی که او سال های زیادی را صرف تحقیق و کالبد شکافی آن ها کرده بود، انجام نمی گرفت بلکه این بار او از طرف افراطیون شیعه مورد تهدید بود.

سرانجام، هشام در ششم ماه ژوئیه ۲۰۲۰، در بیرون از خانه اش در بغداد توسط افراد مسلح کشته شد. تصاویر این قتل، آدم کشانی را نشان می دهد که با سه موتورسیکلت در بیرون خانه او در کمین نشسته و منتظر رسیدن او هستند. با رویت شدن اتومبیل هشام، فردی مسلح به او نزدیک شده و از فاصله ای نزدیک به ضرب گلوله او را به قتل می رساند.

دولت عراق هنوز نام متهمان این قتل را علنی نکرده است، اما منابع مطلع از تحقیقات در مورد این پرونده، به «نیولاینز» گفته اند، که دو شبه نظامی شیعه با پشتیبانی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران، مجریان این عملیات بوده و زمانی کوتاه پس از انجام این عملیات خاک عراق را ترک کردند.

بر مبنی همه شواهد، گروه های تروریستی شیعی - عصاب اهل الحق و کتائب حزب الله - هشام را هدف قرار دادند. هشام بیشترین روشنگری در افکار عمومی را در مورد فعالیت این گروه ها انجام می داد. این روشنگری او مبتنی بر تحقیقات گسترده ای بود که او همزمان با شروع اعتراضات ضددولتی اکتبر ۲۰۱۹ در دستور کار خود قرار داده بود. دوستان او موارد گوناگونی از این تهدیدها که از سوی شبه نظامیان شیعه، از جمله شخص رهبر عصاب اهل الحق - خزائلی - نسبت به هشام صورت گرفته بود را با ما در میان گذاشتند.

من - نویسنده مقاله - دو ساعت قبل از کشته شدن هشام با او صحبت کردم. وی در آخرین پیام صوتی خود در واتس اپ، امکانات قانونی موجود برای بازگرداندن خانواده های آواره مرتبط با داعش که در اردوگاه های آوارگان مستقر شده اند را برایم توضیح داد. پیام وی بخشی از تجدینظر در مقاله ای بود که وی برای مرکز سیاست جهانی در مورد پیامدهای امنیتی نگهداری سیصد هزار عراقی در شرایط نامناسب در اردوگاه های آوارگان در سراسر

وی همچنین از دولت خواسته بود که لایحه چهارم قانون ضد تروریستی مصوب سال ۲۰۰۵ بر علیه افراطیون سنی که در حملات به اتباع خارجی دست داشتند را اینک در مورد افراطیون شیعی به اجرا بگذارد. طرح این پیشنهاد شاید یکی از دلایل قتل وی بوده است. بر طبق این قانون، افرادی که در عملیات تروریستی نقش داشته و یا به آن یاری رسانند، محکوم به مرگ خواهند شد.

تحقیقات گسترده وی درباره شبه نظامیان شیعه، که پس از مرگ وی به طور کامل به دست آمده است، شامل:

* چگونگی شکل گیری ساختار حکومتی در عراق پس از شکست داعش،

* تسخیر تدریجی دولت توسط شبه نظامیان حشدالشعبی و احزاب شیعی، که نتیجه بازسازی و سازش پس از یک جنگ داخلی بود.

* تحقیقات در مورد جنایات سازمان یافته این احزاب.

* اشراف جمهوری اسلامی ایران بر این روند را شامل میشود.

هشام در این تحقیقات با ادله کافی نشان می دهد که چگونه عراق درحال تبدیل شدن به لبنانی دیگر است. دولتی در نهایت ناتوان در یک کشور عمیقاً بحران زده و در تعارض با منافع غرب و آمریکا که در عین حال توسط دست نشانگان تهران نیز اداره می شود.

تفاوت در اینجاست که این بار و در عراق به جای یک حزب الله، اکنون ده ها حزب الله وجود دارند. این «حزب الله ها» عراقی، از نظر جمهوری اسلامی ایران می توانند راسا تصمیمات مستقلی نیز اتخاذ نمایند.

پس از کشته شدن هشام، چندین رسانه عربی به نقل از دوستان او نقل کردند که این تحقیقات پنهانی او در مورد شبه نظامیان شیعی، دلیل به قتل رساندن او بوده اند.

در این بررسی و تحقیقات، اسامی افراد و فعالیت های شبه نظامیان قدرتمند شیعی در ارتباط با جمهوری اسلامی ایران و حزب الله لبنان زیر ذربین قرار گرفته اند. از آن جمله می توان از تحقیقات او در باره فعالیت یکی از رهبران حزب الله لبنان بنام محمد کوثرانی در عراق نام برد. او نقش هماهنگ کننده سیاسی فعالیت های سه جانبه بین گروه های شیعی عراق، حزب الله لبنان و جمهوری اسلامی را به عهده دارد.

مأموریت محمد کوثرانی در عراق، کوشش در راه کاهش تنش بین نیروهای سیاسی سنی و شیعی می باشد. اما مقامات واشنگتن معتقدند که محمد کوثرانی در اقدامات تروریستی دست داشته و در سرکوب اعتراضات عراق در سال گذشته نقش ایفا نموده است. در طی این اعتراضات، شبه نظامیان با استفاده از تک تیراندازها، که بر روی پشت بام ها پنهان می شدند، به شکار معترضین خیابانی می پرداختند.

هشام پیش بینی می کرد که کوثرانی ممکن است بتواند خلاء رهبری که پس از کشته شدن قاسم سلیمانی، رهبر سابق نیروی قدس ایران ایجاد

عراق نوشته بود.

هشام برای پیشبرد تحقیقات خود به اطلاعات رسمی دولتی دسترسی داشت. علاوه بر آن به لحاظ موقعیت شغلی خود، با مقامات عالی رتبه دولتی در ارتباط بود و افزون بر آن با اتکا به سابقه فعالیت های خود و ارتباطاتی که هنوز زنده نگه داشته بود، توانسته بود از سال ۲۰۱۴ اطلاعات وسیعی در مورد فعالیت و عملکرد داعش جمع آوری کند.

سه ساعت قبل از مرگش، و درست قبل از آخرین پیام صوتی، هشام جزئیات یک پروژه تحقیقاتی جدید را با من در میان گذاشت که کاملاً متفاوت از «پروژه داعش» بود. فعالیت بر روی همین پروژه تحقیقاتی علت اصلی به قتل رساندن هشام بود.

در اواخر ماه ژوئن، او ابتدا در مورد یک کار تحقیقاتی صحبت کرد که شش ماه در خفا روی آن کار کرده بود. او در این کار تحقیقاتی در صدد آن بود تا نقشه و عملکرد «کنسرسیوم شبه نظامیان شیعه» موسوم به حشد الشعبی - نیروهای بسیج مردمی (PMF) - که پس از ظهور داعش در سال ۲۰۱۴ ایجاد گردیده بود را بررسی کند. این نیروی نظامی که به عنوان بخشی از نیروهای مسلح عراق موجودیت یافته است، بطور روز افزونی توانسته است نفوذ خود در مجلس و سایر نهادهای دولتی را گسترش بخشد.

فعالیت های عمومی او همچنان بر عملکرد داعش تمرکز داشت. در عین حال بدون سرو صدا در حال بررسی و تحقیقات بر روی عملکرد اسلام گرایان شیعه بود و در این زمینه به خبرنگاران و محققان، اطلاعات جزئی در مورد عملکرد آن ها ارائه می نمود. هنگامی که او در ماه ژوئن در مورد پروژه جدید خود با من صحبت کرد، در طی این گفتگو، اظهار نمود که: «شناخت من در مورد این گروه ها به میزان شناخت من از فرزندانم می باشد.»

در ماه ژوئن او بیشتر در مورد جریان های مختلف شبه نظامیان حشدالشعبی صحبت می کرد. وی بین افراد وفادار به روحانیت عراق در این گروه (موسوم به جناح «مراجع» حشدالشعبی) و سایر وفاداران به جمهوری اسلامی ایران (موسوم به جناح «ولایی» حشدالشعبی)، از جمله عصاب اهل الحق و کتائب حزب الله، تفاوت قائل می شد.

شده است را پر نماید. بیهوده نیست که ایالات متحده، ۱۰ میلیون دلار پاداش برای اطلاعات در مورد کوثرانی تعیین نموده است.

نزدیکان هشام می گویند که هدف از تحقیقات وی، کمک به نخست وزیر مصطفی الکاظمی در تهیه برنامه ای برای سرکوب شبه نظامیانی بود که هشام آنها را «ولایی» می نامید - کسانی که وفادار به رهبری علی خامنه ای می باشند.

تحقیقات هشام که بالغ بر بیش از ۱۰۰ صفحه اطلاعات و تجزیه و تحلیل می باشند، تاکنون دقیق ترین و معتبرترین اطلاعاتی است که در مورد شبه نظامیان شیعه عراق تهیه شده است. در این تحقیقات، ایستگاه های بازرسی شبه نظامیان در امتداد بزرگ راه ها و ورودی های عراق، از جمله پایتخت و مناطق کردنشین و سنی در مرکز و شمال عراق، به همراه نقشه ها و نمودارها شرح داده شده اند. همچنین جزئیات روش های مختلف این شبه نظامیان و چگونه تسلط آنها بر همه جنبه های زندگی عمومی و خصوصی در عراق را به دست میدهد.

(حشدالشعبی سالانه رقمی بین ۷۵ تا ۹۰ میلیون دلار در این ایستگاه های بازرسی از مردم اخاذی میکند.)

تحقیق و بررسی هشام استان های مختلفی را شامل می شود، اما بیشترین این مستندات در مورد استان نینواست. و آنهم تنها به یک دلیل موجه: در استان نینوا، شبه نظامیان شیعی به دلیل جنگ برای آزادسازی موصل از دست داعش، و پس از آن در منطقه نینوا مستقر شدند، این استان «سنی نشین» (جزو مناطقی است که نیروهای نظامی شیعی خارج از مناطق سنتا) «شیعه نشین» (در عراق، در آن مستقر شده اند.

این منطقه یکی از بزرگترین مناطقی در عراق است که به دلیل خلا امنیتی و دولتی بوجود آمده پس از شکست داعش و فقدان ارگان های دولتی، شبه نظامیان شیعی توانسته اند، زمین حاصلخیزی برای فعالیت خود بیابند. شبه نظامیان از این خلاء قدرت برای نفوذ در تمامی عرصه های زندگی روزمره عمومی و خصوصی اهالی این منطقه، از جمله اخاذی از رستوران ها و کاسبکاران، مهندسی جابجایی ساکنین محلی (استفاده از مناطق مسیحی منطقه، همان کاری که داعش در حال انجام آن بود) بهره برداری کنند.

شبه نظامیان شیعی از سایر نقاط عراق به نینوا انتقال یافتند و محل اقامت و املاک و مستقالات در اختیار آن ها قرار گرفت و در عین حال شغل و کار مناسب به آن ها داده شد. در عین حال از بازگشت خانواده های آواره مسیحی و سنی به سر خانه و کاشانه خود جلوگیری بعمل آمد و آن ها مجبور به اقامت در اردوگاه های آوارگان شدند.

نینوا بلعت طیف گوناگونی از اهالی که به مسیحیت و سنی گرایی گرایش داشتند، در بین استان های عراق از موقعیت ویژه ای برخوردار می باشد. به همین خاطر و برای تثبیت قدرت خود، نیروهای شیعی به «پاکسازی قومی و مذهبی» دست زده اند. لازم به ذکر است که گروه های مسلح شیعی از سال ۲۰۰۶ همین مهندسی جمعیتی و پاکسازی قومی و

مذهبی را در بغداد به اجرا گذاشته بودند.

جزئیات موجود در گزارش حاکی از کنترل فراگیر این شبه نظامیان بر زندگی اهالی این منطقه و تیره و تار ساختن افق زندگی در این خطه می باشد.

در یک نمونه از دانشگاه موصل، یک شبه نظامی وابسته به سازمان بدر که مورد حمایت جمهوری اسلامی ایران است، خواستار این شد که به یک کارمند این دانشگاه، نقش کلیدی تری داده شود، اما رئیس دانشگاه متوجه شد که این فرد در معاملات مختلف با درجه بالایی از فساد نقش داشته و علاوه بر آن، او در زمان حاکمیت داعش در این شهر با آن ها همکاری می کرده است.

هشام چندین مورد از افراد متهم به ارتباط با داعش را که با شبه نظامیان شیعی همکاری میکنند را شناسایی کرده بود. وی خاطر نشان کرد که متمرکزترین فعالیت های داعش در بعضی از مناطقی که شبه نظامیان شیعی بیشترین نفوذ را داشته اند، اتفاق افتاده است و برخی حملات شبه نظامیان علیه رستوران ها یا غیرنظامیان به دروغ به داعش نسبت داده شده است.

مقامات شیعی مانند «چتریزان» (در این مناطق پیاده شده و با غصب املاک و مستغلات و منصوب شدن به مقامات دولتی، در نینوا مستقر میشوند. این ترتیب شبه نظامیان می توانند به مهمترین بخش های مناطق آزدشده دسترسی پیدا کنند و با برداشت از بودجه عمومی، سلطه خود در این مناطق را گسترش دهند.

مقامات فاسد حتی کاخ های ریاست جمهوری باقی مانده از دوران حاکمیت صدام حسین را در اختیار شبه نظامیان شیعی قرار دادند و این کاخ ها به عنوان مقر در اختیار حشدالشعبی قرار گرفته اند. نام ابومهدی المهندس، رئیس سابق حشدالشعبی، بارها و بارها در تحقیقات هشام به عنوان فردی که در توصیه برای استخدام و برکناری مقامات و پست های کلیدی در دولت های فدرال و محلی شخصاً دخالت می کرده است، دیده می شود. (مهندس، از پدری عراقی و مادری ایرانی، و در حملات تروریستی علیه سفارت خانه های ایالات متحده و فرانسه در سال ۱۹۸۳ نقش داشته است، در ژانویه در همان حمله ای که سلیمانی از میان رفت، توسط ایالات متحده کشته شد.)

ماجرای دانشگاه موصل، یک مورد استثنایی نیست. هشام نمونه های دیگری را در تحقیقات خود برجسته نموده و روش های گوناگونی که در آن شبه نظامیان کنترل فراگیر بر بسیاری از بخش های اقتصاد عراق را در اختیار خود گرفته اند را ذکر مینماید: ترخیص کالا و امور گمرکی در فرودگاه ها، بدست گرفتن پروژه های عمرانی، فعالیت در حوزه های نفتی، فاضلاب، آب، بزرگراه ها، مؤسسات آموزش عالی، اموال عمومی و خصوصی، مراکز گردشگری، کاخ های ریاست جمهوری؛ و اخاذی از رستوران ها، کافه ها، کامیون های باری، ماهیگیران، کشاورزان، خانواده های آواره و... از زمره این فعالیت هاست. نمونه کوچکی از این فعالیت ها را می توان در

مثالهای زیر بر شمرد:

• یکی از مدیران دولتی یک پاکت همراه با یک گلوله و نامه دریافت میکند که از او می خواهد که بی سر و صدا از شغل دولتی خود استعفا دهد. مقام دیگری که از شغل خود تعلیق شده بود و در انتظار بررسی بود، بدلیل ارتباطاتش با حشدالشعبی و شورای امنیت ملی، به سر کار خود باز می گردد.

• یک مقام مرتبط با حشدالشعبی، به مسئولیت صندوقی که کمک های بین المللی برای بازسازی بیمارستان ها، پل ها، جاده ها و مدارس به آن واریز می شود، منصوب شده و هیچ کمک به این پروژه ها، بدون امضای وی رسمیت پیدا نمی کند

• به گفته یک افسر اطلاعات پلیس فدرال، شبه نظامیان حشدالشعبی هر روزه تنها بیش از ۱۰۰۰۰۰ دلار از طریق یک ایست بازرسی بزرگراه که شهر بغداد را به استان های جنوبی کشور مرتبط می سازد، از طریق اخاذی درآمد کسب می کنند. شبه نظامیان حشدالشعبی همچنین سایر ایستگاه های بازرسی در بزرگ راه های بین بغداد و سایر استان های کشور را در اختیار گرفته و از این طریق منابع مالی بدست می آورند.

• عصاب اهل الحق از سال ۲۰۱۶ روزانه سی هزار دلار از یک ایست بازرسی واقع در شمال بغداد و صلاح الدین جنوب درآمد کسب می کند. شهروندان اهل سنت تنها با پرداخت ۱۰ دلار برای هر نفر و ۱۰۰ دلار به ازای هر کامیون اجازه ورود به بغداد را دارند.

• پس از آزادسازی موصل و سایر نقاط استان نینوا از چنگ داعش، زمین های کشاورزی در منطقه دشت نینوا در میان شبه نظامیان حشدالشعبی تقسیم شد. این روستاها که در حومه موصل قرار داشته و عمدتاً مسیحی نشین بودند، در بین عوامل حشدالشعبی تقسیم شدند. داعش نیز این زمین های کشاورزی و املاک و مستقالات را در سال ۲۰۱۴ تصرف کرده بود. پس از تصرف روستاها و عقب نشینی داعش، جناح های حشدالشعبی، اراضی موجود در بارتلا، حمدانیه و سایر مناطق را تصرف کردند و از بازگشت بسیاری از مسیحیان به خانه و کاشانه خود جلوگیری نمودند.

• در مرکز شهر قدیمی موصل، تنها ۱۷ مکان مذهبی و مسجد به شیعیان تعلق داشت، ولی نیروهای حشدالشعبی برای قدرت نمایی، مراکز عبادت و مساجد اهل سنت را نیز به تصرف خود در آوردند.

• شبه نظامیان بیش از ۷۲ میدان نفتی را در منطقه قیاره در جنوب موصل که داعش قبلاً کنترل آنها را در اختیار داشت، تصرف کرده و با فروش نفت خام که روزانه بالغ بر ۱۰۰ کامیون تانکر نفت خام می شود، کسب در آمد می کنند.

• حشدالشعبی ماهیانه ۱۰۰۰ تا ۳۰۰۰ دلار برای «محافظت» رستوران های بزرگ، از صاحبان آن باج می گیرد. مالکانی که قادر به پرداخت این هزینه نیستند، رستوران هایشان منفجر می شود و این انفجار به دروغ به داعش و ارتش عراق نسبت داده می شود.

• عوامل شبه نظامیان شیعی که از مرکز و جنوب عراق به نینوا آمده اند، به عنوان ساکنین منطقه نینوا ثبت شده، تا بتوانند از مزایای غصب املاک و مستعلات بهره مند شوند. این اقدام‌ها در نتیجه فشار مستقیم رهبران ارشد شبه نظامیان حشدالشعبی، هادی العامری و ابو مهدی المهندس، - قبل از کشته شدن - او صورت می گرفت.

• جناح های حشد الشعبی در موصل با کمک مدیران برخی از دفاتر ثبت اسناد و املاک در حال تصرف زمین های وسیعی در نینوا، به ویژه در شهر موصل هستند. مدیر دفتر شهرداری موصل زمین های متعلق به «اهالی قوم شبک. مخلوطی از زبان ترکی و فارسی و کردی» را بین شبه نظامیان حشد الشعبی تقسیم کرد.

• یک فرد وفادار به شبه نظامیان شیعی به ریاست اداره شهدای نینوا منصوب شده است که اسامی عراقی هایی را که احتمالاً در جنگ با داعش کشته شده اند ثبت و ردیابی می کند، تا از این طریق به افراد و خانواده های معینی مستمری تعلق گیرد. این امر با حمایت مستقیم مهندس و رهبری حشدالشعبی صورت گرفته است.

• پس از اینکه یونسکو آثار تاریخی اطراف سامره را به عنوان میراث تاریخی جهانی طبقه بندی کرد، حشدالشعبی در تبلیغات خود این آثار تاریخی که به دوران خلافت عباسی باز میگردد را با نام «زندان امام علی الهادی» معرفی میکند، اقدامی فرقه ای که در صدد آن است تا «مظلومیت» شیعیان در آن دوران را رقم بزند.

جای تعجب نیست که قیس الخزعلی، رهبر عصاب اهل الحق، در یک سخنرانی، ظهور داعش و فلج شدن نیروهای امنیتی عراق در برابر آن را، «یک برکت الهی» توصیف کرد.

روشن است که، تصمیم گیری بازیگران اصلی عراقی و خارجی برای پاسخگویی به تهدید داعش در سال ۲۰۱۴ با توسل به اعلام بسیج عمومی شبه نظامیان، بطور اجتنابناپذیری به بحران فعلی در عراق منجر می شد.

پیش بینی چنین سناریویی که در آن، با فرمان بسیج عمومی، جوانانی که بسیاری از آنها تحت حمایت سپاه قدس وارد این نزاع می شدند، باعث ایجاد پیوند دراز مدت برای کسب منافع خود آن‌ها شود، دشوار نبود. امری که اینک به تضعیف دولت عراق و تعرض به زندگی روزمره شهروندان منجر شده است.

پس از پیروزی بر داعش، اینک شبه نظامیان حشدالشعبی به فعالیت خود ادامه می دهند و این نشان داد که فراخوان به تشکیل این نیرو، نه تنها راه حل اصولی نبود، بلکه خود مشکل بزرگتری را در مقابل جامعه عراق قرار داد.

هر نخست وزیر ی که پس از آن بر سر کار آمد، بگونه ای با این مشکل جدید دست به گریبان بود و بگونه ای درصدد مهار این شبه نظامیان بر آمد اما موفقیت هر کدام از آن‌ها اندک بوده است.

نوری المالکی برخی از گروه ها را مورد حمله قرار دارد و برخی از رهبران آنها را بعنوان تروریست معرفی کرد و نیروهای کمکی و

کوچکتر را به عنوان راهی برای تضعیف تشکیلات بزرگ حشدالشعبی وجود آورد.

حیدر العبادی پیشنهاد ادغام شبه نظامیان در دولت را به عنوان راهی برای اعتدال و کنترل آن‌ها در پیش گرفت. بر همین مبنی، حشد الشعبی در سال ۲۰۱۶، رسمی و قانونی شد.

عادل عبدالمهدی سعی کرد قدرت را با آنها تقسیم کند و آنها را به عنوان یک واقعیت بپذیرد.

مصطفی کاظمی، یک سیاستمدار مستقل که پشتوانه احزاب سیاسی قدرتمند را پشت سر خود ندارد، سعی کرد به قول هشام از رویکرد «قدرت هوشمند» چماق و شیرینی استفاده کند. الکاظمی معتقد است که فقط یک دولت قدرتمند و کار تدریجی و درازمدت در جهت ایجاد یک چنین دولتی، باعث تضعیف شبه نظامیان خواهد شد. اما به نظر می رسد که حشدالشعبی پس از فروپاشی داعش، و همچنین سرکوب سایر گروه های سنی افراطی و از سوی تضعیف نیروهای نظامی اقلیم کردستان، خود را بیکه تاز قدرت در عراق می داند.

هشام پس از آغاز اعتراضات در خیابان های عراق در اکتبر سال گذشته، کار در پروژه شبه نظامیان حشدالشعبی را در دستور گذاشت.

این اعتراضات، از نظر دامنه و محتوی خواسته های معترضین، بی سابقه بود زیرا عمدتاً از شهرهای با بافت شیعه نشین و در عین حال علیه رهبری سیاسی شیعیان آغاز شده بود. این شورش بود علیه این رهبری سیاسی! این اعتراضات ارگان های حاکمیت را به لرزه درآورد. همه تلاش ها برای به سازش کشاندن آن از یکسو و کشتار و دستگیری از سوی دیگر، قادر نبودند تا اعتراضات عمومی را به عقب برانند. در این بین، شبه نظامیان حشدالشعبی به عنوان خشن ترین نیروهای سرکوبگر در مقابل این حرکت اعتراضی قرار گرفته و از هیچ کوششی برای سرکوب و کشتار معترضین، دریغ نکردند.

وسعت و استمرار اعتراضات سیاسی در عراق، حاکمین جمهوری اسلامی را نیز نگران نمود، و همزمانی این اعتراضات در عراق با شروع اعتراضات در لبنان، که نماینده دیگر آن یعنی حزب الله لبنان را، بعنوان نیروی اصلی ائتلاف دولتی لبنان، به چالش کشیده بود، بر شدت این نگرانی می افزود.

شبه نظامیان طرفدار جمهوری اسلامی، جنبش های اعتراضی را که منافع آن ها را مورد تهدید قرار داده بود، «توطئه ای آمریکایی» خطاب کردند. با همین استدلال پوچ، رهبری حشدالشعبی و جمهوری اسلامی مجموعه ای از حملات را علیه نیروهای آمریکایی در عراق آغاز نمودند.

هنگامی که حشدالشعبی در ماه دسامبر یک پیمانکار آمریکایی را به قتل رساند و به سفارت ایالات متحده در بغداد حمله کرد، این درگیری و نمایشی جانبی تبدیل به یک آتش سوزی در متن شد.

دولت ترامپ در تلافی این حرکات حشدالشعبی و نیروهای سپاه قدس در عراق، دست به اقدام

تلافی جویانه زد که در نتیجه آن، قاسم سلیمانی موثرترین عامل سپاه قدس را به همراه مهدی مهندس در فرودگاه بین المللی بغداد و با بمباران اتومبیل حامل آن‌ها از میان برداشت.

تحقیقات هشام، دلایل اعتراضات مردمی را مورد بررسی قرار می دهد. او نشان می دهد که چگونه شبه نظامیان شیعی مقدماتاً به عنوان «مافیای مالی فاسد و جنایتکار» عمل می کنند و نقش آن‌ها به عنوان «مافیای مذهبی» بسیار کم رنگ تر است. دخالت های گسترده آن‌ها در فعالیت های اقتصادی و نهادهای مختلف دولتی، عاملی در تضعیف شریانات اقتصاد عراق و بی خاصیت شدن نهادهای خدمات عمومی در این کشور می باشند.

نهادهای مختلف دولتی و خصوصی یا از طریق نفوذ به درون و یا تحت اختیار گرفتن مدیریت آن‌ها، مورد تاخت و تاز شبه نظامیان قرار گرفته اند.

این تنها به نفوذ و در تصرف گرفتن این مؤسسات خلاصه نمی شود، بلکه آن‌ها چون بختکی بر سر زندگی روزمره مردم عراق، چه سنی، چه شیعه، چه مسیحی و دیگر مردم عراق قرار گرفته اند و عرصه را بر مردم تنگ کرده اند.

دولت مرکزی در عمل توانایی مقابله با این مشکلات را ندارد و از سوی دیگر حشدالشعبی بخوبی می داند که قادر است با استفاده از این موقعیت استثنایی، امتیازهای هرچه بیشتری را طلب کند.

چگونه می توان این بیماری را بدون «کشتن بیمار» درمان کرد؟

تناقص اصلی در این نهفته است که طبقه سیاسی جدید عراق در تمام این فساد گسترده حشدالشعبی با آن‌ها مشارکت داشته و افزون بر آن بر روی قدرتمند نمودن این نیرو، سرمایه گذاری کرده است.

پس از اعتراضات اکتبر، هشام شروع به انتقاد علنی از این نخبگان جدید کرد. او خطرات انتقادات علنی را می دانست زیرا قبلاً توسط یکی از رهبران این شبه نظامیان، قیس الخزعلی - رهبر عصاب اهل الحق - که دولت عراق ترور هشام را با او مرتبط می دانند، تهدید شده بود.

داستان هشام و تحلیل نهایی او فاجعه و دلشکستگی عراق را به تصویر می کشد. مردی با استعداد و مطلع با خونسردی توسط گانگسترهای تروریستی جدید بغداد ترور شد. (ترجمه این نوشته را آقای سعید تیریزی انجام داده است).

قتلهای ناموسی جنایت خاموش علیه

زنان

آسو سهامی



یک دختر ۲۲ ساله در سقز توسط نامزدش باچاقو مورد حمله قرار گرفت. "پرنگ قاضی"، دختر احمد قاضی نویسنده و روزنامه نگار توسط همسرش به قتل رسید. جسد یک دختر ۱۵ ساله در روانسر کشف شد. یک دختر ۱۶ ساله در سرپل ذهاب به دست برادر خود به قتل رسید. مادر دو فرزند به دلیل اختلافات خانوادگی توسط همسرش در ارومیه به آتش کشیده شد. اینها تنها اخباری است مربوط به دو هفته اخیر است که فقط در مناطق کرد نشین ایران رخ داده است. بعلاوه اینها تنها بیان گوشه کوچکی از ابعاد بزرگ قتل ناموسی است که به بیرون درز کرده است و به گوش ما هم رسیده است.

جنایت علیه زنان که زیر نام قتل ناموسی صورت می گیرد موضوع تازه ای نیست. روزی نیست که خبر کشتن زنی به دست اقوام خود شنیده نشود. پدیده زن کشی به قدمت تاریخ بشریت و به دنبال رواج فرهنگ مرد سالارانه، در جوامع مختلف رواج یافته و تولید و باز تولید می شود، جنایتی که از دیدگاهی زن ستیزانه سرچشمه می گیرد.

بررسی پدیده زن ستیزی و قتل ناموسی از ابتدا تا کنون، نیازمند تحقیقی همه جانبه از لحاظ سیاسی، فرهنگی، تاریخی و روانشناسانه است و مورد بحث این نوشته کوتاه نیست. اما آنچه که عیان است بنا به شرایط حاکم در جوامع مذهب زده، عشیره ای و اسلامی که زنان دارای کمترین حقوق هستند، این پدیده نسبت به سایر جوامع بسیار بیشتر است. در چنین جوامعی هر از چندگاهی شاهد کشتن زنانی به دست اقوام نزدیک خود هستیم، بدون اینکه قاتلین مجازات شوند و یا تلاشی برای از بین بردن این پدیده صورت بگیرد. از اینها تأسفبارتر اینکه به هنگام نگارش این متون، به سائتهای مختلفی جهت به دست آوردن آمار از تعداد قتل های ناموسی مراجعه شد، ولی هیچ کجا آمار دقیقی از آن به دست نیامد و در بیشتر جوامع این جنایات به ثبت نرسیده و حتی پای قاتل به دادگاه نرسیده است. ولی آنچه که آشکار است سالانه هزاران زن زیر بهانه هایی همانند دفاع از شرف، آبرو و ناموس به قتل می رسند.

بی تردید در همه جوامع امروزی عامل اصلی قتل های زنان، بی حقوقی آنها، بی حرمتی به زن و نابرابری علیه آنها در نظامهای کاپیتالیستی حاکم است. قتل ناموسی ویژه جوامع عقب مانده و اسلام زده است. اما در سرتاسر جهان این نظام حاکم و سیستم سرمایه داری است که مذهب و از جمله اسلام و خرافات را زیر عیای خود جای داده است، به آن تکیه کرده است و به عنوان ابزاری در خدمت مالکیت خود بر جهان و قدوسیت این مالکیت در همه ادیان و از جمله اسلام، برای ماندگاری آن هزینه کرده است.

دین به طور عام و خصوصاً دین اسلام نه تنها از زن ستیزی حمایت، که خود بانی اصلی آن، توجیه گر آن و مدافع بی اما و اگر آن است.

وقتی با پدیده قتل ناموسی مواجه می شویم، در واقع اولین موضوعی که به ذهن خواننده خطور می کند اینست که زنی بر خلاف عرف جامعه و فرهنگ و مذهب حاکم بر آن عمل کرده است و مستحق کشتن بوده است. خود بکار بردن کلمه قتل ناموسی در فضای امروز و در جامع کنونی و با فرهنگ حاکم یک نوع بی تفاوتی در ذهن شنونده ایجاد می کند که حتماً این زن اشتباه بزرگی مرتکب شده و لایق مردن بوده است. اما و در حقیقت قتل ناموسی جدا از حذف فیزیکی زن، قتل دوباره شخصیت و کرامت این انسان است، چیزی که مایه شرم بشریت باید باشد. چیزی که بیان فرهنگ عهد عتیق و عملکرد خرافه در جوامع ما و جنایت علیه زنان با اتکا به مذهب است.

در فرهنگ های ارتجاعی، زنان حق انتخاب ندارند و زمانی که در برابر این فرهنگ ارتجاعی و مردسالار سر خم نمی کنند، به سرکشی و "لکه دار کردن شرافت خانواده خود" متهم می شوند و خود همین جمله کافیسیت که افراد نزدیک، آنها را به مجازات برسانند. "جرایم" تمامی قربانیان این دادگاه کذایی عبارت از خودداری از ازدواج اجباری، قربانی یک تجاوز جنسی بودن، گرفتن طلاق، عدم تمکین به شوهر، رابطه با جنس مخالف و غیره است و فقط یکی ازین "جرایم" و هر نوع سرپیچی از عقاید فرسوده و ضد زن اسلامی و عقب مانده کافیسیت که به جرم بریاد دادن شرف خانواده حکم کشتن او صادر شده و عملی گردد و جامعه نیز در قبال آن سکوت اختیار و حتی آن را تایید کند.

در فرهنگ نامه دهخدا کلمه "ناموس" را عفت، عصمت، شرف، و آبرو معنی کرده و این کلمه را با کلمات "عیال و همسر" مترادف می داند. در جوامع اسلامی و عشیره ای اگر از هر مردی در مورد معنی کلمه ناموس سوال کنید بی شک ناموس را به زن معنی می کنند و در چنین جوامعی هر گونه لکه دار شدن عصمت، شرف و آبرو را تنها با قتل و کشتن می توان پاک کرد. اینجاست که مرد خود را هم در جایگاه قاضی و هم در جای مجری حکم می داند و مجوز اجرای این حکم صدها سال است که از طرف فرهنگ و دین حاکم بر جامعه صادر شده و به آن رسمیت بخشیده است.

مفاهیمی چون غیرت، تعصب، آبرو، حیثیت و ناموس، برای بسیاری از افراد به گونه ای تعریف و تبیین شده است که گویی خدشه دار شدن آن به هر دلیل، تائوانی جز اشد مجازات را برای فرد خطاکار و البته در قامت زن در پی نخواهد داشت. بنابراین صرف بکار بردن این عبارات و حتی کلمه "قتل ناموسی" کافیسیت تا این جنایت در جوامع مردسالار و مذهبی توجیه شود و از اعمال مجازات برای قاتل چشم پوشی و در مواردی مورد تخفیف قرار بگیرد.

لذا وظیفه ما در قبال این نوع جنایت، در وحله اول و حتی مهمتر از محکوم کردن آن اینست

که راه را بر تکرار آن گرفت و این تنها از عهده انسانهای آزادیخواه، کمونیست و مردم متمدن بر می آید. همچنانکه اشاره شد باز تولید مذهب، فرهنگ عقب مانده، مرد سالاری در تمام جوامع بشری حتی در متمدن ترین آنها، نظامهای کاپیتالیستی حاکم بر جهانند. نظامهایی که برای حفظ سلطه خود، به خرافات از مذهب تا ناسیونالیست و وطن پرستی متکی هستند. لذا مبارزه علیه همه اشکال ستم و از جمله ستم بر زنان و شکل شنیع و قرون اوسطایی آن قتل ناموسی، اسید پاشی به زن، سنگ سار و...، بخشی از مبارزه برای پایان حاکمیت سرمایه است. باید در اذهان عموم یک دید منفور و بار منفی را در قبال این جنایت رواج داد. کلماتی همانند ناموس، شرف و عصمت که می تواند به این جنایت رسمیت بخشد را باید به زباله دان سپرد.

بکار بردن چنین کلماتی یعنی قرار دادن زن در تملک مرد و این ارزش گذاری را باید محکوم کرد. در واقع خود همین مابملک قرار دادن زن را در اموال مرد را باید ریشه اصلی این جنایت دانست.

انگلس در کتاب " منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" می نویسد:

"کسب تفوق بالفعل مرد در خانه، آخرین سد مقابل استبداد او را در هم شکست. این استبداد بر اثر الغای حق مادری، برقراری حق پدری و گذار تدریجی از خانواده یارگیر به تک-همسری، تأیید و جاودانی شد. این شکافی در نظام تیره ای کهن ایجاد کرد: خانواده تک-همسر قدرتی شد و بنحو تهدید کننده ای در مقابل تیره، قد علم کرد."

مبارزه علیه زن ستیزی و کشتار زنان علاوه بر مبارزه فکری و سیاسی، یک مبارزه عملی و سازمانگرا هم هست. عاملین کشتار زنان مستقل از نقش افراد خانواده، فرهنگ و قوانین حاکم بر دنیای ما و در جوامعی مانند ایران و عراق و کردستان عراق و.. قوانین حاکم و مصوب دول حاکم بر این کشورها است. اعتراض به این حکام، اعتراض به کشتن و بی حقوقی زنان، مبارزه برای به زباله دان ریختن قوانین زن ستیز، بسیج مردم علیه قتل و جنایت سازمان یافته دولتی و غیر دولتی، گوشه های جدی مبارزه علیه قتل زنان و همه ابعاد فاجعه بار بی حقوقی زن است. اگر مردم شرافتمند و متمدن در هر شهر و محله ای، فتوا دهندگان اسید پاشی، احکام دهندگان سنگسار، ملا و آخوند و فالانترهای ضد زن و مبلغین زن ستیزی را افسار کنند، علیه آنها جمع شوند، آنها را سر جای خود قرار دهند و... دیگر کسی جسارت جنایت و توحش علیه زنان را نخواهد کرد.

البته مبارزه با نظام حاکم و قوانینی که افسار مرتجعین ضد زن را رها کرده است، حکام و قضائاتی که زن ستیزی را توجیه و تبلیغ میکنند و همچنین قوانینی که حرمت و کرامت زنان زیر سوال برده است، همگی بخشی از مبارزه ما برای دنیای انسانی و برابر است. لذا ما کمونیستها وظیفه داریم ضمن نقدی ریشه ای از تمامی این مناسبات ارتجاعی و قرون وسطایی، هر گونه تلاش فمینیستی و اصلاح قوانین ارتجاعی را تحت رژیم اسلامی، یک تلاش بی حاصل و تنها برای ماندگاری این مناسبات سرمایه دارانه می دانیم. تنها تلاش و روشنگری

نشا

نشریه دفتر کردستان حزب
حکمتیست (خط رسمی)

www.hekmatist.com

سر دبیر: وریا نقشبندی

Verya.naksh@gmail.com

تلگرام حزب

[@HekmatistXateRasmi](https://t.me/HekmatistXateRasmi)

فیسبوک حزب

[Facebook.com/HekmatistX](https://www.facebook.com/HekmatistX)

رادیو نینا

Radioneena.com

اینستاگرام رادیو نینا

[Instagram.com/radioneena/](https://www.instagram.com/radioneena/)

تماس با خرب

دبیر خانه: شماره ابراهیمی

dabirxane@hekmatist.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دبیر تشکیلات خارج کشور: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

دبیر دفتر کردستان حزب: مظفر محمدی

Mozafar.mohamadi@gmail.com

سایت آرشیو

آثار منصور حکمت

Hekma.public-archive.net

نتوانسته بود اسلحه را به کار ببندد، با وارد کردن ۱۰ ضربه چاقو خواهرش را "به طرز فجیعی" به قتل رسانده بود.

پدری در آذربایجان غربی چون نمی‌خواست پشت سر دخترش حرف بزنند اقدام به کشتن دختر خود کرد.

بر اساس روایت شاهدان، مزاحمت‌های پسر همسایه باعث خشم عمو و برادر دختری در کهگیلویه و بویراحمد، شده بود. آنها که نگران "آبروی خانواده" بودند پس از کتک زدن جوان مزاحم، خواهر خود را به قتل می‌رسانند.

خوزستان؛ دختر ۱۶ ساله با روسری خفه شد و خواهر ۲۷ ساله او نیز با ضربات چاقو به گردن به قتل رسید. عموی آنها بعدها در بازجویی انگیزه خود را مسائل ناموسی و خانوادگی اعلام کرد.

کردستان، تنها در اوایل اردیبهشت امسال هفت زن خودکشی کردند بهتر است بگویم به دلیل فشارهای سنن عشیره‌ای، اقتصادی و فرهنگی مجبور به خودکشی شدند. یکی از این زنان، سارینا غفوری بود که دلیل خودکشی را "مشکلات خانوادگی" اعلام کردند اما بعدها معلوم شد که او در حالیکه فرزند خردسالی هم داشت، به دست برادر خود کشته شده است.

ریحانه عامری، دختری ۲۵ ساله به دست پدرش کشته شد، پدر دختر در حالیکه دخترش را با ضربات میله یا تیر از ناحیه سر زخمی کرده بود، به جای رساندن دخترش به بیمارستان، او را در بیابان‌های اطراف شهر رها کرده بود.

در تمامی این موارد قاتل یا قاتلین با قصد قبلی و برنامه‌ریزی شده، دست به چنین جنایتی زده اند و بی شک قاتلین با تکیه بر قوانین اسلامی و علم به عفو یا تخفیف مجازات دست به چنین اعمالی زده اند.

بنابراین باید گفت ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی مجوزی است برای قتل‌های ناموسی. همچنین ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی می‌گوید، در مواردی که قاتل پدر یا جد پدری دختر باشند، آن‌ها را از قصاص معاف هستند.

به معنای دیگر حکومت ایران در گسترش و بازتولید قتل‌های ناموسی نقش اصلی را دارد، بنابراین رمز مبارزه علیه زن ستیزی در مبارزه بر علیه رژیم جمهوری اسلامی و به زیر کشیدن آن و الغای تمامی قوانین ضد انسانی و ارتجاعیست. بی شک سرنوینی جمهوری اسلامی قدم اول در راه پایان دادن به آپارتاید جنسی است. راه پایان دادن به زن ستیزی، راه پایان دادن به بی حقوقی زن، راه پایان دادن هر نوع ستم‌گری و ساختن جامعه سوسیالیستی بر ویرانه‌های ارتجاع اسلامی است. آن زمان و با علنی کردن پرونده‌های پر از جنایت علیه زنان، روشن کردن همه ابعاد کشتار و شکنجه و اعدام‌ها و...، دنیا در سوگ خیل عظیم قربانیان این هالوکاست اسلامی خواهد گریست.

۲۸ اکتبر ۲۰۲۰

در این رابطه باید در خدمت به زیر کشیدن جمهوری اسلامی باشد.

کافیست نگاهی به قوانین جزایی رژیم جمهوری اسلامی انداخت تا ماهیت ضد انسانی بودن این رژیم برای مردم و حقانیت ما را در دشمنی با این رژیم و تلاش طبقه کارگر را در به زیر کشیدن رژیم جمهوری اسلامی و ایجاد یک جامعه برابر و یکسان را عیان سازد.

مطابق ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی "اگر مردی همسر خود را در حال زنا با مرد اجنبی مشاهده کند و علم به تمکین زن داشته باشد، می‌تواند در همان حال آنان را به قتل برساند" طبق ماده ۵۵۰ قانون مجازات اسلامی دیه قتل زن، نصف دیه مرد است.

قانون ۵۵۰ در حالیست که طبق ماده ۶۶۱ قطع و از بین بردن اندام تناسلی مرد تا ختمگاه و یا بیشتر از آن، موجب دیه کامل است و این به این معناست که در قوانین اسلام و رژیم جمهوری اسلامی که بر منبای دین اسلام پایه ریزی شده است اندام تناسلی یک مرد به اندازه دیه دو زن ارزش و اعتبار دارد.

در واقع باید گفت که همین قانون و مناسبات حاکم شده از سوی رژیم جمهوری اسلامیست که به قتل و خشونت علیه زنان اعتبار و رسمیت داده است، لذا قیل از محاکمه فرد قاتل، سیستم حاکم بر اجتماع را باید محاکمه کرد و اینکه چقدر قوانین این کشور و فرهنگ حاکمه در قاتل شدن او سهم داشته مورد نفرت قرار بگیرد، سیستم آموزشی چه نقشی در این رابطه ایفا کرده و در کل چه فرایند و مناسباتی باعث شده تا فردی دست به چنین جنایتی بزند.

یک نگاه گذرا به اخبار قتل زنان در جامعه ایران درستی این موضوع را اثبات می‌کند. میترا استاد همسر دوم محمدعلی نجفی، هفتم خرداد سال گذشته در خانه‌اش در منطقه سعادت‌آباد تهران به ضرب گلوله کشته شد. "نجفی" وزیر اسبق آموزش و پرورش و شهردار پیشین تهران است.

قتل فجع رومینا اشرفی دختر ۱۴ ساله‌ای که پدرش «به خاطر حفظ آبرو» او را با داس در خواب به قتل رساند.

دختری به نام گلپهار در آتش سوزانده شد. گلپهار و پسر همسایه با هم رابطه داشتند و صاحب یک بچه شده بودند. برادر، عمو و پسر عموهای او اول می‌خواستند با طناب گلپهار را دار بزنند اما او فرار کرده بود. در لحظه آخر برادرش روی او بنزین می‌ریزد و یکی از پسر عموها کبریت می‌زند.

زنی ۲۳ ساله به نام شهین نصراللهی که یک فرزند پنج ساله داشت به دست برادرانش به قتل رسید. او به خاطر اتهامی که شوهرش به او زده بود و بدون فرزندش به خانه پدرش رفته بود، کشته شد.

خدیجه زن جوان آبادانی قصد داشت از شوهر معتاد خود طلاق بگیرد به دست عموهایش کشته شد. همسر او با دو عموی خدیجه تماس می‌گیرد و می‌گوید با مرد دیگری رابطه دارد. دختر جوانی بر اثر ضربات متعدد چاقو برادر ناتنی خود به قتل می‌رسد، برادر این دختر با اسلحه به خانه رفته بود اما به دلیل آنکه

کارگران جهان متحد شوید